

www.x-shobhe.ir

# مجموعه ای از پرسش ها و پاسخ ها

فصلنامه الکترونیک

سایت ایکس شبه

زمستان ۱۳۹۴



# فصلنامه الکترونیک

## مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

زمستان ۱۳۹۴

نویسنده : سایت ایکس شبه

[www.x-shobhe.ir](http://www.x-shobhe.ir)

فهرست

- ۹ اعتقادی – دی ۱۳۹۴ .....  
 آیا ایمان و کفر صفت هستند؟ مثل حسادت و نصیحت یا خیر فقط بحث نظری هستند؟ آیا ایمان فی نفسه نیک است مانند صداقت و کفر فی نفسه قبیح است مثل ظلم؟ ..... ۹  
 برای ضعف ایمان چکارکنم؟ چون واقعا در ایمان ضعیفم و شک دارم. لطفا جواب قانع کننده باشد، که بتوانم بپذیرم. ممنون، چون پیش مشاور رفتم ولی باز نتوانستم قانع بشوم؟ ..... ۱۲  
 ما معتقدیم خداوند از هر نوع محدودیت پاک و منزّه می باشد، از جمله داشتن جسم . پس چطور می شود انسان خداوند را در آخرت ببیند (لقاء الله)؟ ..... ۱۵  
 چرا اهل بیت علیهم السلام در بیانات خودشان، "علم صنعت" را ذکر نکرده اند؟ ..... ۱۸  
 از کجا بدانی که حق با شیعیان است، در حالیکه تعداد اهل سنت بسیار بیشتر از ماست؟! ..... ۲۰  
 آخر چه جوری میشه چیزی را که نه میشه دید و نه میشه شنید و نه ... باور کرد؟ البته تا الان به جواب پیدا کردم که به احتمال زیاد باید درست باشه: «خدا به جور حسه مثل درد، بعضی دردا نه زخم دارن، نه دیده میشن ... ؟ ..... ۲۳  
 قرآن مجید و حدیث – دی ۱۳۹۴ ..... ۲۷  
 در سوره بقره، آیات ۱۲۲ و ۱۲۳، بر فضیلت بنی اسرائیل بر جهانیان تصریح شده، آیا منظور این است که این قوم از همه اقوام برتر هستند؟ حتی به رغم آن که در آیات قبل، به گوساله پرستی آنان تصریح شده است؟ ..... ۲۷  
 خدا در بسیاری از آیات قرآن می فرماید: شیطان اعمال شان را در نظرشان می آراید چیست؟ آیا توجیه کارها نوعی آراستن توسط شیطان نیست؟ ..... ۳۰  
 با توجه به آیه ۹۰ سوره انبیاء (رغبا و رهبا)، منظور از خوف و رجا داشتن در دعا کردن برای مومن چیست؟ ..... ۳۲  
 سیاسی – دی ۱۳۹۴ ..... ۳۴  
 چطور حکومت جمهوری اسلامی خود را منتسب به معصومین می داند و در برابر ولایت معصومین، ولایت برای خود قائل است درحالی که خود حضرت ولیعصر می فرماید بیعت و پیمان و قرار هیچ احدی برگردن من نیست ... ؟ ..... ۳۴  
 ما مردم این کشور یک چیز را نفهمیدیم. اگر فرزند امام خمینی، فرزند آیت الله مطهری، فرزند آیت الله بهشتی، فرزند آیت الله خزعلی، فرزند آیت الله منتظری، فرزند آیت الله طالقانی، فرزند آیت الله رفسنجانی؛ صلاحیت ورود به مجلس شورای اسلامی (قوه مقننه) را ندارند ... پس این ۳۷ سال صالحان مملکت چه کرده اند؟ ..... ۳۷  
 این شبهه رایج شده در فضای مجازی را پاسخ دهید: « این متن نه به اسلام توهین میکنه نه به عقاید کسی - میخوام برگردیم به ۱۴۰۰ سال پیش، تو خونت، کنار خانواد هستی که خبر میرسه که به کشورت حمله شده ... ». ..... ۳۹  
 برخی ها از قطع رابطه ها با کشورها بسیار نگران هستند، می گویند ۴۰ سال است احساسی عمل کرده ایم چه به دست آورده ایم جز مشکلات شدید اقتصادی؟ ..... ۴۳  
 گوناگون – دی ۱۳۹۴ ..... ۴۷  
 اثر دعا و توسل در رسیدن به حاجات چیست؟ خیلی از کسانی که اعتقادی به دعا و توسل ندارند چگونه حاجاتشان برطرف می شود؟ آیا برآورده شدن حاجات اینان به این معنا نیست که دعا و توسل و حتی اعتقاد و باور به مبدا و معاد بی فایده است؟ ..... ۴۷  
 احساس می کنم از خدا دور شدم، چیکار کنم؟ چگونه باید از درگاه حق چیزی بخواهم؟ شرایط استجاب حاجت چیست؟ ..... ۵۰

- اگر غیرت را کنار بگذاریم و بگذاریم (اجازه دهیم) هر کس با هر کس دلش خواست رابطه جنسی داشته باشد، آیا این قتل‌های ناموسی هم جمع نمیشه و عقده‌های جنسی برطرف نمیشه؟ ..... ۵۴
- آیا بهرمندی از نعمت‌های دنیوی مثل قدرت، شهرت و ثروت، نشان و ملاک برتری نزد خداوند است یا وسیله آزمایش؟ اگر وسیله آزمایش است چه کار باید کرد برای موفقیت در این امتحان؟ نماز و روزه و عبادات و تقوا و علم و دیگر کمالات چطور نشان برتری‌اند یا امتحان هستند؟ ..... ۵۷
- با خدا و امام زمان (ع)، برای ترک گناهانی عهد بسته بودم، اما پس از مدتی، عهدم شکسته شد، حال آیا می‌توانم از او بخواهم که عهدم را ندیده گرفته و گناهم را بنویسید!؟..... ۶۰
- با کسانی که در صفحه‌های اجتماعی (فضای مجازی) با الله و اسلام و پیامبر مشکل دارن چطور میشه مناظره کرد؟ توجه کنید که ما دانشجوییم و واقعا فرصت زیادی برای مطالعه دقیق در دین نداریم. .... ۶۲
- تو تلگرام نوشته: چرا تولیت آستان قدس، برای درمان رفته آلمان؟ چرا از امام رضا شفا نخواست؟ آیا این یک شبهه نیست؟ ..... ۶۵
- چرا بعد از ۱۴۰۰ سال از آخرین فرستاده، هنوز ۳۱۳ نفر آدم درستکار توی این دنیا وجود نداره که امام زمانش ظهور کنه؟ ..... ۶۸
- چه کسانی می‌توانند در بالاترین درجات بهشت، یعنی کنار پیغمبر باشند؟ وقتی تلاش و مقامات بزرگان را می‌شنویم، از این که به آن درجه برسیم، ناامید می‌شویم؛ اما مگر قرار است که همه مثلاً آیت‌الله خودکی و ... بشوند؟! ..... ۷۰
- آیا خدای شما به بنده‌های بد هم نگاه می‌کنه؟ دلم از دست خدای شما گرفته. هر کاری می‌کنم به در بسته می‌خورم؟ هرچی صدایش می‌زنم جوابو نمیده. .... ۷۴
- حقوق و احکام - دی ۱۳۹۴** ..... ۷۸
- آیا رفتن به کلاس رقص گناه داره؟ ۲. آیا گوش دادن به موسیقی حرام است؟ ۳. آیا رفتن به کلاس موسیقی گناه داره؟ ..... ۷۸
- قرآن مجید و حدیث - بهمن ۱۳۹۴** ..... ۹۱
- با توجه به اینکه تمام قرآن سخن مستقیم خود خدا نیست و بخشی شامل نقل قول‌ها می‌شود، چقدر از عقاید ما مسلمانان از بخش سخنان مستقیم خود خدا و چقدر از نقل قول‌های دیگران که در قرآن آمده گرفته شده است؟ آیا تمام قرآن می‌تواند منبع اخذ معارف و باور ما باشد، یا فقط حرف‌های مستقیم خدا می‌تواند؟ ..... ۹۱
- آیا آیه صد و هفده سوره بقره به آفرینش ناگهانی آسمان‌ها و زمین اشاره دارد؟ ..... ۹۳
- در آیاتی آمده که قرآن کتابی است که با تمام جزئیات بیان شده است، وقتی که قرآن همه چی رو بیان کرده دیگر چه نیازی به احادیث داریم؟ ..... ۹۵
- شبهه در فضای مجازی: می‌گویند: سوره‌های النازعات آیه ۲۷ تا ۳۰ - البقره آیه ۲۹ - یک کدام خداوند فرموده زمین را بعد آسمان آفریدیم و در دیگری برعکس؛ چرا؟ لطفاً شما پاسخ دهید. .... ۹۸
- (شبهه در فضای مجازی) - در مورد آوردن مثل قرآن (تحدی)، می‌گویند: "مثل حافظ، سعدی، فردوسی، مولوی" نیز کسی نمی‌تواند غزل بسراید؛ پس این نمی‌تواند دلیل بر وحیانی بودن آیات باشد؟ ..... ۱۰۱
- در مورد گرفتن روح در زمان مرگ، سوره السجده آیه ۱۱ می‌گوید: فرشته مرگ روح را می‌گیرد؛ اما درسوره الزمر آیه ۴۲ می‌گوید: الله است که روح را از انسان‌ها هنگام مرگ می‌گیرد؛ توضیح‌تان چیست؟ ..... ۱۰۳
- سیاسی - بهمن ۱۳۹۴** ..... ۱۰۷
- چرا کسی که التزام به دو اصل «قانون اساسی و ولایت فقیه» ندارد یا اصلاً مخالف نظام است، حق نامزدی در انتخابات را ندارد؟ ..... ۱۰۷
- اهل سنت اولی الامر را چه کسانی می‌دانند؟ مدلی که اهل سنت برای حکومت اسلامی پیشنهاد می‌دهند چیست؟ ..... ۱۰۹
- اسلامی‌ترین کشور دنیا کجاست؟ نتایج تحقیق دکتر حسین عسگری و خاتم دکتر شهرزاد رحمان از اساتید دانشکده علوم تهران با عنوان "کشورهای اسلامی

- چقدر اسلامی هستند؟ " نشان می‌دهد که نیوزلند، لوگزامبورگ، کشورهای اسکانندیناوی، اسلامی‌ترین کشورها هستند و تا رتبه ۳۷ نیز هیچ یک از کشورهای اسلامی قرار ندارند . . . . . ۱۱۳
- گونگون - بهمن ۱۳۹۴ ..... ۱۱۷
- این سؤال برام پیش آمده که چرا اکثر مردم دنبال دنیای زودگذر و لذت‌های آن هستند و اینکه همیشه حق پرستان و انسان‌های مومن کم‌اند و در واقع اگر دشمنانی مثل شیطان، نفس اماره، دنیا و زیبایی‌های آن مقابل سعادت انسان هستند، خداوند عقل، نفس لوامه، فطرت و پیامبران را برای سعادت انسان ایجاد کرده و فرستاده، پس چرا قاطبه مردم از حق رویگردانند، آیا به نظر نمیدانند، آیا به نظر نمیدانند، آیا به نظر نمیدانند؟ ..... ۱۱۷
- رفیقم اهل تقلب در درس است و هیچ تذکری را نیز نمی‌پذیرد، آیا قهر کردن با او صحیح و کافی است؟ ..... ۱۲۰
- در مورد مکتب "آتیسیم" یا بی‌خدایی نوین، و راه‌های نجات از انحراف و راهنمایی یکی از دوستانم، مطلب یا راهنمایی می‌خواهم. .... ۱۲۲
- در یکی از پاسخ‌هایتان در مورد یک گروه ۶۰۰ نفره، تشکیل شده در اسرائیل برای تولید متن‌ها و انشاهای منحرف کننده (شبهه پراکنی) نوشتید. اگر امکانش هست بیشتر در مورد آن تشکل توضیح دهید یا حداقل منبعی معرفی کنید. جستجو در گوگل نتیجه‌ای نداشت. .... ۱۲۶
- چرا خداوند شیطان را خلق نمود و مهلت داد؟ مگر معاذالله خبر نداشتند شیطان انسان‌ها را فریب می‌دهد و باعث جهنمی شدن انسان‌ها می‌شود؟ ..... ۱۲۹
- حقوقی و احکام - بهمن ۱۳۹۴ ..... ۱۳۲
- حکم بازی "کلش اف کلنز" چیست و اگر حرام است، چرا؟ ..... ۱۳۲
- تفاوت فتوا و احتیاط مستحب و احتیاط واجب چیست؟ از نظر آیات عظام امام خمینی، رهبر، زنجانی، وحید، مکارم چیست؟ ..... ۱۳۴
- پاسخ‌های کوتاه - بهمن ۱۳۹۴ ..... ۱۳۷
- س ۳۵۷ - چگونه می‌توان از شر وهیبات خلاص شد؟ مثلا به وجود آمدن پدیده‌ای بدون علت را اگر کسی ممکن بداند چکار باید کرد؟ ..... ۱۳۷
- س ۳۵۸ - در واقعه‌ی کربلا، امام حسین علیه السلام به حر فرمودند: «مادرت به عزایت بنشیند». با وجود اینکه امام دارای مقام عصمت و دور از گناه و اشتباه هستند، آیا این جمله توهین یا فحش محسوب نمی‌شود؟ ..... ۱۳۸
- س ۳۵۹ - در دوران غیبت، زندگی حضرت مهدی علیه السلام از کجا اداره می‌شود؟ آیا ایشان شغلی دارند؟ ..... ۱۴۰
- س ۳۶۰ - در مورد متون منحرف کننده که نادانان و یا دشمنان منتشر می‌کنند چه موضعی داشته باشیم؟ برای ما سنگین می‌آید که جوابی ندهیم. از طرفی اگر جواب دهیم آنها امشب می‌خوابند و فردا شبهه‌ی جدیدی را پخش و ترویج می‌کنند، آثم از روی کینه با اسلام، ولایت... و به دنبال پاسخ و قول حرف حق نیستند. .... ۱۴۱
- تاریخ - بهمن ۱۳۹۴ ..... ۱۴۴
- چرا فقط در تاریخ شهادت و وفات شک و شبهه وجود دارد مثل دهه فاطمیه؟ چرا تو تاریخ عید فطر و غدیر و غیره شک و شبهه‌ای وجود ندارد؟ ..... ۱۴۴
- آیا صحیح است که محل دفن یوشع نبی در تخت فولاد اصفهان است یا نه؟ پس اینکه می‌گویند دو نفر به نام یوشع داشتیم یکی پیامبر بوده و دیگری از قدیسن و بزرگان قوم یهود بوده چیست؟ که محل دفن آن در حارس است. .... ۱۴۵
- قرآن مجید و حدیث - اسفند ۱۳۹۴ ..... ۱۷۶
- در قرآن کریم آمده است: ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یدبر الامر ؛ اگر جمله (ثم استوی علی العرش) کنایه از تدبیر امور و کردگاری خدا باشد و معنی عرش، نماد قدرت و فرمانروایی باشد، پس چرا از واژه "ثم" به معنی "آنگاه" و یا "سپس" استفاده شده است؟ با توجه به اینکه خلقت توامان و همزمان با قدرت و تدبیر است، و کلمه ثم یا سپس، ظاهرا در اینجا (نعوذ بالله) زیادی و غلط می‌باشد. لطفا توضیح بفرمایید. .... ۱۷۶
- چه استدلالی وجود دارد که قرآن سخن خداوند است البته به جز جنبه زیبایی و ادبی بودن متن که برای ما که با ادبیات عرب ناآشنا هستیم غیر ملموس است .

- در مورد خبر دادن جنگ ایران و روم هم خیلی از کارشناس‌های امروز هم جنگ‌ها و اتفاقات این چنینی را تحلیل و پیش‌بینی می‌کنن. ۱۷۸.....
- اگر بگویم دین چراغی است که هرگونه ضلالت را از هدایت روشن می‌کند، پس باید تمام علوم بشری در آن آمده باشد؛ از جمله خانه سازی، شهر سازی، سیاست، اقتصاد و ... ، با این که می‌دانیم تتم جزئیات این علوم در دین نیست، پس آیا دین ناقص است؟ ۱۸۱.....
- سیاسی - اسفند ۱۳۹۴..... ۱۸۵.....
- واقعا برام جای سواله که چرا در این زمان جوانان ایران نسبت به آخوندها نظر خوبی ندارن؟! آگه خاطرتون باشه تا قبل انقلاب چقدر جوانان ایران، دوستدار و شیفته آخوندها بودند و احترام زیادی قائل بودند و لی حالا چه؟ چرا اینگونه شده؟ ... چرا باید در حکومت اسلامی این چنین پیش بره؟ واقعا چرا؟..... ۱۸۵.....
- آیا مقام معظم رهبری فرموده‌اند که فقط به لیست رأی دهید؟ این جو بسیار شایع شده است. اگر برخی را بر اساس شناخت اصلح ندانیم، یا برخی دیگر را اصلح بدانیم چه؟ خودتان کدام لیست را پیشنهاد می‌دهید؟..... ۱۸۹.....
- آیا پیروان مذهب "علوی" که امروزه در سوریه و ترکیه حضور دارند، از اسلام خارج هستند؟ اگر نه، چقدر با تشیع قرابت و نزدیکی دارند؟..... ۱۹۰.....
- با این که ایران، هم از نظر مسافت به سوریه نزدیک‌تر است و هم از نظر دین و خلیقات فرهنگ همگون‌تر است، چرا اورگان و پناهندگان سوریه و عراق به کشورهای اروپایی مهاجرت می‌کنند؟ آیا ایران نمی‌خواهد جمعیت اضافه داشته باشد (از نظر مشغول شدن نظام با اورگان، یعنی امری مهم تر وجود دارد؟) یا این که شرایط اقتصادی اجازه نمی‌دهد؟..... ۱۹۴.....
- این جمله از آیت الله مصباح یزدی یعنی چه؟ «در حکومت اسلامی رای مردم هیچ اعتبار شرعی و قانونی ندارد»..... ۱۹۷.....
- در دهه فجر، شبهات بسیاری در مورد عدم تحقق وعده‌های اول انقلاب - شاه مثل اینها ادعای اسلامیت نداشت - آیا اگر امام بود، وضع به همین شکل بود، اگر مردم سی سال بعد را می‌دیدند، باز هم انقلاب می‌کردند و ...؟! طرح و شایع شد و ما جوانان اطلاعات زیادی نداریم؟..... ۲۰۰.....
- تاریخ - اسفند ۱۳۹۴..... ۲۰۴.....
- طبق تحقیقات تاریخی قاره‌های دیگر (اروپا - آمریکا) جز خاورمیانه هم در زمان قبل از اسلام زیست داشته‌اند. اما چرا قرآن محدود به خاورمیانه است؟ قطعاً آنها هم پیامبر داشته‌اند؛ اما در قرآن راجع به آن اقوام و پیامبران‌شان صحبتی نشده. پس خیلی خوب بوده‌اند که در قرآن مثل عبرت سایرین نشده‌اند؟..... ۲۰۴.....
- چرا در صلح نامه امام حسن (ع) آمده که پس از معاویه هر کس را که مردم انتخاب کردند امام باشد؟..... ۲۰۶.....
- اعتبار کتاب "تاریخ طبری" سوال کنم و بدانم روایات این کتاب تا چه حد معتبر بوده و آیا روایات این کتاب درباره اینکه حضرت امام حسن عسکری (ع) نمی‌توانست بچه دار شود و ... .. ۲۰۸.....
- گونگونگون - اسفند ۱۳۹۴..... ۲۱۲.....
- به سبب سببیت بر خوردم که از تاثیر اسم بر سرنوشت بحث می‌کرد. اسامی خود، همسر و فرزند را فرستادم؛ مرا در ردیف حادثه آفرین؛ همسر را در مدار اشرافی متضرر و پسر را هم در مدار کم درآمد نمود و گفت سریعاً نام‌ها خود را تغییر دهید. اینک مدتی است که از دعا کردن زده شدم و همش می‌گویم من که سرنوشتم چنین رقم خورده! خواهش‌مندانم راهنمایید چون بسیار نا امید شدم. .... ۲۱۲.....
- به جز انجام واجبات؛ در مواقع بیکاری، آیا همین‌طور ذکر بگویم، يك چیز تکراری را بیان کنیم بهتر است یا بنشینیم کتابی بخوانیم تا علم‌مان افزوده شود؟ مثلاً کتاب زبان، رومان، تبحر البلاغه و ... اینها بهترند یا یادگیری علم؟..... ۲۱۵.....
- من از خدا فرزندی زیبا می‌خواستم. همه کارهایی هم که برای زیبایی فرزند ذکر شده در بارداری انجام دادم، ولی خدا دعایم را مستجاب نکرد؛ من قبلاً خیلی ارتباط خوبی با خدا داشتم و همه داده‌ها و نداده‌ها را قبول می‌کردم؛ ولی حالا به شدت نا امید شده‌ام و توان پذیرفتن چیزی را ندارم. حس می‌کنم پسر من حتی چهره‌ی معمولی هم ندارد؛ چه کنم؟!..... ۲۱۷.....
- حقوقی و احکام - اسفند ۱۳۹۴..... ۲۲۱.....
- (فضای مجازی) آیا دقت کرده‌اید اکثر احکام اسلام قابل خرید و فروش هستند؟ بطور مثال : اول ، لیا اینکه اسلام بیاور لیا اینکه جزیه (گرامت ) بده دوم،

یا اینکه قصاص شو یا اینکه دلبه پرداخت وکن. سوم، یا روزه بگیر، یا کفاره بده، یا نماز بخوان یا ... - و اگر پول نداشتی باشی میری جهنم! ..... ۲۲۱

www.x-shobhe.ir





## اعتقادی - دی ۱۳۹۴

آیا ایمان و کفر صفت هستند؟ مثل حسادت و نصیحت یا خیر فقط بحث نظری هستند؟ آیا ایمان فی نفسه نیک است مانند صداقت و کفر فی نفسه قبیح است مثل ظلم؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا باید دقت کنیم که همیشه هم سنخها را با هم مقایسه نماییم. به عنوان مثال: ایمان یک گرایش است - حسادت، یا بخل، صفت هستند، و نصیحت کردن یا نصیحت شنیدن، یک عمل است؛ یا کفر یک موضع گیری است، اما ظلم، یک عملی مقابل عدل و قسط می باشد.

**الف -** آری، انسان دارای دو بُعد نظری و عملی می باشد که هر یک نیز در دیگری، تأثیر مستقیم دارند، اما با یک دیگر مقایسه نمی شوند. ایمان و کفر نظری (اعتقادات) یک مقوله است، اما ایمان و کفر در عمل، یک مقوله دیگری می باشد. و آموزه ها و احکام اسلامی، برای این است که در بُعد نظری و عملی، وحدت ایجاد شود (توحید).

**ب -** چه بسا آدمی در بُعد نظری موحد و مؤمن باشد، یعنی به توحید و معاد و بالتبع نبوت و کتاب ایمان داشته باشد، اما در عمل دچار شرک گردد. چنان که تصریح نمود، بسیاری از مؤمنین، مشرک هستند. « مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ - و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می گیرند / یوسف علیه السلام، ۱۰۶ »

حال چطور ممکن است که انسان در عین حال که ایمان آورده است، مشرک نیز باشد؟ پاسخ همین است که او به لحاظ نظری ایمان آورده، اما در عمل دچار شرک (خفی یا جلی) شده است.

بسیاری هستند که اعمال خوبی انجام می دهند که خداوند متعال به آنها امر کرده است، اما در عین حال به لحاظ نظری (اعتقادی)، کافر یا مشرک هستند.

عمل مشرکانه‌ی گروه اول (مؤمنین)، سبب تضعیف ایمان‌شان می گردد و عمل خوب گروه دوم (مشرکین)، سبب از بین رفتن و حبط اعمال خوب‌شان می گردد.

**ایمان:**

ایمان، در اصل یک «باور» است و اختصاصی به ایمان به خدا و معاد ندارد، ممکن است کسی به طاغوت یا فرعونی ایمان داشته باشد.

ایمان، یعنی انسان بر اساس باور یک نیروی قدرتمند دیگر، به او تکیه و توکل کند و خود را در ظلّ توجه او، در "امان" ببیند و این باور، توکل و امان را برای خود "ئمن" و پر برکت ببیند.

از این رو مهم این است که شخص "ایمان" آورنده، که او را "مؤمن" می خوانند، به چه کسی یا چه چیزی ایمان آورده است؟ و شخص تکفیر کننده، که او را "کافر" می خوانند، به چه کسی یا چه چیزی کفر می ورزد؟ آن کسی که خود را در ظلّ قدرت طاغوتی، فرعونی یا سلطانی در "امان" می بیند، به او "ایمان" آورده است؛ همچنین آن کسی که قدرت و امنیت را در پول و ثروت می بیند، بدان ایمان آورده است، و آن بداند و باور کند که الله جلّ جلاله، واحد، احد، صمد، خالق، مالک، ربّ و رازق است و بازگشت به سوی اوست، به او ایمان آورده است.

### کفر:

کفر نیز همین طور است. مهم این است که شخص تکفیر کننده، که او را "کافر" می خوانند، به چه کسی یا چه چیزی کفر می ورزد؟ یکی نسبت به خدا کافر می شود و دیگری نسبت به ادعای خدایی طاغوت کافر می شود. به عنوان مثال: یکی در عالم سیاست معتقد است که «بدون امریکا نمی شود نفس کشید» - دیگر معتقد است که کار دست خداست، باید او بندگی و اطاعت کرد و در این صورت «امریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند». این دو، هر کدام به «إله و ربی» ایمان آورده و نسبت به «إله و ربّ» دیگری، کافر هستند.

### ایمان و کفر:

پس، هیچ کس را گریزی از «ایمان و کفر» نیست، همگان از یک سو "مؤمن" و از سویی دیگر "کافر" هستند، چرا که ایمان و کفر فطری و همگانی می باشد؛ منتهی تفاوت در این است که کی به کسی یا چه چیزی مؤمن یا کافر است؟

از این رو، خداوند سبحان در قرآن کریم می فرماید: هر کسی به طاغوت کافر شد و به الله جلّ جلاله ایمان آورد، به سعادت می رسد:

« لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ » (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: در (اصول اعتقادات) دین اکراه نیست (زیرا اذعان و باورهای باطنی اکراه پذیر نیست بلکه تابع دلیل و برهان است، و) بی تردید راه هدایت از گمراهی (به واسطه این قرآن) روشن شده است، پس هر که به طغیانگر

(شیطان و پیروانش) کفر ورزد و به خدا ایمان آورد حقا که به دستگیره محکم چنگ زده که گسستن ندارد، و خداوند شنوا و داناست.

### نتیجه:

پس نمی‌توان گفت: «ایمان فی نفسه نیک است»، چنان که نمی‌توان گفت: «کفر فی نفسه بد و مذموم است»، بلکه حُسن و قبح، در متعلق آن «ایمان و کفر» می‌باشد.

\* - اگر شخص به حقایق عالم هستی، که رأس آن «الله جلّ جلاله» می‌باشد و ختم آن «آخرت و لقاء الله» می‌باشد ایمان بیاورد، فی نفسه کمال و خوب است - اما اگر حقایق را بیوشاند (کفر یعنی پوشاندن) و نسبت به آن "کافر" گردد، فی نفسه مذموم و بد است.

\* - اگر شخص به آن چه باید ایمان بیاورد، کافر شود و به آن چه باید کفر بورزد، ایمان بیاورد، فی نفسه بد، مذموم و هلاک کننده است.

### ظلم:

ظلم، یعنی خروج از چارچوب حق، خروج از حد اعتدال و عدالت؛ چرا که این خروج، به جای نور، ظلمت و سیاهی را به دنبال خواهد داشت.

ظلم، انواع و اقسام و مصادیق گوناگونی دارد. به عنوان مثال:

**یک - ظلم به خدا** - این است که آدمی به خداوند متعال افترا زند.

**دو - ظلم به خود** - این است که انسان در ایمان یا عمل "مشرک" شود.

**سه - ظلم به دیگران** - این است که انسان حق دیگران را پایمال کند.

**چهار - ظلم به شخص** - این است که انسان به حقوق مادی یا معنوی دیگری تعدی کند و به او آسیب و ضرری برساند.

**پنج - ظلم به جامعه** - این است که انسان در گفتار چیزی بگوید و یا در عمل کاری بکند و یا در اندیشه نقشه‌ای بکشد، توطئه کند، فساد نماید... و آسیب و ضررش به یک جامعه و حتی نسل‌های بعدی برسد.

**ملاحظه:** البته هر کدام از مثال‌های فوق، مصادیق دیگری هم دارد، منتهی به یک نمونه، جهت تقریب ذهن اشاره شد.

« وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ » (هود، ۱۸)

ترجمه: و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بندد؟ آنان بر پروردگارشان دروغ عرضه می‌شوند، و گواهان خواهند گفت: «اینان بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند. هان! لعنت خدا بر ستمگران باد.»

\*\*\*

برای ضعف ایمان چکارکنم؟ چون واقعا در ایمانم ضعیفم و شک دارم. لطفا جواب قانع کننده باشد، که بتوانم بپذیرم. ممنون، چون پیش مشاور رفتم ولی باز نتوانستم قانع بشوم؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"ایمان" یعنی چه و چیست که برای ضعف و قوت آن به مشاور مراجعه می‌نمایید؟!

**نکته:**

از این رو، قبل از ورود به بحث، متذکر شده و توصیه می‌کنیم که ابتدا از «وسواس» بترسید و به فکر مداوای آن باشید. وسواس از شیطان است که گاهی در اعمال و رفتار بروز و ظهور دارد (مثل وسواس و به نجسی و پاکی) و گاهی نیز در افکار، اندیشه‌ها و گرایش‌ها ظهور و بروز دارد، مثل کسانی که نسبت به دین و ایمان و مکتب خود (اگر چه مادی و ملحدانه و یا به حق و مؤمنانه)، دچار حساسیت بیش از حد و وسواس می‌شوند و همین وسواس، آنها را مبتلا به بیماری "شک و تردید" نیز می‌نماید. اگر دنیا را ببینند و حس کنند، می‌گویند: «شاید خیال است» - «اگر خدا را در آثار و نشانه‌هایش در درون یا بیرون، ببینند و بشناسند، می‌گویند: شاید چنین نیست و...» - «اگر ایمان بیاورند، می‌گویند: شاید ایمان ندارم» - «و اگر یقین داشته باشند، می‌گویند: شاید یقین ندارم». اینها همه وسواس است و وسواس نیز از شیطان است.

راه معالجه وسواس، مقابله جدی با آن است. چنان که در وسواس پاکی و نجسی، می‌فرمایند: نجاست یقینی است، یعنی با شک و تردید چیزی نجس نمی‌شود. مسئله ایمان به خدا هم همین‌طور است، باید به خود القا کند، همین که نگرانم و دغدغه دارم و از ضعف ایمانم ناراحت هستم و می‌ترسم، معلوم است که ایمان دارم؛ و نگذارد که شیطان در او القای وسواس کند.

**الف -** ایمان، شناخت نیست که برایش دنبال پاسخ قانع کننده (مستدل و معقول) بگردید و اگر به چنین پاسخ‌ها و استدلال‌هایی نرسیدید، در آن شک و تردید نمایید؛ بلکه "ایمان"، باور کردن نیروی مافوقی است که انسان خود را در پناه او در "امن و امان" می‌بیند. حال خواه ایمان کسی به خداوند سبحان باشد و خواه به طاغوت، فرعون، ثروت، شهوت و ... باشد که به هیچ وجهی استدلال و برهان عقلی ندارد. (لینک پیوست را حتماً مطالعه نمایید). قابل توجه است که بسیاری در ایمان به الله جلّ جلاله و بازگشت به سوی او، دنبال دلایل فلسفی و عقلی می‌گردند، اما در ایمان‌شان به طاغوت، فرعون، هوای نفس و ...، دنبال دلیل و برهان نیستند!

**ب -** بله، البته که مقدمه‌ی هر ایمانی، "شناخت" می‌باشد و انسان تا کسی یا چیزی را نشناسد، اصلاً به آن توجهی ندارد. نه دوستش دارد و نه از آن بدش می‌آید و نه نسبت به آن دچار یقین یا تردید می‌شود. منتهی شناخت نیز باید منطبق با حقیقت و واقعیت باشد، نه شناختی نادرست و غلط.

بدیهی است اگر شناخت کسی از "دریا" یا "آتش" درست بود، نه تنها در نزدیک شدن به آن دچار مخاطره نمی‌گردد، بلکه از آن بهره‌های فراوان نیز می‌برد، اما اگر کسی گمان کرد که دریا و آتش نیز نوعی اسباب‌بازی هستند، و یا مانند هوای مطبوع یا خوراکی لذیذ می‌باشند، حتماً دچار حوادث خطرناک نیز می‌گردد.

**ج -** اما باید توجه داشت که صرف «شناخت»، برای "ایمان" کافی نیست، اگر چه شناخت درست و صحیح نیز باشد؛ چنان که اگر کسی طاغوت، مستکبر و ظالم را شناخت، نسبت به او کفر می‌ورزد.

بسیاری خداوند متعال را به خوبی می‌شناسند، پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین و اهل عصمت را به خوبی می‌شناسند، قرآن و اسلام و معاد را می‌شناسند، اما یا "باور" ندارند، و یا باورهای غلط دیگر و حب و بغض‌های دیگر، و امیال و کشش‌های دیگر، مانع از پذیرش و گرایش آنها می‌گردد.

**\*\* -** پس، هرگز گمان نشود که ضعف ایمان، فقط و فقط ناشی از ندانستن دلایل و براهین قانع‌کننده می‌باشد و اگر برای منکر، مردد یا شکاکی، چند تا دلیل قطعی اقامه شد، دیگر قانع شده و می‌پذیرد! خیر، هرگز چنین نیست، وگرنه با آمدن انبیا و اقامه دلایل عقلی روشن (بینه) و معجزات حسی و ...، همه ایمان می‌آوردند و دیگر کسی ملحد، کافر و مشرک نمی‌شد.

مگر ابلیس لعین خدا را نمی‌شناخت؟ مگر بلعم باعور ابتدا از مؤمنین نبود؟ مگر سامری گوساله‌ساز، خودش از عرفای قوم موسی علیه السلام نبود؟ مگر معاویه لعنة الله، امیرالمؤمنین را نمی‌شناخت؟ مگر یزید، عمر سعد، شمر، خولی و ...، امام حسین علیه السلام را نمی‌شناختند؟ مگر آنان که امروزه مرعوب امریکا شده و سنگ او را به سینه می‌زنند، این شیطان بزرگ را نمی‌شناسند ...؟! چرا همه خوب می‌شناختند و می‌شناسند، اما امیال‌شان سبب می‌شود که به حق گرایش نیابند؛ چنان که فرمود این یهودی‌ها و مسیحی‌ها، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را حتی از فرزندان خود بهتر می‌شناختند، اما دانسته، عالمانه و عامدانه، حق را می‌پوشاندند (کفر) و ایمان نیاوردند.

« الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ » (البقره، ۱۴۶)

**ترجمه:** کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، همان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [محمد] را می‌شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نرفته می‌دارند، و خودشان [هم] می‌دانند.

**قواعد ایمان:**

البته که ریشه ایمان، در فطرت نهادینه شده است، اگر آدمی دچار کفر و شرک نگردد، به خودی خود "مؤمن به الله جلّ جلاله" می باشد، اما "بنای این ایمان"، "حفظ، نگهداری، تقویت و تشدید این ایمان"، مانند هر بنای دیگری، قواعد، ستون‌ها، چارچوب‌ها و راه‌کارهایی دارد، چنان که امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام فرمودند:

« الْأَيْمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ » (نهج البلاغه، حکمت ۳۰ - در برخی نسخ (۳۱)

**ترجمه:** ایمان استوار بر چهار پایه است: صبر، یقین، عدل و جهاد.

و البته برای هر کدام از این ستون‌ها، چهار ستون بر شمرده و هر یک را تعریف نمودند که یعنی چه؟

### **شدت و ضعف ایمان و راه‌کارها:**

ایمان به خداوند متعال نیز مانند علم، قدرت و هر کمال دیگری، شدت و ضعف مرتبه دارد و زیاد و کم می شود. اما برای تقویت و تشدید "ایمان به حق"، انسان باید توجه نماید که خودش از دو بُعد و یا بازوی «نظری و عملی» برخوردار می باشد.

### **تقویت بُعد نظری:**

بُعد نظری، ریشه در "توجه" دارد، یعنی "جهت‌گیری"، پس هر چه توجه به خدا و بازگشت به سوی او بیشتر باشد، غفلت و فراموشی کمتر می شود و ایمان تقویت می گردد.

پس از توجه، نوبت به "معرفت" می‌رسد. بُعد نظری، با تعقل، تفکر و بصیرت در آیات (نشانه‌های) خدا تقویت می شود، چه آیاتی که به قلم وحی در کتابش نوشته و چه آیاتی که به قلم صُنع، در خلقتش نوشته و تأکید نموده در زمین و آسمان و هر چه بین آنهاست، نشانه‌هایی برای اهل معرفت، اهل تعقل، اهل تفکر و اهل علم وجود دارد.

### **تقویت بُعد عملی:**

اما، در بُعد عملی، ایمان انسان با «اسلام»، یعنی تسلیم او شدن و با اطاعت و عمل کردن به اوامر و عمل نکردن به نواهی اش تکمیل می‌گردد. رابطه ایمان و عمل، مستقیم است.

از این رو، حکمت اصلی احکام، همان عمل کردن به برنامه و دستورالعمل‌های است که خالق علیم و حکیم، برای سلامت، رشد، سعادت دنیا و رستگاری آخرت انسان، ابلاغ نموده است.

\*\*\*

ما معتقدیم خداوند از هر نوع محدودیت پاک و منزّه می‌باشد، از جمله داشتن جسم . پس چطور می‌شود انسان خداوند را در آخرت ببیند (لقاء الله)؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در قیامت خداوند متعال همان گونه دیده می‌شود که در دنیا دیده می‌شود، منتهی با تجلی‌های بیشتر و منهای حجاب‌های مادی (توضیح داده خواهد شد).

**الف -** بدیهی است که اگر خداوند متعال هر گونه ماهیتی، [مانند: ابعاد، رنگ، وزن، حجم، مکان، فضا ... و از جمله جسم] داشته باشد، محدود خواهد شد و هر گونه حدّی، به مثابه‌ی نقص و نیستی می‌باشد. پس موجودی که ناقص است، واجب الوجود و هستی محض و کمال محض نمی‌باشد، پس، خدا نیست.

**ب -** بدیهی است آن چه که با ادراکات حسّی انسان شناخته و درک شود، حتماً و یقیناً "مادی" می‌باشد. پس آن چه محسوس می‌باشد و یا حتی در عالم تصور و خیال، صفات ماده برای او فرض شود (مثل تخیلات ابن تیمیه و وهابیت)، آن نیز خداوند سبحان نمی‌باشد.

**ج -** از سوی دیگر، خداوند متعال در آیات متعددی سخن از روز موعود و "لقاء الله" به میان آورده و منکرین این "لقاء" را به شدت نکوهش کرده است. مانند:

#### امیدواران به لقاء الله:

« قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا » (الکهف، ۱۱۰)

**ترجمه:** بگو: «من هم مثل شما بشری هستم و [لی] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.»

#### نامیدان به لقاء الله:

« إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ » (یونس، ۷)

**ترجمه:** کسانی که امید به دیدار ما ندارند، و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند، و کسانی که از آیات ما غافلند.

#### واژه‌ی لقاء و دیدن‌ها:

اگر چه واژه‌ی "لقاء" را نیز "دیدار" معنی می‌کنند، اما این به خاطر کمبود کلمه جایگزین می‌باشد. حتی در زبان فارسی نیز ما انواع دیدن داریم، یکی دیدن مادی و با چشم، دیگر دیدن معنوی و با عقل یا قلب، یا دیدن تجربه دیگران و یا عواقب رفتارها، با بصیرت.

به عنوان مثال: اگر پرسیم: «فلانی را دیدی؟»، این دیدن با چشم سر است؛ اما اگر پرسیم: «دیدیدی چه به سر فلانی آمد؟!» یا پرسیم: «مگر نمی‌بینی چه به سر ملت می‌آورند»، این دیدن با عقل، دل و بصیرت است. در زبان عربی و کلام وحی نیز همین‌طور است. یک جا برای معنای "دیدن"، کلمه «رثا» به کار می‌رود، یکجا "بصر" و یک جا "لقاء".

### دیدن خدا در دنیا:

ما در این عالم ماده نیز واقعیت‌ها و حقایق بسیاری را می‌بینیم که قوه‌ی ادراک ما در "شهود" آنها، منحصر به چشم سر نمی‌باشد، بلکه چشم عقل و قلب است که می‌بیند، فهم و درک می‌کند و می‌شناسد. به عنوان مثال: هیچ کس تا کنون موجودی به نام "روح و عقل"، یا "علت و معلول"، یا "عشق و نفرت" را ندیده است، بلکه چنان از دیدن آثار، پی به وجود آنها برده است که گویی با چشم سر می‌بیند؛ و در واقع انسان در حقایق، اسم، نشانه و تجلی را می‌بیند.

### شهود:

پس در همین دنیا و عالم ماده نیز تا کسی خدا را نبیند، به او ایمان نمی‌آورد. اگر دقت کنیم، ما مسلمانان در شهادتین خود نمی‌گوییم که "علم داریم خدا و پیامبر و معادی هست"، بلکه می‌گوییم: «اشهَدُ ان...»، یعنی شهود کردیم و شهادت می‌دهیم. بدیهی است که این "شهود و شهادت"، دیدن با قلب و عقل است، نه دیدن با چشم سر.

### امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:

ذِعْلِبِ يَمَانِي، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: «هَلْ رَأَيْتَ رَبَّنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟»، یعنی: یا امیرالمؤمنین! آیا پروردگات را دیده‌ای؟

ایشان پاسخ دادند: «أَفَأَعْبُدُ مَا لَا أَرَى؟ - آیا چیزی را ندیده باشم می‌پرستم؟!»

ذِعْلِبِ تَعَجَبُ كَرْدُ وَ پَرَسِيدُ: «وَ كَيْفَ تَرَاهُ؟» - چگونه او را دیده‌ای؟!

و امام در پاسخ فرمودند: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ، وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ...» (نحج البلاغه، کلام ۱۷۹)

### لقای (ملاقات) مرگ:



معنای لقاء، مواجهه شدن و ملاقات است، نه دیدن با چشم سر. حتی بدین لحاظ با شناخت عقلی و قلبی نیز متفاوت می‌باشد، چرا که در لقاء، با آن چه عقل می‌شناسد و قلب توجه به آن دارد و یا نسبت به آن غفلت و فراموشی دارد، مواجهه و ملاقاتی صورت می‌پذیرد.

مرگ چیست که انسان آن را ببیند؟! انسان در نهایت، حال زار و سكرات خود را می‌بیند، اهل عصمت علیهم السلام و شیطان خودش را می‌بیند و فرشته مرگ (ملک الموت) خودش را می‌بیند؛ اما خداوند متعال می‌فرماید: این مرگی که شما از آن فرار می‌کنید، او به ملاقات (لقای) شما می‌آید:

« قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ »  
(الجمعة، ۹)

**ترجمه:** بگو: بی‌تردید آن مرگی که از آن می‌گریزید، پس او با شما ملاقات خواهد کرد، سپس به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می‌شوید، پس شما را از آنچه (در دنیا) عمل می‌کردید آگاه خواهد نمود.

### لقاء الله:

پس، لقاء الله کنار رفتن پرده‌ها و دیدن حقایق عالم هستی است - درک مرگ و دیدن عوالم برزخ و قیامت و برانگیخته شده همگان و حضور در محضر کبریایی اوست - دیدن تجلی الوهیت، ربوبیت، جمال، رحمت و غضب الهی ... است.

### پاسخ امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام به سؤال:

حال پاسخ سؤال فوق را از بیان نورانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بخوانید:  
مردی خدمت امام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمد و عرض کرد من درباره قرآن مجید به شک افتاده‌ام! امام فرمود: چرا؟!

عرض کرد: در آیات بسیاری می‌بینیم که قرآن سخن از ملاقات پروردگار در قیامت می‌گوید، و از سوی دیگری می‌فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ - چشم‌ها او را درک نمی‌کند، و او چشم‌ها را درک می‌کند» این آیات چگونه باهم سازگار است؟.

امام (علیه السلام) فرمود: «اللقاء هُنَا لَيْسَ بِالرُّؤْيَى، وَاللقاء هُوَ البعثُ فَافهم جميع ما في كتاب الله من لقاءه فإنه يعنى بذلك البعث» [توحيد صدوق صفحه ۲۶۷ (باتلخیص)]

**ترجمه:** «لقاء به معنی مشاهده با چشم نیست، بلکه لقاء همان رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان است، پس معنی تمام آنچه در قرآن تعبیر به لقاء الله شده است را درک کن که همه به معنی بعث است»

\*\*\*

### چرا اهل بیت علیهم السلام در بیانات خودشان، "علم صنعت" را ذکر نکرده‌اند؟

#### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات / ایکس - شبهه:

وقتی می‌فرمایید: «چرا ذکر نکرده‌اند؟»، یعنی ابتدا پس از تحقیق یقین پیدا کردید که «ذکر نکرده‌اند» و اکنون سؤال از "چرایی" آن دارید. اما آیا واقعاً همین‌طور است و مطمئن هستید که ذکر نکرده‌اند؟! اجازه فرمایید پیش از پرداختن به واژه «صنعت» در قرآن و حدیث، به یک نکته کلی جهت مطالعات (چه اسلامی و چه غیر اسلامی، یا علمی و ...) اشاره نماییم:

#### کلمات و معانی:

گاهی ما در ادبیات و حتی در محاوره‌ی خودمان، کلمه‌ای را برای مفهومی منظور می‌کنیم و یا به عنوان "نام" بر چیزی یا کاری می‌گذاریم؛ اما این دلیل نمی‌شود که معنا و مفهومش و یا مصداقش، در زبان اصلی کلمه، همان باشد، که ما منظور کرده‌ایم.

گاهی کلمات لفظ مشترک و معنای متفاوتی دارند، به قول معروف گاهی «مشترک لفظی» هستند و گاهی «مشترک معنوی» و گاهی نیز به صورت استعاره به کار می‌روند.

به عنوان مثال: ما برای اغلب مفاهیم غیر مادی نیز نام مادی می‌گذاریم، چرا که باید مفهوم کلمه، برای ما مصداق عینی داشته باشد. چنان که کلمه مشترکی مانند «پشت» را که جنبه‌ی مادی و فیزیکی آن برای ما مشخص است و مقابل (رو) قرار دارد، برای مفاهیمی چون: «پشتیبانی»، یا «پشت هم اندازی» و یا «پشت به پشت هم دادن» و یا «پشت سر هم چیدن» و ... به کار می‌بریم، یا همین‌طورند بسیاری از کلمات دیگر.

#### کلمه صنعت:

کلمه‌ی صنعت از مصدر «صَنَعَ» نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد و الزاماً معادل «تکنولوژی» قرار ندارد. به هر گونه ساختن و درست کردنی، «صنعت» گفته می‌شود، خواه خلقت باشد [چنان که «صانع = سازنده» از اسمای پروردگار عالم می‌باشد] - خواه انسان سازی و آدم شدن اخلاقی باشد - خواه درست کردن و ساختن چیزی باشد - و حتی خواه، یک نمایش غیر واقعی باشد که می‌گوییم: «تصنعی» بود.

#### قرآن مجید:

کلمه "صنعت" و مشتقات آن «صانع، مصنوع و ...»، در قرآن کریم به تمامی معانی فوق به کار رفته است:

#### صنعت، به معنای خلقت:

« وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ » (التَّمَلُّ،

**ترجمه:** و کوهها را می بینی [و] می پنداری که آنها بی حرکتند و حال آنکه آنها ابرآسا در حرکتند [این] صنع (ساخته‌ی) خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است در حقیقت او به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

**صنعت، به معنای آدم‌سازی (اخلاق):**

« قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ » (التور، ۳۰)

**ترجمه:** به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند که این برای آنان پاکیزه‌تر است زیرا خدا به آنچه می‌کنند (آنگونه که خود و جامعه را می‌سازند) آگاه است.

**صنعت، به معنای ساختن چیزی (تکنولوژی)**

« وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ » (هود، ۳۷)

**ترجمه:** و کشتی را زیر نظر ما و به (هدایت) وحی ما (راجع به وسائل ساخت و کم و کیف، و زمان و مکان آن) بساز، و درباره کسانی که ستم کرده‌اند با من سخن مگو، (از آنان شفاعت مکن)، که حتما آنها غرق شدنی هستند.

**صنعت، به معنای کار نمایشی (تصنعی = غیر حقیقی)**

« وَالْقَ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْفَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى » (طه، ۶۹)

**ترجمه:** و آنچه در دست راست داری بینداز تا هر چه را ساخته‌اند بیلعد در حقیقت آنچه سرهم‌بندی کرده‌اند افسون افسونگر است و افسونگر هر جا برود رستگار نمی‌شود.

**نکته:** البته آیات فوق، فقط اشاره به آن دسته از آیات بود که در آن کلمه «صنعت» به کار رفته است، اما آیاتی که با واژه‌های دیگر به «کار و ساختن چیزهایی مانند بنا، تسلیحات و ...» اشاره دارد، بسیار است.

**احادیث:**

در احادیث نیز کلمات (مانند ادبیات قرآن کریم، ادبیات فارسی یا هر زبان دیگری) به معانی گوناگونش به کار رفته است؛ از جمله واژه‌ی "صنعت" که به تمامی معانی فوق به کار رفته است.

در دعای جوشن کبیر می‌خوانیم:

« يَا صَانِعَ كُلِّ مَصْنُوعٍ يَا خَالِقَ كُلِّ مَخْلُوقٍ يَا رَازِقَ كُلِّ مَرْزُوقٍ يَا مَالِكَ كُلِّ مَمْلُوكٍ ... ».

**ترجمه:** ای سازنده‌ی هر ساخته شده‌ای، ای خالق هر خلق شده‌ای، ای رازق هر رزق برنده‌ای، ای مالک هر آن چه به تملک در می‌آید ...

**صنعت - تکنولوژی:**

و هم چنین کلمه صنعت به معنای مورد نظر در سؤال (ساختن - معادل تکنولوژی) نیز در احادیث بسیار به کار رفته است، مانند:

پیامبر صلی الله علیه وآله: « **وَيْلٌ لِّصِنَاعِ أُمَّتِي مِنَ الْيَوْمِ وَعَدَاً** » (وسائل الشیعه، ح ۱۲، ص ۳۱۰)

**ترجمه:** وای به حال صنعت گران امت من، از این که در کار مردم امروز و فردا کنند.

امام صادق علیه السلام: « **كُلُّ ذِي صِنَاعَةٍ مُضْطَرٌّ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ يَجْتَلِبُ بِهَا الْمِكْسَبَ وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ حَازِقًا بِعَمَلِهِ مُؤَدِّيًا لِلْأَمَانَةِ فِيهِ مُسْتَمِيلاً لِمَنْ اسْتَعْمَلَهُ** »؛ (بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۳۶)

**ترجمه:** هر صنعت گر (صاحب صنعتی)، از سه خصلت گزیر ندارد تا با آنها کسبش را رونق بخشد در کارش زبردست باشد، امانت دار باشد و نظر کارفرمای خود را [تأمین و] به خود جلب کند.

\*\*\*

از کجا بدانیم که حق با شیعیان است، در حالیکه تعداد اهل سنت بسیار بیشتر از ماست!؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ملاک تشخیص حق، اشخاص نیستند که گفته شود «شیعه یا سنی‌ها»، بلکه باید پرسید: «تشیع یا تسنن»؟ اگر ملاک و محک شناخت "حق"، کثرت جمعیت باشد، باید گفت: آن موقع که انبیا و رسولان الهی مبعوث شدند، حق با کفار و بت پرستان بوده است، چون کثرت داشتند! و اکنون نیز باید حق با بودایی‌ها و هندوها باشد! چرا که هنوز تعداد آنها از جمیع اهل کتاب بیشتر است.

اگر به مسجد روید، اکثریت با نمازگزاران است - اگر به حج روید، اکثریت با مسلمانان است - اگر به معابد و بت کده‌ها در هندوستان، چین و ژاپن بروید، اکثریت با آنهاست - اگر به مراکز فساد و فحشا در امریکا و اروپا بروید، اکثریت با آنهاست؛ حال "حق" را چگونه و با چه ملاکی تشخیص خواهید داد؟ با تعداد نفرات پیروان؟! در سال‌های ابتدای بعثت رسول الله صلوات الله علیه و آله، اکثریت با مشرکین بود که ایشان و مسلمانان را مجبور به هجرت کردند - پس از رحلت ایشان، اکثریت به اهل سقیفه بودند که آن اتفاقات افتاد - در زمان امام حسن مجتبی علیه السلام، اکثریت به زر و زور و تزویر معاویه لعنة الله علیه جذب شدند و در زمان امام حسین علیه السلام، یک اکثریت سی هزار نفری، مقابل یک اقلیت کمتر از یکصد و پنجاه نفری صف‌آرایی کردند و آن جنایات را انجام دادند و آن طریق جهنم را برای مسلمانان بنا نهادند...، حال "حق" با کدامین است؟ با اکثریت؟!!

امروزه جمعیت امریکا که با ایران و ایرانی دشمنی دارد، به مراتب بیشتر از جمعیت این کشور است (نزدیک به ده برابر)، و جمعیت هندوستان تقریباً برابر امریکا و جمعیت چین بیش از امریکاست...، حالا حق با کدام است!؟

پس ملاک شناخت "حق"، اکثریت نمی باشد.

### پاسخ امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام به این سؤال:

از ایشان پرسیدند که شما ادعای حقانیت دارید و برخی از صحابه بزرگ چون طلحه و زبیر و ... نیز همین ادعا را دارند، حال ما از کجا بفهمیم که حق با کیست؟ ایشان در پاسخ فرمودند:

«إِنَّ الْحَقَّ لَا يَعْرِفُ بِالرِّجَالِ، إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ؛» («مجمع البیان»، ج ۱، ص ۲۱۱)

**ترجمه:** به درستی که حق به اشخاص شناخته نمی شود. خود حق را بشناس تا پیروان آن (اهل حق) را بشناسی.

\*- در ماجرای جنگ جمل وقتی که شخصی به نام حارث بن حوط به نزد امام علی (ع) آمد و علت پیروی خود از اصحاب جمل را اهل حق بودن آنها دانست و گفت: «ایا فکر می کنی که من اصحاب جمل را گمراه می دانم؟» حضرت در جوابش فرمود: «تو فقط به پایین پایت نگریستی و به بالای سرت نگاه نکردی؛ از این رو در حیرت و سرگردانی به سر میبری. تو حق را نشناختی تا اهلش را بشناسی و باطل را نشناختی تا باطل گرایان را بشناسی» (نهج البلاغه، حکمت ۲۶۲).

### حق شناسی و حق گرایی:

پس اگر کسی حق را شناخت، توحید و معاد را شناخت، نبوت و قرآن را شناخت، و بالتبع ولایت و امامت را شناخت و ...، به خوبی می فهمد که حق چیست و با کیست؟ اگر چه به او ایمان نیاورد و نگرود. بسیار اتفاق می افتد که انسان در امور خرد یا کلان زندگی، می داند که حق چیست یا کی بر حق است، اما زیر بار نمی رود. آن که به بی گناهی تهمت زده، خودش می داند که حق با اوست - آن که اموال دیگری را به یغما برده، خودش می داند که حق با اوست - آن که ادعای حکومت، زعامت، فرعونیت ... و الوهیت و ربوبیت بر جهان دارد، خودش می داند که حق با او نیست. اما قبول نمی کند و نمی گرود.

پس حق شناسی با حق گرایی متفاوت است. ابلیس لعین می دانست که حق با خداست، اما اطاعت نکرد - فرعون نیز می دانست که حق با موسی علیه السلام است - شامیان و کوفیان نیز می دانستند که حق با سیدالشهداء علیه السلام است و به آن اذعان هم داشتند.

امروزه نیز امریکا و انگلیس و متحدین غربی و عربی، به خوبی می دانند که حق با جمهوری اسلامی ایران است - حق با مردم بحرین و یمن است - حق با آزادیخواهان جهان است، اما آنها را به خاک و خون می کشند.

### ملاک تشخیص:

بیان شد که انسان ابتدا باید "حق" را بشناسد، باید خدا، معاد و اسلام را بشناسد، اگر شناخت، اهلش را نیز تشخیص می دهد و عقل، علم و نقل (احادیث)، ملاک های بسیاری برای این شناخت دارند.

## حکم عقل:

حکم عقل این است که خداوند علیم، حکیم و هادی، بندگانش را پس از آخرین فرستاده و دینش، به حال خود رها نکرده باشد. امر هدایت شان را به "اکثریت" واگذار نکرده باشد، بلکه آن خدایی که حتی احکام جزئی ترین امور شخصی و اجتماعی را بیان نموده است، برای پس از رحلت نیز تعیین و تکلیف نموده باشد. همه می دانیم که خداوند متعال تعیین و تکلیف کرده است و پیامبر او، از روز نخست بعثت و دعوت، تا پایان عمر مبارک خویش، بر ولایت و امامت ایشان تأیید، تصریح و تأکید نمودند و در غدیر خم نیز ایشان را معرفی نکردند، بلکه از مردم بر شناخت و اطاعت از ایشان بیعت گرفتند و فرمودند: این سخنان و این واقعه و این پیمان را حاضرین به غایبین [تا آخر الزمان] برسانند.

## علم و آگاهی:

بدیهی است هر مسلمانی که اندک مطالعه ای در دینش ندارد، یقیناً گمراه می شود و تکلیف همگان مطالعه و شناخت (به ویژه در اصول دین) می باشد، اما هر کس که کم یا زیاد مطالعه دارد، به خوبی می داند که خداوند متعال چه فرموده است؟ پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله کیست و چگونه تعیین و تکلیف الهی را به مردم ابلاغ نموده است؟ در غدیر خم چه فرموده و چه بیعتی گرفته است؟ حق و امیرالمؤمنین و اهل بیت عصمت و طهارت را چگونه معرفی نموده و ... ؟

مثل شناخت امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان «ولی الله، حجت الله، خلیفه الله و امام» در میان جمیع مسلمانان، مثل شناخت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله در میان اهل کتاب است، که فرمود: او را مانند فرزند خود می شناختند، منتهی چنان که بیان گردید، مسئله "شناخت به حق" با "پذیرش، گرایش و ایمان به حق" متفاوت است:

« الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ حَسَرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ » (الأنعام، ۲۰)

**ترجمه:** کسانی که به آنها کتاب (آسمانی) دادیم همان گونه که پسرانشان را می شناسند او را (پیامبر را طبق آنچه در کتابشان معرفی شده) می شناسند. ولی کسانی که خودشان را باخته و به زیان داده اند ایمان نخواهند آورد.

## نقل (وحی و حدیث):

خداوند متعال در قرآن کریم فرمود که اگر اهل ایمان و معادگرا هستید، از خدا، رسول و اولی الامرش اطاعت کنید و اگر در امری با یک دیگر اختلاف کردید، آن را به خدا و رسول برگردانید.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا » (النساء، ۵۹)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دین و دنیا] اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است.

از همان ابتدای رحلت تا امروز، اختلاف اساسی مسلمانان، مسئله حیاتی و سرنوشت‌ساز ولایت، امامت و حکومت بود، خب به کتاب خدا و سنت رسول خدا ارجاع دهند تا معلوم شود حق کدام است. تمامی فزازه‌های غدیر خم که در منابع موثق و معتبر شیعه و سنی آمده است، همه خود "نقل" محکم و معتبر می‌باشد.

\*\*\*

آخر چه جویری همیشه چیزی را که نه همیشه دید و نه همیشه شنید و نه ... باور کرد؟ البته تا الان به جواب پیدا کردم که به احتمال زیاد باید درست باشه: «خدا یه جور حسه مثل درد، بعضی دردا نه زخم دارن، نه دیده میشن ... ؟»

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):** قبل از هر مطلبی، دقت کنید که «خداشناسی»، با «خداسازی» خیلی فرق دارد و نتایج کاملاً معکوس و متضادی در پی دارند.

بشر وقتی می‌بیند که به هیچ وجه نمی‌تواند وجود "إله و معبود" را منکر شود و بالتبع نمی‌تواند خود را از "بندگی" خلاص کند، [اگر ایمان نیاورد]، سعی می‌کند که آن خدا، إله، معبود و ربّ را خودش درست کند، تا خودش مالک آن خدا باشد. او را بیاورد، ببرد و هر طوری که خواست تعریفش کند و هر گونه خواست با او رفتار کند. خدایی که مطیع انسان باشد، نه خدایی که انسان مطیع او باشد.

ریشه‌ی تمامی بت‌سازی‌ها و بت‌پرستی‌ها همین است. حال گاه این بت یک مجسمه جامد و جسم خارجی مانند لات، هبل، عزّا و گوساله سامری است - گاه این بت، یک قدرت خارجی مثل فرعون در هر زمانی است، و گاه بت‌های هوای نفس است. از این رو گاهی انسان‌ها در ذهن، و اوهام خود نیز خداسازی می‌کنند.

### احساس:

وقتی کسی گمان می‌کند که «خدا مثل احساس است»، باید از ذهن خودش بپرسد که بالاخره خدایی هست یا نیست؟ اگر باشد، مثل نوعی احساس بودن او معنایی ندارد، چرا که احساس درد نیز به فعالیت خاص دسته‌ای از عصب‌ها گفته می‌شود - و اگر معتقد است که خدایی نیست، پس دیگر بیان مثل و مانند برای او، بی‌معناست. و البته هم عقل و هم نقل، تصدیق می‌کنند که خدا هست و چون هست، مثل و ماندنی نیز ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. پس هر چیزی که مثلی دارد، آن خدا نیست.

« فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ »

**ترجمه:** پدیدآورنده آسمانها و زمین است. از خودتان برای شما جفتهایی قرار داد، و از دامها [نیز] نر و ماده [قرار داد]. بدین وسیله شما را بسیار می گرداند. چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا.

### دیدن و شنیدن:

پیش از این مفصل توضیح داده شد که ابزار شناخت انسان، منحصر به حس‌های مادی او نمی‌باشد (لینک پیوست را کلیک و مطالعه نمایید)، پس آدمی انواع و اقسام دیدن‌ها دارد؛ و هم چنین است ادراکات او که منحصر به شنیدن اصوات مادی نمی‌باشد.

آیا چیزی به نام «جاذبه و دافعه» - یا «علت و معلول» ... را دیده‌اید؟ آیا می‌توان گفت که چون ندیدیم وجود ندارند؟ آیا مگر "حق‌گویی و حق‌شنوی"، کلمات، الفاظ و آوایی به جز همین که می‌شناسیم دارند؟!

### شناخت با نشانه‌ها:

هم چنین پیش از این بسیار توضیح داده شد که «شناخت با نشانه‌ها (اسم‌ها و آیات) و نیز آثار، اختصاصی به خداوند سبحان [که ماده و محدود و مقید نیست] ندارد و منحصر به شناخت او نمی‌باشد، بلکه اساساً ذات هیچ چیزی قابل شناخت نیست و به وجود هر چیزی با نشانه و اثر پی برده می‌شود.

### مثال:

به عنوان مثال: اگر به شما بگویند که خودت را تعریف کن و بشناسان - درخت یا حیوان را تعریف کن و بشناسان - حقیقت وجودی و غیر مادی مثل عشق را تعریف کن و بشناسان ...؛ چه می‌گویید؟ آیا غیر از این است که فقط می‌توانید به نشانه‌ها و آثار اشاره کنید؟

اگر بگویید: من انسان هستم؛ من مذکر یا مؤنث هستم؛ نوجوان یا جوان هستم؛ مسلمان هستم؛ ایرانی هستم؛ دانش آموز هستم؛ مجرد هستم؛ ۱۶۵ سانت قد دارم، ۶۵ کیلو وزن دارم، سفید رو یا گندمگون هستم و ...؛ اینها همه نشانه‌ها، اسم‌ها و آثار شماست، نه خود شما. چنان‌که اگر اسم ظاهرتان علی، حسین، فاطمه، مریم و ... باشد نیز یک نشانه است، نه خود شما.

پس وقتی هر چیزی را با اسم، نشانه و اثر شناخته می‌شود، چطور در "خداشناسی" متوقع می‌گردند که حتماً باید نه تنها ذات مقدس را بشناسیم، بلکه حتی با چشم مادی ببینیم، یا صدایش را بشنویم؟! گویی که باید جسم و صدا داشته باشد!

### گوساله‌سازی و گوساله پرستی:



این انتظار و توقع غلط، سبب می‌گردد که در هر دوره و برهه‌ای، سامری‌هایی بیابند و مجسمه‌های گوساله‌ای بسازند (البته با پول خودمان) که هم دیده می‌شوند و هم صدا دارند و بگویند: این است همان إله شما و پیامبر شما:

« فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ » (طه، ۸۸)

**ترجمه:** پس (سامری) برای آنها (از زیورهای آب شده) مجسمه گوساله‌ای که صدای گوساله داشت بیرون آورد، آن گاه (او و همکیشان‌ش) گفتند: این خدای شما و خدای موسی است؛ که (موسی) آن را فراموش نموده است (یا سامری خدا را فراموش نموده است).

### خدای مخلوق اوهام:

شاید بتوان گفت که بدترین نوع شرک و خداسازی، ساخت و توصیف انواع و اقسام خداها در عالم «وهم» می‌باشد؛ چرا که برای خدایان کاذب بیرونی، به راحتی می‌توان ادله بطلان آورد و یا حتی آنها با تیر شکست و از بین برد، اما "خدای اوهام"، خدایی است که فرد آن را در درون ذهن خود می‌سازد و به شدت به آن وابسته می‌شود و با ادله دیگران نیز کاری ندارد.

نشانه و آغاز این «خدای دست‌ساز در وهم»، همان اندیشه و جمله توأم با جهل و تکبر معروف است، یعنی «به نظر من!».

خداوند متعال پس از آن که به انسان عقل و فطرت را موهبت نمود - شعور، منطق و بصیرت داد، یکصد و بیست و چهار هزار نبی نیز فرستاد تا خدانشناسی و معاد شناسی انسان درست شود و خدای حقیقی را بشناسد و بندگی کند؛ و در ذهن و اوهام خودش با «به نظر من»، خداسازی نکند. اما می‌بینیم همان گونه که یک عده منکر خدا هستند، یک عده دیگر نیز دائماً در ذهن خود خداسازی می‌کنند و آن را به دیگران نیز معرفی کرده و به سوی آن دعوت می‌کنند! می‌گویند:

به نظر من خدا این طوری است، به نظر من چند خدا هست، به نظر من خدا فقط رحمت دارد و غضب ندارد، به نظر من این بینه‌ها و برهان عقلی، همه بافته آخوندهاست و خدای حقیقی همان است که من در ذهن خودم درستش کردم، به نظر من خدا یک نوع احساس است، به نظر من خدا ... .

اینها همه پیروی از ظنّ و گمان است که هیچ برهان عقلی و علمی و نقلی (آیه) ندارد، پس به طور حتم غلط هستند و راه به جایی جز گمراهی ندارند.

« أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ » (یونس، ۶۶)

**ترجمه:** آگاه باشید که هر که (و هر چه) در آسمانها و هر که (و هر چه) در زمین است ملك حقیقی خداوند است، و کسانی که غیر از خداوند شریکانی (بت هایی) را می خوانند از چه پیروی می کنند؟ آنها جز از ظنّ و گمان پیروی نمی کنند و آنها فقط حدس زده و جز دروغ نمی گویند.

\*\*\*

www.x-shobhe.ir



## قرآن مجید و حدیث - دی ۱۳۹۴

در سوره بقره، آیات ۱۲۲ و ۱۲۳، بر فضیلت بنی اسرائیل بر جهانیان تصریح شده، آیا منظور این است که این قوم از همه اقوام برتر هستند؟ حتی به رغم آن که در آیات قبل، به گوساله پرستی آنان تصریح شده است؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متن و ترجمه آیات استناد شده در سؤال، به شرح ذیل می باشد:

« يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَيُّ فَضْلَتِي عَلَى الْعَالَمِينَ » (البقره، ۱۲۲)

**ترجمه:** ای فرزندان اسرائیل نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و اینکه شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید.

« وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا يُجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ » (البقره، ۱۲۳)

**ترجمه:** و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی کند و نه بدل و بلاگردانی از وی پذیرفته شود و نه او را میانجیگری سودمند افتد و نه یاری شوند.

**الف -** وقتی می فرماید به یاد آورید و متذکر شوید (اذکروا)، مربوط به امری می شود که در گذشته اتفاق افتاده و هیچ دلیلی نیست که همیشه چنین باشد.

**ب -** در آیه بعد نیز متذکر شده که از عواقب کرده های خود و از آخرت بترسید.

**ج -** در آیه قبل نیز متذکر شده که اهل کتاب، اگر کتاب را آن گونه که نازل شده تلاوت کنند (ایمان آورند و عمل کنند)، مؤمن هستند و اگر حقایق آن را پوشانند (کفر ورزند)، دچار خسران می گردند.

**د -** اعطای "نعمت و فضیلت" از جانب خداست، اما استمرار و دوام آن مشروط است و اگر شروط رعایت نشود، همان نعمت، مبدل به "نقمت" می گردد. چنان که به بنی اسرائیل در مورد نعمت هایی که به آنها داده شده بود فرمود:

« يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ » (البقره، ۴۰)

**ترجمه:** ای فرزندان اسرائیل نعمت هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم و تنها از من بترسید.

« وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ » (البقره، ۴۱)

**ترجمه:** و بدانچه نازل کرده‌ام که مؤید همان چیزی است که با شماست ایمان آرید و نخستین منکر آن نباشید و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید و تنها از من پروا کنید.

« **وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** » (البقره، ۴۲)

**ترجمه:** و حق را به باطل درنیامیزید (حق را به باطل ملبس نکنید) و حقیقت را با آنکه خود می‌دانید کتمان نکنید.

**و در نهایت متذکر گردید که بد می‌کنید، مگر عقل ندارید!؟**

« **أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ** » (البقره، ۴۴)

**ترجمه:** آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید با اینکه شما کتاب [خدا] را می‌خوانید آیا [هیچ] نمی‌اندیشید.

**اما یهود چه کرد؟!**

اما یهود، بارها و بارها، نعمت‌ها و فضیلت‌هایی که خداوند متعال به آنها اعطا کرده بود را ضایع کردند و البته هر بار نیز تنبیه شدند، اما هیچ‌گاه اصلاح نشدند.

**برتری خواهی؛**

بدترین صفت و کار یهود، همین "برتری طلبی" نسبت به جهانیان بود که هنوز هم ادامه دارد. خداوند متعال "برتری خواهی" را بر هیچ یک از بندگان، امت‌ها و جوامع نمی‌پسندد. برتری [کبرپایی]، مختص خداوند متعال است؛ و البته "دین" او برتر از همه ادیان است، پس مؤمنین باید سعی کنند که دیگران را به سوی خدا و دین خدا دعوت نمایند و دین او را حاکم کنند. اما این فرق دارد با حاکمیت و برتری خواهی قومی، نژادی، قبیله‌ای... و یا دعوت به سوی خود و سلطه بر مردمان، و آن هم با کفر، ظلم و جور.

« **وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا** » (الإسراء، ۴)

**ترجمه:** و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست.

**قوم یهود فاسق شدند؛**

خداوند متعال، پس از آن همه نعمات و فضایل و نیز معجزات، و پس از غرق کردن فرعون و آتش، به آنها دستور داد که وارد سرزمین فلسطین شوند. اما آنها به حضرت موسی علیه السلام گفتند: «ما وارد این منطقه نمی‌شویم، تو با خدایت برو با آنها بجنگ، هر وقت پیروز شدیدی، ما وارد می‌شویم!»، از این رو حضرتش، ضمن آن که آنها را نفریق کرد، فاسق نیز خواند:

« **قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ** » (المائدة، ۲۵)

**ترجمه:** [موسی] گفت: «پروردگارا! من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم، پس میان ما و میان این قوم نافرمان (فاسق) جدایی بینداز.

### تنبیه خدا!

خداوند متعال که بارها آنها را عفو کرده بود، این بار سخت تنبیه‌شان کرد و فرمود: حالا که نعمت و فضیلت و برتری داده شده‌ی مرا ضایع کردید، چهل سال آواره در بیابان (سینا) بمانید.

« قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ » (المائدة، ۲۶)

**ترجمه:** خدا گفت: این سرزمین چهل سال بر آنها (به سزای گناهانشان) حرام شد، (در این مدت) همواره در روی زمین (بیابان سینا) سرگردان خواهند ماند. پس بر این گروه نافرمان اندوه مخور.

### نعمت را مبدل به نقت کردند!

نعمت‌ها و فضیلت‌هایی که خداوند متعال به بندگان و امت‌های انبیايش افزوده می‌نماید (به ویژه نعمت ولایت)، نه تنها همه اسباب رشد و امتحان هستند، بلکه ابدی نیستند، مگر آن که فرد یا ملت برخوردار شده از نعمت و فضیلت، قدر بدانند و آن را حفظ کنند. اما قوم یهود نعمت را ضایع کردند و مبدل به نقت کردند و دچار عذاب شدند:

« سَأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُم مِّنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ » (البقره، ۲۱۱)

**ترجمه:** از فرزندان اسرائیل پرس چه بسیار نشانه‌های روشنی به آنان دادیم و هر کس نعمت خدا را پس از آنکه برای او آمد [به کفران] بدل کند خدا سخت کیفر است.

### بسیاری از قوم یهود، ملعون شدند!

همین نافرمانی‌ها، سرکشی‌ها، برتری‌جویی‌ها، فسق و فساد و گردنکشی‌های مکرر، سبب گردید تا بسیاری از قوم یهود، به رغم آن همه نعمت و فضیلت، در عاقبت کار ملعون شدند. آن هم به صراحت بیان انبیای الهی!

« لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ » (المائدة، ۷۸)

**ترجمه:** از میان فرزندان اسرائیل آنان که کفر ورزیدند (حقایق تورات را پوشاندند، تحریف کردند و...)، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند این [کیفر] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می کردند.

\*\*\*

خدا در بسیاری از آیات قران می فرماید: شیطان اعمال شان را در نظرشان می آراید چیست؟ آیا توجیه کارها نوعی آراستن توسط شیطان نیست؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):** بله، آیات بسیاری در این مورد تصریح دارد، مانند: « وَإِذْ زَيْنٌ هُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَاهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي لَأَجَارُكُمْ فَلَمَّا تَرَاءتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ » (الأنفال، ۴۸)

**ترجمه:** و (یاد کن) هنگامی که شیطان عمل های (باطل) آنان را در نظرشان بیاراست و گفت: امروز از میان مردم چیره شونده ای بر شما نیست و من پناه دهنده شمایم پس چون دو گروه یکدیگر را دیدند بر پاشنه های خود به عقب گشت و گفت: من از شما بیزارم، من چیزی را می بینم که شما نمی بینید (نزول و یاری فرشتگان را)، همانا من از خدا می ترسم، و خدا سخت کیفر است.

**الف -** اساساً هیچ گناهی از سوی بشر صورت نمی گیرد، مگر آن که در نظرش زینت داده شده باشد. چرا که انسان در پی ناخوشایندها (مکروه ها) نمی رود، پس اگر در پی گناهی رفت، حتماً آن کار ناخوشایند در نظرش زینت شده که مطلوب و خوشایندش گردیده است.

**ب -** از آیات متفاوت در این باره فهمیده می شود که این «زینت دادن» های شیطانی، موضوعات و هم چنین روش های گوناگون دارد، یک جا عمل زینت دادن می شود، یک جا فکر و اندیشه غلط زینت داده می شود، یک جا کبر و غرور زینت داده می شود و ...

#### توجیه:

توجیه در لغت، یعنی بیان "وجه"، یا تبیین "جهت"، و یا به تعبیر دیگری روشن نمودن علت، سبب و هدف از یک کار (اندیشه، گفتار، عمل و هر گونه موضع گیری و اقدامی).

پس، اصل "توجیه"، نه تنها قابل انکار و مذموم نیست، بلکه هیچ کاری بدون هدف، حکمت، سبب و علت، صورت نمی گیرد، که همان می شود «توجیه، یا وجه» آن.

**\*\* -** حال، مسئله و سخن اینجاست که آیا هدف و وجه کار (یا سخن یا هر گونه موضعی)، حق است یا باطل، درست است یا غلط، انطباق با حقیقت دارد یا خیر، مفید است یا مضر، راست است یا دروغ، صدق است یا فریب خود و یا دیگران؟!

#### توجیه حق:

پس هر توجیهی و یا توجیه هر کاری را نمی توان «آراستن شیطانی» نامید و به طور کلی "توجیه" را از کار و وسوسه شیطان نامید.

همه‌ی دین حق این است که انسان نظر کند به «وجه الله»، جهت گیری‌اش به سوی حق و به سوی فطرت باشد «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا...». حضرت ابراهیم علیه السلام، بندگی خود را نزد مشرکین توجیه می‌کند، یعنی جهتش را بیان می‌دارد که به سوی «فاطر السموات و الارض» می‌باشد.

### موجه:

ممکن است انسان کاری انجام دهد که نباید انجام می‌داد و یا کاری را که باید انجام بدهد، انجام ندهد، اما وقتی او را مؤاخذه می‌کنند، دلیل موجهی ارائه نماید. یعنی جهت، علت و سبب کارش معقول و مقبول باشد. مثل این که دانش‌آموز، کارمند، سرباز و...، به علت بیماری یا حادثه‌ای، از حضور در محل کار غیبت نماید و یا به واسطه پیش‌آمدی (تصادف و...)، مأموریت را به موقع انجام ندهد، اما در "توجیه"، که همان بیان جهت و سبب کار می‌باشد، دلایل و مستندات کافی و مقبول داشته باشد. آن وقت این توجیه او را "موجه" قلمداد می‌کنند.

### توجیه شیطانی:

اما آن گاه که انسان خطا و گناهی انجام می‌دهد و به سبب عصیان‌ش در مقابل حق تعالی مرتکب معصیت می‌شود، یا اندیشه و نقشه‌ی فاسدی (تباه‌کننده‌ای) دارد، و یا خلاف انجام می‌دهد...، اما سعی می‌کند که به بهانه‌های متفاوت، آن مواضع، گفتارها و رفتارها را درست، صحیح و مفید جلوه دهد، می‌شود "توجیه شیطانی". یعنی شیاطین جنّ و انس (انسان‌های شیطان صفت)، اهداف، اندیشه‌ها و کار خلاف حقایق را در نظرش زینت داده‌اند و موجه جلوه داده‌اند، خود نیز شیطانی می‌شود و آن را با توجیه در نظر دیگران زینت می‌دهد. مثل کافرانی که چون بهره‌ای از متاع دنیا نصیب شده، مؤمنانی که به زینت دنیا مزین نشده‌اند را مسخره می‌کنند، آنان را فرومایه و پست قلمداد می‌کنند و نگاه و رفتار خود را نیز با بهانه‌ها و ادعاهای گوناگون، توجیه می‌کنند. چنان که می‌فرماید:

«رُئِيَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْحَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (البقره، ۲۱۲)

ترجمه: زندگی دنیا در نظر کسانی که کفر ورزیده‌اند (به وسیله شیطان و نفس اماره) آراسته شده، و مؤمنان (تهدیدست) را مسخره می‌کنند، در حالی که آنها که پروا پیشه‌اند در روز قیامت از آنان برتر و بالاترند، و خداوند هر کس را بخواهد بی‌شمار روزی می‌دهد.

### قسم خدا به خودش:

«تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَّا لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَاهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (التحل، ۶۳)

ترجمه: سوگند به خدا که به سوی امت‌های پیش از تو [رسولانی] فرستادیم [اما] شیطان اعمال‌شان را برایشان آراست و امروز [هم] سرپرست‌شان هموست و برایشان عذابی دردناک است.

**قسم شیطان به خدا:**

« قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ » (ص، ۸۲ و ۸۳)

**ترجمه:** گفت: به عزتت سوگند که همگی آنها را (نسل آدم را) اغوا نموده و از راه به در خواهم کرد \* مگر آن بندگان پاکدل تو را.

« قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ » (الحجر، ۳۹)

**ترجمه:** (شیطان) گفت: «پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت.

\*\*\*

با توجه به آیه ۹۰ سوره انبیاء (رغبا و رهبا)، منظور از خوف و رجا داشتن در دعا کردن برای مومن چیست؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات / ایکس - شبهه:**

متن و ترجمه آیه به شرح ذیل می‌باشد:

« فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ » (الأنبياء، ۹۰)

**ترجمه:** پس ما خواسته‌اش را برآوردیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسرش را هم (که سالخورده و اساساً نازا بود به وسیله ردّ جوانی و بذل نیروی توالد) برای او شایسته (بارداری) کردیم چرا که آنها (خاندان زکریا یا همه انبیاء گذشته) همواره در کارهای خیر شتاب می‌ورزیدند، و پیوسته از ما در حال امید و بیم دعا و درخواست داشتند، و همواره در برابر ما خاضع و بیمناک بودند.

برای فهم بهتر هر کلام، پیام، نثر، شعر و نوشتاری، ابتدا باید به معنای کلمات آن دقت نمود، به ویژه اگر "کلام الله - یا - کلام معصومین علیهم السلام" باشد.

ما در فارسی برخی از کلمات متفاوت را به یک معنا به کار می‌بریم و مقصود یک دیگر را نیز در این بیان می‌فهمیم، مثل این که میل، رغبت، امید و ... همه را برای ترجمه یک کلمه می‌گوییم، اما واقع این است که هر کدام کلمه‌ای مستقل بوده و معنای خاص خود را دارد؛ اما ما گاهی کلمه‌ی جایگزین نداریم (مگر این که در یک یا چند جمله شرح دهیم) و یا این که در ترجمه، کلمه‌ای را با مسامحه جایگزین می‌کنیم.

**رَغَبَت:** واژه‌ی «رغبت» یعنی میل داشتن، دوست داشتن، خواهش از روی میل و شوق رسیدن به مطلوب.

**رَهَبَت:** واژه‌ی «رهبت» به معنای «ترس و خوف با دوراندیشی و احتیاط و اضطراب» می‌باشد و لذا نوعی استمرار خوف و دوام ترس در آن لحاظ شده است. کلماتی چون راهب و رهبان نیز از همین ریشه می‌باشد.



«خوف»: واژه‌ی خوف نیز به معنای ترس است، اما دیگر ملزومات «رَهَبَت» را ندارد. حتی معنایش با «خشیت» نیز (که باز همان ترس ترجمه می‌شود)، متفاوت است.

خوف هر نوع ترسیدنی است. اما خشیت فقط ترس از قهر خداست. از این رو به انبیای الهی، خوف از دیگران راه دارد، اما «خشیت» آنها فقط و فقط نسبت به خداوند متعال می‌باشد.

«خشیت» حالتی است که فقط علمای حقیقی (اعم از انبیا و اولیای الهی) آن را درک می‌کنند، اما خوف حالتی است که برای همگان پیش می‌آید. از این رو در قرآن کریم تأکید و تصریح نمود:

« اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » (فاطر، ۲۸)

ترجمه: همانا در بین بندگان، تنها علما از خداوند خشیت دارند.

«رجا»: واژه‌ی رجا، یعنی «امیدواری» و امیدواری نیز مربوط به "آینده و رسیدن به مقصود و مطلوب" می‌باشد، حال خواه امید به لقای پروردگار عالم باشد (که غایت رشد و سعادت است)، یا امیدواری به گشایشی جزئی در امور مادی.

« لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا » (الأحزاب، ۲۱)

ترجمه: قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.

### مؤمن در دعا:

پس انسان عاقل، حکیم، بصیر و مؤمن، در تمامی اطاعات، عبادات و از جمله دعاهای خود،

\*- هم "رغبت" دارد، چرا که میل و شوق رسیدن به خواسته‌اش را دارد و ...؟

\*- هم «رهبت» دارد، چرا که می‌ترسد برآورده شدن حاجت و نیازش، سبب لغزش، و یا دوری، و یا غفلت او گردد و ...؟

\*- هم "خوف" دارد که مبدا خدا او را به گناهانش بگیرد، مبدا به جای رحمت، مغفرت و نعمت، مشمول عذاب، رسوایی و نقیمت گردد - مبدا به دنیا وابسته شود - مبدا نتواند عهد و امانات خویش را رعایت کند و ...؟

\*- و هم "رجا" دارد. یعنی به رحمت، لطف، مغفرت، جود، کرم و فضل خدا و در نهایتاً لقای او امیدوار است و هیچ‌گاه از رحمت او مأیوس و ناامید نمی‌گردد.

\*\*\*



سیاسی - دی ۱۳۹۴

چطور حکومت جمهوری اسلامی خود را منتسب به معصومین می‌داند و در برابر ولایت معصومین، ولایت برای خود قائل است درحالی که خود حضرت ولیعصر می‌فرماید بیعت و پیمان و قرار هیچ احدی برگردن من نیست ... ؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

تمامی فرازاها و نکات این صورت مسئله غلط طراحی شده است. جمهوری اسلامی ایران، نه منتسب به معصوم (ع) می‌باشد و نه به ولایتی در مقابل ولایت معصوم (ع) قائل است. یک صورت مسئله غلط طرح می‌کنند و سپس همان را به چالش می‌کشند که چرا و چطور؟

ببینید که برای ایجاد انحراف و اعوجاج در افکار، اندیشه‌ها و اعتقادات در میان مسلمانان، از چه راه‌هایی وارد می‌شوند؟ این دشمنان قسم خورده، برای منحرف کردن، حتی اگر شده به قرآن کریم و ساحت مقدس امام زمان علیه السلام نیز متوسل می‌شوند و مهم اینجاست که چون هیچ منطق درست و بیان مستدلی ندارند، همیشه از زمین و آسمان همه چیز را به هم می‌بافند و خلط مبحث می‌کنند تا منحرف کنند، و نکته مهم و قابل تأمل آن که همه‌ی این اطوارها، به خاطر دشمنی با اصل اسلام و نظام جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

**حال به نکات ذیل دقت نمایید:**

**الف -** نظامات سیاسی در جهان، مدل‌هایی دارند که اهم آنها عبارتند از: سلطنتی یا پادشاهی (مانند انگلیس، هلند، عربستان و ...) و جمهوری (مانند امریکا و بسیاری از کشورهای اروپایی و آسیایی و ...).

**ب -** نظامات مبتنی بر جمهوری (رأی اکثریت) نیز مدل‌های گوناگونی دارند، مانند: جمهوری فدرالی، جمهوری خلق و ...؛ که این مدل‌ها مبتنی بر اهداف و ساختار حاکمیت می‌باشد.

**ج -** جمهوری اسلامی ایران نیز یک نظام سیاسی و حکومتی (جمهوری) می‌باشد و هیچ الزامی ندارد که الا و لابد مقلد دیگران باشد، یا سلطنت را برگزیند و یا حتماً یکی از مدل‌های رایج غرب و شرق را برای جمهوریت خود انتخاب کند؛ که اگر قرار بود چنین نماید، اساساً انقلاب اسلامی رخ نمی‌داد.

**د -** در نظام "جمهوری اسلامی ایران"، میزان رأی مردم است، منتهی در چارچوب دین مبین اسلام. از این رو مبتنی بر «مردم سالاری دینی» می‌باشد. یعنی اگر مردم نظام و حکومتی خارج از دین اسلام را بخواهند، خب این

نظام و حکومت اسلامی سقوط می‌کند، اما تا وقتی اسلام را می‌خواهند، حکومت مبتنی بر اصول و قواعد اسلامی را بر می‌گزینند که بر محور «ولایت» استوار می‌باشد.

**۵ -** این ولایت، ولایت اشخاص نیست، بلکه در اصل "ولایت الله جلّ جلاله" و امتداد آن در ولایتی است که خود تبیین نموده است؛ از این رو "ولایت رسول الله و اهل عصمت علیهم السلام"، "ولایت قرآن"، ولایت تمامیت دین" و "ولایت فقه اسلامی" و ... همه همان ولایت الله است.

پس در جمهوری اسلامی، اصل "ولایت فقیه"، نه مقابل ولایت معصوم است، نه موازی آن و نه اساساً نوع خاصی از ولایت، بلکه امتداد همان ولایت می‌باشد.

**و -** نه تنها "فقه اسلام" به نماز، روزه و طهارت منحصر نمی‌گردد، بلکه احکام فقهی در امور اجتماعی، از جمله "سیاست و حکومت"، به مراتب مهم‌تر و بیشتر و گسترده‌تر می‌باشد.

**نتیجه:**

**یک -** جمهوری اسلامی ایران، یک نظام سیاسی است، مبتنی بر عقاید و احکام اسلام و هیچ ضرورتی ندارد که حتماً مبتنی بر ساختارهای سیاسی غیر اسلامی باشد.

**دو -** این بافته‌ها به خاطر این است که می‌گویند: "اگر انقلاب کردید که حکومت شما سلطنتی نباشد و جمهوری باشد، قبول؛ ولی چرا از مدل‌های ما تقلید نمی‌کنید تا وابسته به خودمان گردید و یک مدل اسلامی را انتخاب کرده‌اید، که سبب توجه و الگوبرداری سایر ملل مسلمان نیز باشد؟"

**سه -** جمهوری اسلامی ایران، هیچ‌گاه خود را منتسب به اهل عصمت علیهم السلام نخوانده است، بلکه خود را از امت اسلام، پیرو قرآن و تابع اهل عصمت علیهم السلام خوانده است که قصد دارد به حد امکان و توان، در تمامی شئون فردی و اجتماعی، از آنان تبعیت نماید، نه از امریکا، انگلیس و صهیونیسم بین‌المللی.

**چهار -** اطاعت و تبعیت از "فقه اسلام" در تمامی شئون و امور فردی و اجتماعی، حکم خداوند متعال می‌باشد. پس اساس، همان "ولایت فقه = احکام اسلامی" است که در اطاعت و تبعیت از "فقیه" تجلی می‌یابد، چه این فقیه شخص معصوم علیه السلام باشد و چه سایر فقهای تابع ایشان، که "مطیع الامر مولا" هستند.

**پنج -** اطاعت و تبعیت از آنان نیز حکم عقل و دستور صریح خود معصومین علیهم السلام می‌باشد.

**نکته:**

حال این مدعیان اسلام‌شناسی و امام‌زمان‌شناسی که این شبهات را طراحی و توزیع می‌کنند (که طبق تحقیق اغلب کافر، بھابی و یا سنی آمریکایی و شیعه انگلیسی هستند)، قصد القای چگونه اسلام و تشیعی را به مردم ما و سایر مسلمانان جهان (اعم از شیعه و سنی) دارند؟!

آیا کلام وحی، سیره و سنت و بیان اهل عصمت علیهم السلام، به آنان آموخته که بروید در خانه‌هایتان بنشینید و مرتب دست و پای خود را آب بکشید و نماز بخوانید، اما حکومت خود را به کفار، مستکبرین، ظالمین و دین ستیزان و طواعیت هر عصری بسپارید تا تمامی نوامیس مادی و معنوی شما را به تاراج برند و شما را در عین نماز خواندن، به بنده‌ی خود کشانند؟!

پس این همه آیات "ولایی" و "جهادی در مقابل کفار" - یا دستور به برقرار قسط (که مستلزم یک حکومت است) و ...، برای چه کسانی و چه زمانی نازل شده است؟ فقط برای شخص و زمان حضرت مهدی علیه السلام؟!

[اگر دست کم روخوانی هم کنند، متوجه می‌شوند که اغلب با « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » شروع شده و خطاب به تمامی مؤمنین می‌باشد].

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا » (النساء، ۵۶)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از فرستاده او و صاحبان امرتان (که جانشینان معصوم پیامبر و امتداد امر آنان است) اطاعت نمایید. پس اگر درباره چیزی (از امور دین یا دنیا) نزاع داشتید آن را به خدا و رسولش برگردانید (اختلاف در دین را به وسیله فقیه و اختلاف در دنیا را به واسطه قاضی به کتاب و سنت و حکم خدا بازگردانید) اگر ایمان به خدا و روز واپسین دارید، این (برای شما) بهتر و خوش عاقبت‌تر است.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ يُجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا »

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کافران را برای خود به جای مؤمنان سرپرست و یاور و دوست مگیرید آیا می‌خواهید برای خدا بر ضد خودتان حجتی روشن (بر نفاقتان) و سلطه تکوینی (بر عذابتان) قرار دهید؟

### حدیث:

مرحوم کلینی به سند از عمر بن حنظله روایت می‌کند که: «از امام صادق (ع) پرسیدم: درباره دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، آن‌گاه به نزد سلطان یا قاضیان (قضات حکومت‌های جور) جهت حل آن می‌روند. آیا این عمل جایز است؟

حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آن‌ها مراجعه کند، در واقع به سوی طاغوت گرفته و از طاغوت مطالبه قضاوت کرده است؛ از این رو آنچه بر اساس حکم او (که خود فاقد مشروعیت است) دریافت می‌دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد زیرا آن را بر اساس حکم طاغوت گرفته است، در حالی که خداوند امر فرموده است: که باید به طاغوت کافر باشند (و آن را به رسمیت نشناسند). خداوند متعال می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخِذُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ امْرُوا ان يَكْفُرُوا بِهِ» آنگاه عمر بن حنظله می‌پرسد: پس در

این صورت چه باید کنند؟ امام(ع) فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل) مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و مارد شده، و آن که ما را رد کرده و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است». (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸)

\*\*\*

ما مردم این کشور یک چیز را نفهمیدیم. اگر فرزند امام خمینی، فرزند آیت الله مطهری، فرزند آیت الله بهشتی، فرزند آیت الله خزعلی، فرزند آیت الله منتظری، فرزند آیت الله طالقانی، فرزند آیت الله رفسنجانی؛ صلاحیت ورود به مجلس شورای اسلامی (قوه مقننه) را ندارند... پس این ۳۷ سال صالحان مملکت چه کرده اند؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ریشه‌ی انحراف کفار، مشرکین، منافقین و ظالمین و فاسقین، در کلام "تکبر" است، چنان که ابلیس را تکبرش از مقام بیرون برد.

این تکبر تا حدی است که اگر صد نفر هم باشند، نام خود را «مردم» می گذارند - هر گاه خواسته‌ای دارند، می گویند: «مردم چنین می خواهند» - و هر گاه چیزی را نمی فهمند (که معمولاً حق را نمی فهمند)، کل مردم را متهم به نفهمی کرده و می گویند: «ما مردم این کشور یک چیز را نفهمیدیم!»! نه تنها از مردم بابت این اهانت عذر خواهی نمی کنند، بلکه حتی یک بلا نسبت به ۸۰ میلیون مردم فهیم نیز نمی گویند.

البته اگر به آنها بگویید که شما نیز مثل مردم ایمان بیاورید، مثل مردم در صحنه باشید، مثل مردم به اسلام، انقلاب، نظام جمهوری اسلامی ایران، دوست و دشمن و ... نگاه کنید، می گویند: این مردم عوام، بی سواد، احمق و کلاغ هستند و ما هرگز مثل این نفهم‌ها ایمان نمی آوریم - و اگر بگویید که اینقدر فساد نکنید، می گویند ما اصلاح گرا هستیم(!؟) و جالب آن که آنها همه را بی سواد می خوانند، اما خداوند متعال می فرماید که خودشان بی سواد (وَلَكِنْ لَّا يَعْلَمُونَ) هستند.

### شرح حال در چهار آیه:

این آیات را نه جناح‌ها گفته‌اند، نه شورای نگهبان، بلکه خداوند متعال در وصف این دسته از بندگان نافهم، متکبر و بیمارش نازل کرده است:

« فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَهُمْ عَدَابٌ أَلِيمٌ مِمَّا كَانُوا يَكْفُرُونَ »

**ترجمه:** در دله ایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می گفتند، عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت.

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ »

**ترجمه:** و چون به آنها گفته شود: در روی زمین فساد نکنید؛ گویند: جز این نیست که ما خود اصلاح گریم

« أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ »

**ترجمه:** بھوش (و آگاه) باشید که آنان فسادگراند، لیکن نمی فهمند.

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ » (البقره، ۱۰ تا ۱۳)

**ترجمه:** و چون به آنان گفته شود: «همان گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم ایمان بیاورید»، می گویند: «آیا همان گونه که کم خردان ایمان آورده اند، ایمان بیاوریم؟» هشدار که آنان همان کم خردانند ولی نمی دانند.

### و اما پاسخ:

\* - آیا تنها ملاک و معیار عملکرد صالحان، ورود فرزندان شان به مجلس است؟! البته مجلس برای یک عده ای بهشت است! لذا گمان می کنند که اگر صالح یا حتی فرزند فرد صالحی هستند، حتماً باید وارد مجلس شوند و اگر آنها وارد مجلس نشوند، یا صالح نیستند (که البته هیچ گاه چنین نظری راجع به خود ندارند)، و یا صالحان کاری نکرده اند؟!

\* - این انشاء، با بافته های متفاوتی در فضای مجازی نشر یافته است، یکی می پرسد: اگر فرزندان شان را اصلاح نکردند، پس چگونه می خواهند مردم را وارد بهشت کنند - و دیگری می پرسد: اگر فرزندان صلاحیت ورود به مجلس ندارند، پس صالحان چه کرده اند؟

\* - نویسنده (یا سازنده اصلی و اولی)، گمان کرده است که دیگر خیلی هنر کرده و با یک تیر چند نشان را زده است، اول صالحان را زیر سؤال برده و دوم سنگ مجلس نرفتن یک عده را به سینه زده و سوم مثلاً شورای نگهبان را زیر سؤال برده است! اما واقعیت این است که این انشاء نشان می دهد که نویسنده، نه صالحان را می شناسد - نه اهداف و عملکردشان را می داند - نه حاصل تلاش آنان را دیده و درک کرده است - و نه نگران به مجلس رفتن یا نرفتن این و آن است و نه ...؛ بلکه فقط بانه ای برای ضدتبلیغ به دست آورده است.

**الف -** آیا کار صالحان این است که فرزندان را برای رسیدن به ثروت، قدرت و ورود به مجلس تربیت کنند؟!

**ب -** آیا هر کسی که خودش صالح بود، الزاماً باید فرزندانش به ثروت و قدرت و به مجلس راه یابند؟!

**ج -** آیا هر کسی که صالح بود و کار کرد، الزاماً باید فرزندان صالحی نیز داشته باشد؟! لابد با خود می‌گویند:

"اگر فرزند حضرت نوح علیه السلام صالح نشد، پس او در بیش از نهمصد سال دعوت چه کرده است؟!"

**د -** از اساسی‌ترین تفاوت صالحان با ناصالحان این است که صالحان خدا، اسلام، قیامت و بالتبع همگان و جامعه را می‌بینند، اما ناصالحان فقط خود و خانواده را می‌بینند.

**\* -** بر همین اساس، صالحان تربیت کنندگان جامعه و نسل‌ها هستند؛ حال خواه فرزند نسبی آنان نیز از پدر و مادر صالح بهره‌ای برده باشد، و خواه نبرده باشد.

از این رو حضرت امام رضا علیه السلام، در توصیف جایگاه و مقامات "امام"، او را ضمن مقامات الهی، تکوینی و تشریحی، پدر و برادر امت می‌خواند.

**ه -** نه ملاک و محک "صالح" بودن، ورود به مجلس خود یا فرزندان است - و نه از ملاک‌های تأیید صلاحیت شورای نگهبان، برخورداری از پدر صالح است - و نه رد صلاحیت فرزندان جهت ورود به مجلس، نمره عملکرد صالحان می‌باشد.

**\*\*\* -** پس به این انشاهای غلط و سخیف، وقعی ننهید. انسان باید عاقل، با فکر، با درایت و بصیر باشد، و نباید منفعل باشد.

\*\*\*

این شبهه رایج شده در فضای مجازی را پاسخ دهید: « این متن نه به اسلام توهین می‌کند نه به عقاید کسی - می‌خوام برگردیم

به ۱۴۰۰ سال پیش، تو خونت، کنار خانوادت هستی که خبر میرسه که به کشورت حمله شده ...»

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این متن بسیاری قدیمی و بسیار تکراری است و انشایی است مانند انشاهای فراوان مشابه در این زمینه. اما به نظرتان چه پاسخی دهیم؟ ساده لوحانه فریب بخوریم و منفعل شویم و بگوییم: نه، به خدا این حمله در زمان خلیفه دوم بود و نه به امر پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله - تحلیل کنیم که امروز نیز خیلی غلطها در منطقه به نام اسلام می‌شود که عامل اصلی آنها خود شما بی‌دینان هستید؟! یا برای‌شان کتاب تاریخ بنویسیم؟ خیر، بلکه در پاسخ بفرمایید:

**الف -** لزومی ندارد شما به ۱۴۰۰ سال پیش فکر کنید، آن هم با استناد به «تاریخ طبری» که آن هم معلوم نیست واقعاً درست باشد یا نه؟ تاریخ طبری نیز به فهرست شریعتی، نیچه و ... اضافه شده است، هر کس هر چه دلش می‌خواهد می‌نویسند و سند می‌زند «تاریخ طبری»؟!!

**ب -** بفرمایید: این اسلام ۱۴۰۰ سال پیش را به ما واگذارید؛ همان طور که شما دوست دارید کافر، ملحد، منافق، بهایی، ستون پنجم، مزدور و نوکر باشید، ما دوست داریم که موحد، مسلمان و مؤمن و مستقل باشیم، لذا **لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ -** دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم.

**ج -** اما شما [اگر دست کم ایرانی هستید و وطن فروش نیستید]، به همین دو قرن پیش خود فکر کنید کافست، یا حتی یک قرن گذشته، یا دست کم چند دهه اخیر.

\* - در خانه، با هزار بدبختی و فلاکت، کنار همسر و فرزندان نشسته‌اید که ناگهان می‌گویند: انگلیس‌ها آمدند - بعد گفتند روس‌ها هم آمدند و بعد گفتند امریکایی‌ها هم آمدند، و البته آلمانی‌ها نیز آمدند و چند تونل برای دسترسی سریع‌تر نظامیان‌شان به روسیه ساختند. برایتان مهم نبود و نیست، حتی اگر عرب‌ها باز هم بیایند برایتان مهم نیست، **برایتان فقط این مهم است که اسلام ناب نیاید.**

\* - بعد گفتند: انگلیس‌ها برایتان شاه جدید آورده‌اند؛ و بعد گفتند که شاه‌تان را بردند و خوردند! بعد خاک کشورتان را بین خود تقسیم کردند و یک گربه‌ی کوچولو (که البته هنوز هم وسیع است) برایتان باقی گذاشتند، آن هم به عنوان یک پایگاه و ژاندارم منطقه، نه یک کشور! بعد نفت‌تان را بردند. یکی قرارداد نفت شمال را منعقد کرد و دیگری نفت جنوب را؛ و شما ماندید با فقر، بدبختی، طاعون، وبا، فحشا، قمار ... و بدتر از همه استعمار و استثمار.

\* - دیگر برای آنها شهر و دیار دخترکان ایرانی فرقی نمی‌کرد، نوامیس‌تان را نیز بردند. البته نه به خارج از مرزها، بلکه در خانه خودتان، به تملک خودشان درآوردند و شما مدهوش چشم‌های آبی و لباس و لهجه و کیف انگلیسی آنها بودید!

حال اگر حتی یک کارگر انگلیسی، بلژیکی یا امریکایی، در خیابان به دخترتان یا زن‌تان تجاوز می‌کرد نیز دستتان به جایی بند نبود، چون کاپیتالاسیون را امضا کرده بودید.

\* - برایتان به جای خدا و اسلام و این حرف‌های ۱۴۰۰ سال پیش، آزادی و «به سوی دروازه‌های تمدن» آوردند تا بتوانید به راحتی در شهرهای بزرگ و کوچک این سرزمین پهناور، دیرینه و نام‌آور، عرق فروشی، بار، کازینو و شهرنو (فاحشه خانه) تأسیس کنید و خودتان نوامیس یک دیگر را مورد تعرض قرار دهید.

\* - در همین زمان نه چندان دور (دورزه محمد رضا پهلوی)، با یک دستور تلفنی، خاک بچین از ایران جدا شد و شما خوشحال بودید که در مسابقه فوتبال بین ایران و اسرائیل، ۲ به ۱ برنده شدید!

\* - در حالی که به جشن‌های ۲۵۰۰ ساله (که سبب خنده و مسخره‌ی پادشاهان و رؤسای جمهوری دنیا شده بود) مشغول بودید، و زنان و دخترکان را در چادرهای سلطنتی تقدیم می‌کردید و فیلم تأثر زنده‌ی پورنو را در شهر شیراز به نمایش عموم گذاشته بودید، دانشمندان، علما و جوانان شما را گروه گروه می‌کشتند.



\*- در آن هنگام که در خانه مشغول درست کردن ترشی و رب گوجه فرنگی، یا پختن کشک بادبجان بودید و فکر و ذهن‌تان مشغول به شرکت در مسابقات ملی و جهانی «ملکه زیبایی و دختر شایسته» شده بود و دخترکان ایرانی را با دست خود لخت می‌کردید تا جهانیان ببینند، انگلیس و اسرائیل برای‌تان یک حکومت و دولت "بهایی" تشکیل دادند.

\*- نفت و سرمایه‌ی دولتی را که رسماً می‌بردند، اما سرمایه‌های بخش خصوصی نیز در اختیار بهایی‌هایی چون هژیر یزدانی و ثابت پاسال قرار گرفت تا از شما پاییده و جیب به اسرائیل بریزند.

\*- رییس رادیو و تلویزیون، وزیر آموزش و پرورش، رییس ساواک، فرماندهان ارشد ارتش ... و حتی نخست وزیر این مملکت (هویدا)، همه از بهایی‌ها بودند؛ پس چیزی برایتان باقی نگذاشتند، چه رسد به دخترکانی که با اختیار و یا اجبار مینی‌ژوپی شده بودند ... و شما سرگرم ستار، داریوش، گوگوش، ابی، سلی، نوش‌آفرین و لیلا فروهر بودید! و برای رشد و توسعه، نمی‌دانستید که «بیتل‌ها» را الگوی خویش قرار دهید و یا «هیپی‌ها» را؟! اگر سنتی بودید، به «فردین و فروزان» و یا «هاییده و مهستی و مرضیه» دلخوش بودید و اگر مدرن شده بودید، به جز «زیر پوست شب - یک دل و دو دلبر و ...» هنرتان نبود.

### اسلام:

این که اسلاف شما، تحت عنوان خلفای حاکم بر جهان اسلام و این مملکت، چه جنایاتی کردند، به اسلام، پیامبر، امامان، قرآن، مسلمین و ما هیچ ربطی ندارد، چنان که اکنون آل سعود، امیر قطر و ... نیز همان کارهای مطلوب شما را به نام اسلام انجام می‌دهند و امریکا بر ایمان داعش و طالبان می‌سازد.

اما ملت مسلمان، بیدار شد، آگاه شد، بصیر شد، تصمیم گرفت و "الله اکبر" گویان به میدان آمد و شعار «استقلال» را قبل از «جمهوری اسلامی» آورد و پایه‌های نظامی حکومتی‌اش را بر سه اصل «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» استوار کرد و خوار چشم دشمنان اسلام و ایران گردید.

### شما و اربابان چه کردید؟

عده کثیری با ثروت‌های این مملکت گریختید - عده‌ای دیگر در داخل نقش ستون پنجم را برای دشمنان خارجی ایفا کردید - از احتکار گرفته تا ترور؛ و از قاچاق عتیقه و طلا گرفته، تا قاچاق دخترکان ایرانی ... و بالاخره از هیچ فسق و فساد و ظلمی دریغ نکردید.

و اما اربابان مدرن، روشنفکر، لیبرال، حقوق بشری و مصلح شما چه کردند؟!!

به غیر از سازماندهی ترور صدها شخصیت علمی و مذهبی و حتی مردم بی‌گناه به جرم نماز، ریش و حجاب (در خیابان‌های تهران و شهرستان‌ها)، جنگ داخلی در مناطق مرزی را به راه انداختند - جنگ تحمیلی هشت ساله را به راه انداختند - بیش از شصت کشور جهان در یک جبهه جمع شدند تا این ملت را به خاک و خون

بکشند و تمام موجودیتش را به یغما ببرند - تحریم اقتصادی کردند - توطئه و فتنه‌های فراوان و کودتاهای نظامی و مخملی راه انداختند - ... و شما برای‌شان کف زدید و سوت کشیدید!

آیا می‌بینید که امروزه کل قاره اروپا، برای چند ده هزار مهاجر که خودشان آواره کرده‌اند، چه غوغایی به راه انداخته‌اند؟! در حالی که چند صبایی از استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران نگذشته بود که دو میلیون معاود از عراق و دو میلیون مهاجر از افغانستان را به ایران سرازیر کردند.

### اکنون:

اکنون، نزدیک به چهاردهه از انقلاب شکوهمند اسلامی و استقرار نظام مستقل جمهوری اسلامی در ایران می‌گذرد. نه تنها هیچ کدام از این قدرت‌های پوشالی نتوانستند هیچ غلطی بکنند و هیچ کدام از این جنایات هولناک، و حتی بمباران‌های شیمیایی، و تحریم‌ها و توطئه‌ها و ... نتیجه نداد، بلکه این نظام ضمن ماندگاری، رشد کرد و درخت تنومندی گردید. حالا دیگر، خار در چشم یا سنگی میان راه نیست، بلکه راه نفس‌هایتان را بسته است.

### به شما حق می‌دهیم:

پس، به شما حق می‌دهیم، چاره‌ی دیگری ندارید، باید به اصل اسلام حمله کنید. یک جا آن را عربی بخوانید و بگویید اعراب به ایران حمله کردند - جای دیگر دادگاهی برای بازکردن پرونده بنی قریظه راه بیاندازید، جای دیگر بگویید که امویان و عباسیان چه کردند و آن را به نام اسلام بگذارید، جای دیگر بگویید: قصد اهانت نداریم، فکر کنید ۱۴۰۰ سال پیش در خانه نشسته‌اید و ...!

\* - حالا دشمن این مملکت، تصمیم دارد که نقشه دیرینه‌ی خود مبنی بر تجزیه ایران به پنج ایالت را محقق کند - با میگ روسی، چیفتن انگلیسی، آواکس امریکایی، موشک‌های کروز فرانسوی، میزازه‌های فرانسوی، بمب‌های شیمیایی آلمانی، سلاح‌های سبک اسرائیلی و ... به خاک‌تان حمله کرده و این همان "الله اکبر" گوها بودند که مملکت را حفظ کرده و نجات دادند؛ و اکنون پنجه در تمام موجودیت این کشور و این ملت انداخته تا با فشار مستقیم خارجی و نیز نفوذ و خیانت داخلی، تمامی سرمایه‌های مادی و معنوی را یکجا به یغما ببرد، بعد شما قصه می‌نویسید که «قصد توهین نداریم، به ۱۴۰۰ سال پیش برگردید و ببینید که در چه قرنی یا کدام جنگی چند دختر از کدام شهر و ...؟!»

کی می‌خواهید باور کنید که این روش‌ها دیگر کهنه و سوخت شده است؟ کی می‌خواهید از این خواب ننگین بیدار شوید؟ کی می‌خواهید آگاه و بصیر شوید؟ اگر با اسلام و مسلمین سر جنگ دارید، کی می‌خواهید دست از خدمت به اجانب علیه هموطنان خود بردارید؟!

جنایت اربابان شما و خیانت‌های شما، به مراتب بیشتر از تمامی متجاوزان به این کشور، از ۱۴۰۰ سال پیش تا همین امروز می‌باشد.

\*\*\*

برخی‌ها از قطع رابطه‌ها با کشورها بسیار نگران هستند، می‌گویند ۴۰ سال است احساسی عمل کرده‌ایم چه به دست آورده‌ایم جز مشکلات شدید اقتصادی؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا امریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا و ... که تا مرز ورشکستگی دچار بحران اقتصادی و پولی شده‌اند نیز "احساسی" عمل کرده‌اند؟ یا اگر این بحران جهانی، به اضافه جنگ و تحریم و ...، گریبان ایران را نیز گرفت، فقط نتیجه عملکرد احساسی می‌باشد؟!

در این چهل سال، برخورد سیاسی و اقتصادی امریکا، انگلیس، عربستان سعودی، مصر، سودان و ... با ما چگونه بوده است؟! آیا به جز تحمیل جنگ‌های داخلی - ترور - تحمیل جنگ ۸ ساله خارجی - تقویت گروهک‌های تروریستی - ایجاد فتنه و آشوب برای براندازی - تحریم اقتصادی - بلوکه کردن دارایی‌ها - انهدام دستاوردهای علمی و ...، ارمانی داشته‌اند.

البته که قطع روابط دیپلماتیک و اقتصادی با کشورهای گوناگون، سیاست مطلوب هیچ کشور و دولتی نمی‌باشد. در همان ابتدای استقرار جمهوری اسلامی ایران که تقریباً تمامی کشورها موضع مخالف گرفته بودند، بحث تداوم یا قطع ارتباط با کشورها نزد حضرت امام خمینی رحمة الله علیه مطرح شد و ایشان تصریح نمودند که به جز اسرائیل و آفریقای جنوبی (آن هم تا وقتی رژیم نژاد پرست [آپارتاید] در آن حکومت می‌کند) با همه کشورها روابط خواهیم داشت (مضمون)؛ یعنی حتی امریکا، انگلیس و شوروی سابق را نیز حذف نمودند.

امروز نیز سیاست نظام جمهوری اسلامی ایران همان است، منتهی با این دقت که "روابط" باید بر اساس اصول دیپلماتیک، احترام متقابل، حفظ منافع طرفین و ... باشد، نه به قول حضرت امام (ره)، رابطه "گرگ و میش". سلطه و استعمار و استثمار از یک سو، تسلیم و بندگی و بردگی از سوی دیگر که نشد «روابط سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و ...».

### دقت:

همگان، از مسئولین گرفته تا مردم، باید دقت کنند که بدون علم، آگاهی، بصیرت و دقت؛ در هیچ مبحثی وارد نشوند و سخن نگویند؛ تا نه سخن خودشان مبتنی بر ظاهر بینی و احساسات باشد و نه سخنان شعاری که

فقط برای جو سازی هست را بپذیرند. این که بگویند: ما چهل سال احساسی عمل کردیم، خودش یک شعار احساسی و کاملاً غلط و بی منطق می باشد.

### قطع ارتباط:

نام یک کشور را بیاورند که جمهوری اسلامی ایران، با آن قطع ارتباط کرده باشد. آمریکا، آلمان، انگلیس، فرانسه ... و اکنون سعودی و برخی پادشاهی های جیره خوار سعودی؛ در همه موارد قطع ارتباط از ناحیه طرف مقابل بوده است.

### برخوردها:

ممکن است بگویند که شیوهی برخورد شما سبب این قطع ارتباطها شده است! مثل حمله به سفارتخانه های آمریکا، انگلیس و اکنون عربستان سعودی.

باید اولاً حساب اشغال لانه جاسوسی آمریکا را از بقیه جدا کرد؛ اگر چه انگلیس هم دست کمی نداشت و ندارد، اما لانه جاسوسی آمریکا، رسماً و علناً به سازماندهی گروهک های تروریستی، جاسوسی ... و حمایت مالی، اطلاعاتی و تسلیحاتی از آنان برای براندازی اقدام می کرد؛ اما در مورد مابقی سفارتخانه ها باید گفت: هر چند که حمله به داخل سفارتخانه ها به هیچ وجه کار درستی نیست، اما نه تنها اختصاصی به جمهوری اسلامی ایران ندارد، بلکه تعداد حملات به سفارت های ما در انگلیس، آلمان، هلند، استرالیا، عراق، لبنان و ... به مراتب بیشتر بوده و حتی به قتل دیپلمات ها و گروگان گیری های کوتاه و طویل مدت انجامیده است. مضافاً بر این که این حوادث در ایران (درست یا نادرست) توسط عده ای از مردم صورت گرفته، اما حمله به سفارت های جمهوری اسلامی ایران، همه سازماندهی شده و تحت حمایت انجام شده است! اما در عین حال، در کدام یک از این موارد، جمهوری اسلامی ایران، قطع رابطه کرده است؟!

### روابط با عربستان سعودی:

ابتدا دقت کنیم که همان گروهی که فریاد بر می آوردند، چرا به حج می رویم؟ چرا قطع ارتباط نمی کنیم و ...؟ امروز ساز دیگری زده و می گویند: «از قطع ارتباط نگرانیم؟!»، هر چند که متأسفانه دولت ما پیش دستی در قطع ارتباط با این رژیم وابسته و جلاد نکرد، بلکه دولت سعودی اعلام قطع ارتباط کرد!

به ملت نیز حق بدهید:

[هر چند باز تأکید می شود که تظاهرات مقابل سفارتخانه ها در اعتراض به جنایات شان بسیار ممدوح و حتی گاه لازم و ضروری است، اما حمله به داخل سفارتخانه ها توجیهی ندارد]، منتهی باید به مردم نیز حق بدهیم، یا دست کم درک شان کنیم.

مردم در این چهل سال از ارتباط با سعودی چه دیده‌اند؟ قتل عام ایرانی‌ها با بیش از ۴۰۰ کشته در حج ۱۳۶۶ - آزار جنسی دو نوجوان در فرودگاه جدّه - آزار و اذیت تمامی حجاج در طی سفر - کشتار بیش از ۴۶۰ ایرانی در سرزمین منا و ...! تازه این همه، بخشی از جنایاتی است که دولت سعودی مستقیماً علیه مردم ما مرتکب شده است، وگرنه طومار دشمنی‌های سیاسی، دینی و مذهبی، در کمک به تروریست‌های وهابی جهت کشتار شیعیان، تشدید اختلافات شیعه و سنی، انفجار حرم‌ها، ترور شخصیت‌های دینی و مذهبی، به آشوب کشاندن منطقه، کمک به اسرائیل، ناامن کردن خلیج فارس، حمایت همه جانبه از گروهک‌های تروریستی چون داعش - کاهش قیمت نفت برای ضربه زدن به ایران - تحریک سایر کشورها برای مقابله و قطع ارتباط با ایران و ...، بسیار طویل می‌باشد.

مردم انتظار دارند:

پس، بدیهی است که مردم ما از دولت و مجلس‌شان انتظار دارند. مردم نمی‌پسندند که پس از کشتار در حج خونین، یک مقام ایرانی و خانواده‌اش با حکام آل سعود، ارتباط دوستانه برقرار کند - مردم ناراحت می‌شوند وقتی می‌بینند رئیس‌جمهورشان برای ترور نمایشی و سازماندهی شده در فرانسه، لباس سیاه می‌پوشد و پیام تسلیت می‌فرستد، اما برای کشتار ۴۶۰ ایرانی در منا، بسیار سست عمل می‌کند و ... . مردم از دولت و مجلس، در برابر اهانت‌هایی که سران امریکایی و اروپایی به ایران و ایرانی و مسلمان (به ویژه در طی ایام مذاکرات و پس از آن) می‌کنند، خشمگین هستند - مردم از دو سال مذاکره هسته‌ای و این نتایج و تداوم تحریم‌ها و تشدید آنها به همراه هرگونه اهانت و تحقیر، ناراحت هستند و ...؛ پس طبیعی است که در مقطعی فریاد اعتراض‌شان بلند شود، و البته چه بسا رفتار نامناسبی هم رخ دهد، که نباید رخ دهد.

اگر چه برخی از سیاستمداران ما نیز می‌دانند، اما مردم تردیدی ندارند که امروز عربستان سعودی، نقش نیابتی امریکا در به آتش کشیدن منطقه را برعهده دارد و نمی‌توان گفت: «به ما چه، به خودشان مربوط است!» چرا که نه تنها عواقب سیاسی، اقتصادی، امنیتی و اجتماعی تمام تحرکات دامنگیر ما نیز می‌شود، بلکه هدف اصلی از تمامی این تحرکات «تضعیف جمهوری اسلامی ایران و تقویت اسرائیل» در منطقه می‌باشد.

### چهل سال برخورد احساسی (!؟)

سخن بیخود و بی‌منطقی می‌گویند و البته خودشان هم می‌دانند.

اتفاقاً جمهوری اسلامی ایران، سیاست‌های کلان بسیار حکیمانه‌ای دارد که اگر نداشت، حتی شش ماه نیز مقابل دشمنان قدر و شیاطین بزرگی چون: «امریکا، انگلیس، فرانسه ... و اسرائیل به عنوان مرکز نظامی صهیونیسم در منطقه، و نیز ایادی و جیره‌خواران عرب و غیر عرب و حتی نفوذی‌ها و توطئه‌گران داخلی، دوام نمی‌آورد، چه رسد به چهل سال.

اگر هر کدام از بلاهایی که بر سر این نظام و این کشور و این ملت آوردند [که قابل شمارش نیست]، بر سر کشورهای قدرتمند اروپایی آورده بودند، حتی شش ماه نیز دوام نمی‌آوردند و سقوط می‌کردند. پس این سیاست‌های حکیمانه، بصیرانه و مدبرانه‌ی رهبری نظام، با پشتیبانی مردم همیشه در صحنه است که سبب گردیده نه تنها این نظام حفظ بماند، کشور به پنج ایالت مستقل تقسیم و تجزیه نگردد و ...، بلکه روز به روز استحکام بیشتری یافته و رشد نماید.

البته در این برهه‌ها، گاه دولت‌ها یا دولتمردانی بسیار ضعیف عمل می‌کنند، که آن نیز با بصیرت و صبر انقلابی و هوشیارانه مردم جبران شده است، وگرنه برخی از خطاهای عمدی و سهوی طی این چهل سال، کافی بود تا کشور و نظام فرو ریزد.

\*\*\*



## گوناگون - دی ۱۳۹۴

اثر دعا و توسل در رسیدن به حاجات چیست؟ خیلی از کسانی که اعتقادی به دعا و توسل ندارند چگونه حاجاتشان برطرف می‌شود؟ آیا برآورده شدن حاجات اینان به این معنا نیست که دعا و توسل و حتی اعتقاد و باور به مبدا و معاد بی‌فایده است؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات / ایکس - شبه:

آیا انصاف است که رحمت و لطف، جود و کرم الهی نسبت به بندگانش را علیه خودش به کار برند؟! آیا هر چه به ما داده و می‌دهد را خودمان خواسته‌ایم؟ آیا خود را به رغم کمی معرفت و عبادت و زیادی معصیت، لایق و مستحق الطاف و نعماتی که برخوردار شدیم، می‌دانیم؟! پس او همگان را شامل مرحمت و کرم بدون دعا قرار داده و می‌دهد.

### دعا:

دعا، یعنی «خواندن» - یعنی انسان بر اساس نیازهای خود، حاجاتی در دل دارد و چون خودش از یک سو غنی نیست و از سوی دیگر برخوردار از آن چه خواهد نمی‌باشد، این دعا را نزد دیگری (خدا یا غیر خدا)، به اشکال و طرق گوناگون [که یکی از آنها بیان با لفظ می‌باشد] طرح می‌کند. در واقع "دیگری" را برای رفع نیاز خود، می‌خواند.

### توسل:

توسل، وسیله جستن است. هیچ کاری در این عالم، بدون وسیله انجام نمی‌گردد، پس انسان برای هر کاری، به دنبال وسایل متناسب با آن می‌باشد.

رشد، کمال، قرب الی الله و فلاح نیز بدون وسیله محقق نمی‌شود، لذا به مؤمنین که هدفشان از هر امری، هر کاری و رفع هر نیازی، قرب الی الله است، می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » (المائدة، ۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید و [برای تقرب] به سوی او وسیله بجویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

پس، حصول علم، عمل صالح، ولایت پذیری، اعتصام به حبل الله، نماز، تلاوت قرآن، ادای زکات و دیون و امانات، جهاد، واسطه قرار دادن دیگران [چنان که حتی به یک دیگر التماس دعا می‌گوییم] ... و بالاخره "دعا"، همه وسایلی هستند که مؤمن برای رشد و قرب به خدا، بدان‌ها متوسل می‌گردد.

### اثر دعا:

«قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» (الفرقان، ۷۷)

**ترجمه:** بگو اگر عبادت‌تان (خدا خوانی) نباشد، پروردگار من اعتنایی به شما ندارد؛ شما که تکذیب کرده‌اید به زودی نتیجه‌اش را خواهید دید.

از این آیه روشن می‌شود که "دعا" فقط درخواست‌های مادی نیست، بلکه "عبادت"، خودش دعاست. انسان با عبادات خود، شوق و میل و نیاز حقیقی خود را که رشد، کمال و مرضی واقع شدن است، عرضه می‌دارد. در این آیه می‌فرماید که بالاترین اثر دعا، همان نظر لطف، محبت و رحمت الهی است، چرا که می‌فرماید: اگر این دعا و عبادات شما نبود، خداوند متعال، اعتنایی به شما نمی‌کرد. یعنی مکرم‌تان نمی‌داشت.

### دعا نکردن از تکبر است:

با توجه به کلیات فوق درباره‌ی دعا، باید دقت و مراقبت داشته باشیم که اجتناب از عبادت (بندگی) خدا [که یکی از مصادیقش "دعا" و ابراز و اظهار نیاز به درگاه ربوبی می‌باشد]، حاکی از تکبری است که در جان آدمی ریشه دوانده است، چنان که ابلیس لعین نیز به خاطر «استکبار»، نافرمانی کرد.

آنان که "عبادت و دعایی" به درگاه ربوبی ندارند، از چند صفت و ویژگی مُهلک برخوردارند، از جمله:

**یک - متکبرند.** خود را بالاتر از این می‌بینند که مقابل خداوند سبحان، اظهار بندگی کنند؛

**دو - طاغوتند.** گمان می‌کنند که دیگر "بی‌نیاز" شده‌اند و به همین دلیل طغیان می‌کنند؛

**سه - مشرکند.** چون حتماً و بدون تردید و استثنا، دیگران را بندگی کرده و نیازهای‌شان را به درگاه آنان می‌برند.

**چهار -** به طور حتم و یقین، به خاطر صفات مذموم و عملکرد سوء خود، معذب خواهند بود.

« وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ » (غافر، ۶۰)

**ترجمه:** و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، (تکبر از دعا تکبر از عبادت است و) البته کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی خوار و سرافکننده وارد جهنم می‌شوند.

پس، از آثار دعا، حفظ انسان از غفلت، جهالت، استکبار، طغیان و بدعاقبتی می‌باشد.

### برآوردن حاجت کافران:



خداوند متعال، رحمت واسعه دارد، یعنی تمامی مخلوقات او، اعم از فرشتگان، انسان‌ها (مؤمن و ملحد)، حیوانات و ... در ظل رحمت واسعه‌ی او قرار دارند.

خداوند متعال، مالک، رازق، جواد، کریم و ربّ العالمین است، پس تمامی مخلوقاتش شامل ظهور این اسما می‌گردند.

### در دعای امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم:

إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ أَنَا أَنَا - خدایا چگونه تو را بخوانم و حال آنکه من منم؛  
 وَ كَيْفَ أَقْطَعُ رَجَائِي مِنْكَ وَ أَنْتَ أَنْتَ - و چگونه امیدم را از تو قطع کنم و حال آنکه تو تویی؛  
 إِلَهِي إِذَا لَمْ أَسْأَلْكَ فَتُعْطِنِي - خدایا! آنگاه که از تو نخواهم که به من عطا کنی؛  
 فَمَنْ ذَا الَّذِي أَسْأَلُهُ فَيُعْطِنِي - پس کیست که از او درخواست کنم به من عطا کند؟  
 إِلَهِي إِذَا لَمْ أَدْعُكَ [أَدْعُوكَ] فَتَسْتَجِيبَ لِي - خدایا! آنگاه که تو را نخواهم تا مرا اجابت کنی؛  
 فَمَنْ ذَا الَّذِي أَدْعُوهُ فَيَسْتَجِيبُ لِي - پس کیست که او را بخوانم تا اجابتم کند؟ (مفاتیح)

### تفاوت در معبود:

همه مخلوق هستند و همه بنده آفریده شده‌اند؛ پس همگان بندگی می‌کنند، منتها تفاوت در معبودهای آنان است. یکی معبودش خداست، دیگری طاغوت و فرعون و دیگری هوای نفس و مشتبهات آن. پس هر کسی معبود را خود را می‌خواند.

### تفاوت در توسل:

چون انسان غنی نیست و فقیر و نیازمند است، برای برآورده شدن نیازها و حاجات خود، به وسایل گوناگونی چنگ می‌زند که به این کار «توسل» می‌گویند. پس همگان بدون استثنا متوسل می‌شوند، منتها اسباب توسل آنها متفاوت است.

یکی برای رزق مادی خود، رازق حقیقی را فرا می‌خواند و حسب الامر او، به کار و تلاش صادقانه و متعهدانه، به نماز و دعا، به واسطه قرار دادن بزرگان در دعا، به قناعت و صرفه‌جویی و ... متوسل می‌شود - دیگری به دروغ، حقه‌بازی، کلاهبرداری، رشوه، احتکار، رانت، ربا ... و حتی خدمتگزاری خائنین متوسل می‌گردد.

آیا توسل‌های نوکران، به اربابان کاذب خارجی را در دنیا و حتی در کشور خودمان نمی‌بینیم؟!

### تفاوت در دعا:

همه نیاز دارند، پس همه "دعا" دارند. منتها تفاوت در "دعا"ها می‌باشد.

بیان شد که دعا فقط این نیست که کسی رو به قبله بنشیند و دستش را بالا ببرد و "یا ربّ، یا ربّ" بگوید؛ بلکه "درک نیاز و میل" از یک سو، و "خواستن و خواندن" آن از دیگری می باشد، چه صورت و ظاهر "دعا" را داشته باشد و چه نداشته باشد.

نیازها و حاجاتی کسانی که به خدا و بازگشت و لقای او ایمان ندارد، به نیازهای دنیوی محدود و ختم می گردد. نیازهایی که منشأ آن، فقط بدن و نفس حیوانی انسان می باشد.

اما نیازها، تمایلات و حاجات کسانی که به خدا و قیامت و حیات اخروی معرفت و ایمان یافته اند، شوق لقای محبوب دارند، نیازهای طولی است، نه عرضی. یعنی هدف غایی آنها قرب الی الله است، پس اگر نیازها و مواهب دنیا را بخواهند نیز در همان راستا می باشد.

### نتیجه:

پس به طور حتم و یقین، برای گروه اول که فقط دنیا را طالبند، بهره ای از آخرت نیست و چه بسا خداوند کریم، سفره ی دنیای آنها را رنگین تر نیز بنماید، چون همین را می خواهند، چه به زبان بیاورند و یا نیاورند:

«... فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ» (البقره، ۲۰۰)

ترجمه: ... و از مردم کسی است که می گوید: «پروردگارا، به ما، در همین دنیا عطا کن» و حال آنکه برای او در آخرت نصیبی نیست.

اما، مؤمن ضمن آن که آخرت طلب است، مشتاق لقای محبوب است، [نه فقط مال دنیا]، بلکه "حسنه" ی زندگی دنیا را می خواهد، در راستای زندگی اخرویش، لذا در دعا می گوید:

«وَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (البقره، ۲۰۱)

ترجمه: و برخی از آنان می گویند: «پروردگارا! در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن، و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار.»

\*\*\*

احساس می کنم از خدا دور شدم، چیکار کنم؟ چگونه باید از درگاه حق چیزی بخواهم؟ شرایط استجاب حاجت چیست؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات / ایکس - شبهه:** همیشه دوری و نزدیکی با هر محبوبی را با احساس عشق و محبتی که در دل با او دارید بسنجید و نه با میزان سفارشات، خدمات و ...

### سنجش دوری و نزدیکی:

اگر واحد اندازه گیری دوری و نزدیکی به محبوب [هر محبوبی، از خدا گرفته تا یک شیء کم ارزش]، عشق و محبت باشد، سنگ ترازوی آن نیز میزان "توجه" است و معیارش نیز درصد "اخلاص" خواهد بود. اما اگر واحد

اندازه‌گیری دوری و نزدیکی به محبوب، انجام سفارشات، خدمات و ... باشد، آن وقت حساب و کتاب وسط می‌آید.

### انسان برنده و بازنده:

اگر سنجش محاسبه‌ای شد، انسان همیشه بازنده است، چرا که از یک سو خداوند سبحان هیچ‌گاه کم نمی‌آورد و ثانیاً او نیز دفاتر را وسط آورده و حساب می‌کشد که چقدر اطاعت و بندگی کردی؟ با چه درجه‌ای از اخلاص و چگونه؟ و با نعماتی که ارزانی داشته و اماناتی که سپردم چه کردی؟ بدیهی است که انسان نمی‌تواند پاسخگوی ربّ کریمش باشد.

اما اگر واحد اندازه‌گیری "محبت" شد، محبوب نه تنها حساب‌کشی نمی‌کند، بلکه گناهان را نادیده گرفته و قصورها و تقصیرها را می‌بخشد.

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ » (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است.

### حکایت:

انس می‌گوید: بادیه نشین تازه مسلمان شده‌ای نزد پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله آمد و پرسید: «حالا این قیامتی که می‌گویند، کی خواهد بود؟»؛ ایشان در پاسخ به او فرمود که علمش نزد خداست و ...، بلکه پرسیدند: «حالا چه آماده کرده‌ای؟» - بادیه نشین گفت: نماز و روزه و عمل قابل توجهی آماده نکرده‌ام جز این که خدا و رسولش را دوست دارم. ایشان فرمودند: «فرد با محبوبش محشور می‌شود.» (شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۳۹ - ۱۴۰)

### القائات شیطانی:

اگر چه انسان با کمی تأمل در میزان محبت و توجه‌اش و به تناسب بندگی و معصیت‌اش، دوری و نزدیکی را می‌فهمد، اما غافل نشویم که وسوسه‌ها و القائات شیطانی، به مراتب بیشتر از دوری و نزدیکی واقعی عبد به معبودش می‌باشد. شیطان دائم القا می‌کند که «تو دیگر خیلی دوری شدی، آن قدر که بازگشتت یا ممکن نیست و یا به این راحتی‌ها هم نیست!».

شیطان دوست دارد که انسان از معبودش هر چه بیشتر دور شود، به «ضلالِ بعید» بیفتد، و بالتبع از رحمت و مغفرت او نیز ناامید گردد. حتی کار به جایی می‌رسد که انسان (ناخودآگاه)، خود را مشرف و مسلط بر خدا دیده و به او اتهام وارد کرده و افترا می‌بندد و حکم قضایی صادر می‌کند که «خدا مرا دوست ندارد!». و البته

خداوند متعال بنده‌ای را که تعدی کند، به او افترا زند، از رحمتش ناامید باشد و محبت و لطف و کرمش را تکذیب کند، دوست نخواهد داشت.

### چاره‌ی کار:

چاره‌ی کار، خدانشناسی و خداباوری است - چاره‌ی کار، اجتناب جدی از اینگونه داوری‌ها و صدور حکم‌ها علیه خداوند متعال است. چاره کار این است که بدانند خدا چه گفته، نه این که خود بگویند و به خدا نسبت بدهند!

چاره‌ی القایات منفی و دروغ، القائات مثبت و راست است. باید مرتب به خود القا کنیم که خداوند متعال فرمود: بله، شما بسیار عصیان می‌کنید، بسیار دور می‌شوید؛ ولی من بسیار می‌بخشم و بسیار به شما نزدیک هستم و هر کجا که باشید، من با شما هستم. به این دو آیه توجه کنید:

« وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ »  
(البقره، ۱۸۶)

**ترجمه:** و هرگاه بندگان من، از تو در باره‌ی من بپرسند، [بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند باشد که راه یابند.

«... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (الحديد، ۴)

**ترجمه:** و هر کجا باشید او با شماست و خدا به هر چه می‌کنید بیناست.

### ارتباط و اتصال:

هر محبتی را کثرت ارتباط و شدت اتصال، بیشتر و عمیق‌تر و بالتبع پایدارتر می‌نماید. این قانون الهی، از محبت بندگانش به او، تا مراتب نازله و حتی تجلی‌اش در جامدات حاکم می‌باشد. گفت:

قطره تا با دریاست، دریاست **ورنه قطره، قطره و دریا دریاست.**

اگر ارتباط یک رود عریض، طویل و عمیق با سرچشمه‌ای کم یا قطع شود، کم آب و بی‌آب می‌شود؛ و اگر ارتباط و اتصال عبد با معبود، محب با محبوب و عاشق با معشوق نیز کم یا قطع شود، دیگر از او چیزی باقی نمی‌ماند و مثل یک باتلاق، جسدی متعفن خواهد شد.

پس محبت را با توجه (ذکر = یاد خدا)، اتصال را با نماز (صلوة) و ارتباط را با دعا بیشتر، محکم‌تر و عمیق‌تر نماییم و البته این امور محقق نمی‌گردد، مگر با اعتصام به "حبل الله" و چنگ زدن به "عروة الوثقی"، که همان کتاب و عترت علیهم السلام (ثقلین) می‌باشند.

### استجاب:

و اما در دعاها دقت کنیم که هر دعایی برای "کمال و قرب" باشد، به شرطی که فقط لفظ نباشد، بلکه خواست قلبی و همت برای عمل باشد، حتماً مستجاب است، مثل دعای عظیم الشان « اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ » که در سوره حمد تعلیم شده و هر روز چند نوبت در نماز می‌خوانیم.

اما دعا اگر برای خواست‌ها، امیال، رفع گرفتاری‌ها و نیازهای مادی باشد، صورت‌های گوناگون دارد. گاه صلاح هست، اما زمینه‌اش مساعد نشده یا زمانش نرسیده - گاه صلاح هست، اما معاصی دعا را حبس کرده است - گاه دعا بالا می‌رود، اما گناهی سد راه رسیدن به اجابت می‌شود ...، و گاه حاجتی که از خدا برای خودمان می‌خواهیم، به ضرر ما و یا دیگران است که آن وقت خداوند سبحان، اجابت نمی‌کند تا بنده‌اش حفظ بماند. بشر گاهی طالب چیزی می‌شود که برای او ضرر و زیان دارد: « ... وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ... » - و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید / البقره، ۲۱۶».

پس کسی که خدا را قبول دارد، باور دارد، دوست دارد، با چنگ زدن به حبل‌الله، به او متصل شده و با نماز، ذکر، دعا، استغفار، توبه و ... با او مرتبط شده است، ضمن دعا و بیان حاجات خود، توکل نیز دارد و در نهایت کار را به او واگذار می‌کند تا آن چه خود صلاح و خیر می‌داند، برای بنده‌اش پیش بیاورد؛ مثل حضرت موسی علیه السلام، که کار را به خدا واگذار کرد و خدا نیز فرعونیان را با تمام قدرت و سپاهیان و تجهیزات‌شان، به راحتی غرق کرد و آنها را نجات داد:

« فَسْتَدْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ » (غافر، ۴۴)

**ترجمه:** (موسی گفت) پس به زودی آنچه را به شما می‌گویم به یاد خواهید آورد و کارم را به خدا می‌سپارم خداست که به [حال] بندگان [خود] بیناست.

### قانون کلی:

اما در عین حال، یک قانون کلی نیز بر «دعا و استجاب» حکمفرماست و آن ارتباط و تعامل دو طرفه است. خداوند کریم فرمود: من دعای تو را اجابت می‌کنم، تو هم دعوت مرا اجابت کن. و این در حالی است که هر دو طرف به نفع "بنده" است و او غنی و بی‌نیاز می‌باشد:

« وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ » (البقره، ۱۸۶)

**ترجمه:** و هرگاه بندگان من، از تو در باره‌ی من بپرسند، [بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند باشد که راه یابند.

اگر غیرت را کنار بگذاریم و بگذاریم (اجازه دهیم) هر کس با هر کس دلش خواست رابطه جنسی داشته باشد، آیا این قتل‌های ناموسی هم جمع نمیشه و عقده‌های جنسی برطرف نمیشه؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات / ایکس - شبهه:

شاید به نظر سؤالی بسیار ساده باشد که البته ریشه در برخی نظریات دیگر دارد، اما اگر دقت فرمایید، فراز به فراز این سؤال، با هدف طراحی شده است که شرح و نقد آن در ذیل ایفاد می‌گردد:

### فراز اول - اگر غیرت را کنار بگذاریم:

**یک -** وقتی گفته می‌شود «اگر غیرت را کنار بگذاریم»، به نوعی القا می‌شود که تنها علت بازدارنده‌ی روابط زناشویی هر کس با هر کس، فقط "غیرت" می‌باشد! در حالی که عقل، شعور، منطق، فطرت، وجدان، خوی و اخلاق انسانی، ضرورت نظم اجتماعی، سامان خانواده، نسل ... و بسیاری از عوامل دیگر، از جمله نوع جهان بینی و ایدئولوژی، اعتقاد به توحید و معاد و بالتبع دین، نیز وجود دارند و نقش‌آفرین‌های اصلی می‌باشند.

**دو -** نمی‌شود "غیرت" را تجزیه کرد و گفت: "بخش غیرت ناموسی" تعطیل شود، اما بخش غیرت دینی، غیرت ملی، غیرت اخلاقی، غیرت انسانی و ...، همه فعال باشند! وقتی "غیرت" کنار گذاشته شد و انسان یا ملتی دچار بی‌غیرتی شد، کمترین آثار و عواقب سوءاش، همین مرگ غیرت ناموسی و روابط جنسی هر کس، با هر کس می‌باشد.

**سه -** "غیرت"، اسم خداست، خداوند متعال "غیور" است و هر عشقی مستلزم غیرت است. چنان که خدا "غیر" را در الوهیت و ربوبیت خود نمی‌پذیرد. حال خواه این "غیر" هوای نفس (شهوت، قدرت، مال و ...) باشد و خواه این "غیر"، اله‌ها، رب‌ها و معبودهای کاذب بیرونی (طاغوت‌ها و فرعون‌های بزرگ و کوچک باشند). «لا إله الا الله» یعنی همین. یعنی الهی به جز او نیست، پس "غیر" از او را معبود و إله و ربّ خود نگیرید که خداوند "غیور" است و "غیر" را نمی‌پذیرد.

**چهار -** پس، "غیرت" از صفات کمالیه انسان است. حال چه منطقی حکم می‌کند که انسان، یکی از بارزترین صفات کمالیه خویش را کنار بگذارد؟! مثل این است که بگویند: انسان، احساسات، عواطف، عشق، نفرت و وجدان خود را کنار بگذارد، تا چنین و چنان شود؟!

### فراز دوم - بگذاریم، هر کس با هر کس که دلش خواست:

فراز «بگذاریم، هر کس با هر کس که دلش خواست رابطه جنسی داشته باشد»، القا می‌کند که «ما یا دیگرانی هستند که آنها نمی‌گذارند و اجازه نمی‌دهند، وگرنه مردم چنین هستند که اگر زور بالای سرشان نباشد، هر کس با

هر کس که بخواهد رابطه جنسی برقرار می‌کند!» - این القا، ضمن آن که دروغ است، بختان و اهانت به شعور و عزت همگان نیز می‌باشد.

بدیهی است دولتی مانند "جمهوری اسلامی ایران"، فقط می‌تواند از فساد و فحشای عمومی و علنی جلوگیری کند و دولت‌های دیگر نیز به تناسب منافع خود در "نظم، امنیت، سلامت و ..."، با گونه‌هایی از چگونگی روابط جنسی (مثل روابط جنسی با کودکان، تجاوز و ...) مخالفت و برخورد می‌کنند و آن هم اگر کشف گردد و یا علنی شود (شاکی داشته باشد).

پس انسان (چه مسلمان و چه غیر مسلمان و حتی ملحد)، کم و بیش دارای عقل، اخلاق، علم و کرامت‌هایی است که بر اساس آن «ارزش و ضد ارزش» را تعریف کرده و تشخیص می‌دهد. چنان که نه تنها در میان خانواده‌ها و جوامع دینی (مسلمان، مسیحی، یهودی، زرتشتی ...)، بلکه نزد بی‌دینان نیز بین «ازدواج و زنا» فرق بسیار است.

### فراز سوم - کم شدن قتل‌های ناموسی:

دنیا، به خاک و خون کشیده است و علت اصلی، همان بی‌دینی، بی‌غیرتی، هوسرانی و دنیاگرایی می‌باشد که نظام سلطه‌ی استکباری را بر سر همگان حاکم می‌کند.

روزانه هزاران نفر در جنگ‌ها و ترورها کشته می‌شوند که فقط اخبار بخشی از آنها که بسیار علنی و غیر قابل کتمان است به گوش می‌رسد. [هر چند که در هر جامعه‌ای به نوعی سانسور می‌شود، مثلاً امریکایی‌ها زیاد مطلع نمی‌شوند که در یمن، سوریه و فلسطین چه می‌گذرد].

و هم چنین قتل‌های دیگر، مانند ترورهای خیابانی، قتل‌های خانگی، حمله مسلحانه جوانان امریکایی به مدارس و دانشگاه‌ها و قتل‌عام‌های دسته جمعی و ...!

حال، «قتل‌های ناموسی»، چند در صد از این جنایات را به خود اختصاص می‌دهد که گفته شود: «اگر بگذاریم روابط جنسی، به صورت هر کی با هر کی آزاد باشد، ضریب این قتل‌ها کاهش می‌یابد؟!» پس این دیگر از آن دورغ‌های شاخدار و عجیب و غریب است.

مضافاً بر این که اگر "غیرت" هم نباشد و اگر روابط جنسی "هر کی، هر کی" آزاد هم باشد [که حتی میان خوک‌ها نیز بالاخره نظم و قوانینی وجود دارد]، باز هم حرص، حسادت، کینه، طمع و ... هست، و اگر قرار باشد قتلی به این دلیل رخ دهد، رخ خواهد داد.

**تجربه:**

مکاتب، جوامع و حکومت‌های بی‌دین، بر "تجربه" تکیه و بسنده دارند؛ حال آیا این "تجربه"، فقط اختصاص به خداشناسی و معاد شناسی در لوله‌های آزمایشگاهی دارد، یا در ارائه نظریات اخلاقی و رفتاری - انسان شناسی - جامعه شناسی - رفتار شناسی و ... نیز به درد می‌خورد؟!

در جوامعی که به اصطلاح "سکس آزاد" را ترویج می‌کنند و حتی هم جنس‌گرایی و روابط جنسی با حیوانات را به صورت "لایحه" به مجلس می‌برند و تصویب می‌کنند، چه اتفاقی افتاده است؟!

آیا سکس طبیعی شده و از چشم افتاده؟ یا آمار تجاوز کم شده و یا دیگر قتلی در این مورد اتفاق نمی‌افتد؟!

مؤسسه تحقیقاتی (Prevent Connect) می‌گوید:

\*- در امریکا، تجاوز رایج‌تر از مصرف سیگار است!

\*- حدود ۱۸/۳٪ از زنان، در طول عمر خود بیش از ۱۸ بار تجاوز به خود را گزارش کرده‌اند، در حالی که میزان سیگاری شدن زنان ۱۷/۴٪ می‌باشد.

هم چنین بر اساس آمار پلیس جنایی آلمان در سال ۲۰۱۱، ۶۴۰ زن و مرد، قربانی قاچاق انسان در آلمان شده و بعد از آن مجبور به فحشا شده‌اند. سازمان بین‌المللی کار (ILO) از ۸۸۰ هزار برده مدرن در اروپا سخن گفته است که کار زیاد برای پول کم انجام می‌دهند.

\*\*\*- اگر چه حتی در امریکا و اروپا نیز روابط جنسی «تماماً هرکی، هرکی» نشده است، اما در عین حال بسیار بسیار از ارزش‌ها و کرامت‌های انسانی دور شده‌اند؛ پس چرا این نظریاتی که به ما می‌دهند، در آنجا به نتایج معکوس رسیده است؟!

### شهوَت و غضب:

گرایش و بُعد روحانی انسان، «حبّ و بغض» است که در مرتبه نازله و حیوانی، در "شهوَت و غضب" خلاصه می‌شود. با ترویج «بی‌غیرتی»، می‌خواهند انسان در حد یک حیوان شهوانی تنزل کند:

### مقام معظم رهبری:

« جاهلیّت به معنای وسیع عبارت است از: غلبه و حاکمیت نیروی شهوت و غضب انسانی بر محیط زندگی؛ این می‌شود جاهلیّت. جاهلیّت یعنی جوامع انسانی، تحت تأثیر تمایلات شهوی و غضبی عمدتاً فرمانروایان خود به شکلی دربیاید که فضائل در آن گم بشود و رذائل حاکم بشود؛ این می‌شود جاهلیّت... »

... جاهلیّت، امروز هم در دنیا وجود دارد؛ ما باید چشم‌مان را باز کنیم و جاهلیّت را بشناسیم؛ امروز هم عیناً همین معنا وجود دارد؛ شهوت‌رانی بی‌حساب، بی‌مهاری، بی‌منطق. امروز منطق شهوت‌رانی در دنیای غرب «تمایل» است؛ می‌گوییم چرا همجنس‌بازی را، همجنس‌گرایی را ترویج می‌کنید؟ می‌گویند خب، این یک تمایل بشری است؛ این منطق‌شان است! همین‌ها که در عرصه‌ی شهوت‌رانی و عدم رعایت هیچ خطّ قرمزی در باب شهوات جنسی



و شهوات گوناگون بشری ایستادگی و توقف نمی کنند و پیش می روند، نوبت به فساد است که می رسد، همان وضعیتی را انسان اینجا هم مشاهده می کند: انسان ها را می کشند، بی گناه ها را می کشند، بدون هیچ جرمی ملّت ها را مورد سرکوب قرار می دهند؛ این جاهلیتی است که امروز وجود دارد؛ جاهلیت مدرن. (۱۳۹۴/۲/۲۶)

\*\*\*

آیا بهرمندی از نعمت های دنیوی مثل قدرت، شهرت و ثروت، نشان و ملاک برتری نزد خداوند است یا وسیله آزمایش؟ اگر وسیله آزمایش است چه کار باید کرد برای موفقیت در این امتحان؟ نماز و روزه و عبادات و تقوا و علم و دیگر کمالات چگونه نشان برتری اند یا امتحان هستند؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات / ایکس - شبهه:

نه زیادتی نعمات دنیوی نشان برتری نزد پروردگار عالم هستند، نه زیادتی نماز و روزه و سایر عبادات.

#### جهان بینی مادی:

ملاک برتری دانستن نعمات دنیوی و برخورداری از مال، ثروت، جمعیت، تسلیحات و ...، نگاه «جهان بینی مادی» است و نه جهان بینی «توحیدی و اسلامی». نگاهی است که تمامی فراعنه ی گذشته و حال داشتند و دارند. هم فرعون به خاطر برخورداری از سلطنت، ثروت، لشکر، تجهیزات و سلطه بر مردم گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» - من برترین ربّ شما (صاحب اختیار و تدبیر و تربیت کننده امور شما هستم / التّازعات، ۲۴)، و هم امریکا می گوید که من "ابر قدرت جهان هستم" پس تدبیر تمامی امور حق من است.

#### اغریان و طغیان:

اتفاقاً زیادتی قدرت و ثروت (در صورتی که ایمان نباشد)، سبب طغیان می گردد: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ \* أَنْ رَأَهُ اسْتَعْتَى - حقا که انسان سرکشی می کند همین که خود را بی نیاز پندارد (ببیند) / العلق، ۶ و ۷».

[دقت شود که نفرمود «وقتی غنی و بی نیاز می شود»، بلکه فرمود: «وقتی خود را غنی می پندارد»، چرا که انسان هیچ گاه غنی نمی شود. غنی، ذات مقدس حق تعالی می باشد].

پس، فرعون گذشته طغیان کرد، چون گمان کرد که بی نیاز است (اَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى - به سوی فرعون برو که او به سرکشی برخاسته است / طه، ۲۴)؛ فراعنه عصر حاضر نیز طغیان کرده اند و غالباً برخورداران از کم و بیش مال دنیا، طغیان می کنند، چون گمان می کنند که دیگر غنی و بی نیاز شده اند!

#### استکبار و برتری خواهی:

اگر ایمان نباشد، برخورداری از مال دنیا، سبب تکبر و برتری خواهی نیز می گردد، چنان که فرمود: «... فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُ فَاَسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ - فرعون و اشراف و سران (قوم) او، پس تکبر ورزیدند و گروهی برتری جو و ریاست طلب بودند / المؤمنون، ۴۶»

و این برتری محقق نمی گردد، مگر آن که به دیگران ظلم شود و در استضعاف قرار گیرند.

« إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ » (القصص، ۴)

**ترجمه:** فرعون در سرزمین [مصر] سر برافراشت، و مردم آن را طبقه طبقه ساخت طبقه ای از آنان را زیون می داشت: پسرانشان را سر می برید، و زنان شان را [برای بهره کشی] زنده بر جای می گذاشت، که وی از فسادکاران بود.

آیا امروز غیر از این است؟! آیا استکبار و برتری های صاحبان ثروت ها و قدرت های کلان، یا حتی خرده بورژواها، حاصل چپاول دیگران نمی باشد؟

### ابزار و اسباب حیات دنیوی و امتحان:

آن چه که در دنیا به دست می آید و یا از دست می رود، همه اسباب و ابزاری برای رشد و هدایت هستند، و به همین دلیل، همه ی آنها وسله «امتحان» خوانده می شوند. پس، چنین نیست که فقط ثروت، قدرت، زیادتی مال، اموال و اولاد، یا موفقیت های پیاپی اسباب امتحان باشند، بلکه فقر و گرسنگی، و گرفتاری یا عدم موفقیت و نتیجه نگرفتن ظاهری نیز اسباب رشد و امتحان می باشند و صابرين (استقامت کنندگان) به نتایج عالی می رسند:

« وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ » (البقره، ۱۵۵)

**ترجمه:** و حتما شما را به اندکی از ترس و گرسنگی و کاهش از مال ها و جان ها و محصولات (یا ثمرات زندگی از زن و فرزند و یا حصول نتیجه مطلوب) آزمایش خواهیم نمود و شکیبایان را مژده ده.

### زیادتی نماز و روزه و سایر عبادات:

اگر چه "نماز" ستون خیمه ی دین و شناسنامه اسلام و مسلمانی می باشد و روزه نیز مسببات سلامت روح و جسم را فراهم می نماید، اما نماز و روزه نیز شکل ظاهری و صورت باطنی دارند. به قول معروف «شرط صحت» و «شرط قبول» دارند. در نماز اگر به احکام درست عمل شود، «شرط صحت» درست انجام شده است، اما معلوم نیست که قبول باشد یا نه؟! بالا برود یا نه؟ چه رسد به نماز ریایی و فریبکارانه و ... .

از این رو، ضمن تأکید به انجام درست عبادات (به ویژه واجبات)، بسیار متذکر شده اند که «نماز و روزه» و فراوانی آنها، اصلاً ملاک نیستند. مگر خوارج و یا کوفیان نماز نمی خواندند و مگر وهابی های جنایتکار، نماز (و) آن هم در مسجد الحرام و مسجد النبی (ص) نمی خوانند؟!

**حدیث:**

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنَطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ، وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ» (بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۱۴)

**ترجمه:** به زیادی نماز و روزه و به کثرت انجام حج و احسان (کارهایی که نزد مردم خوب و معرف شناخته می شود) و مناجات شبانه مردم نگاه نکنید، بلکه به راستگویی و امانتداری آنها توجه کنید.

**ملاک برتری نزد خداوند سبحان:**

خداوند متعال، خود ملاک برتری بندگان نزد خودش را به صراحت و روشنی بیان نمود و با تأکید متذکر گردید که ظواهری چون: رنگ، نژاد، ملیت، قومیت، زبان و ... هیچ کدام ملاک نمی باشد، بلکه فقط "تقوا" ملاک است: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ » (الحجرات، ۱۳)

**ترجمه:** ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است.

**چه کنیم تا در امتحانات موفق باشیم؟**

راه کار و چه باید کردها و چه نباید کردها را نیز خداوند متعال، خود بیان نموده است، چرا که خالق و هادی اوست و بازگشت نیز به سوی اوست.

تمام اسلام، همین راه کارهاست، خالص نمودن کار برای خدا - انجام واجبات و ترک محرمات برای خدا - عبادت خدا و خدمت به خلق خدا برای خدا - جهاد برای خدا و ... همه راه کار است.

در یک آیه فرمود که محبت به مظاهر زندگی دنیوی را خودم به شما دادم، چرا که ملزومات حیات و زندگی دنیوی شماست، شما هم استفاده بینه ببرید، اما مبدا این وسایل را هدف گرفته و به آنها وابسته گردید، بلکه هدف و وابستگی و غایت امرتان، خدا باشد.

« زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ » (آل عمران، ۱۴)

**ترجمه:** دوستی خواستنیها [ی گوناگون] از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزار [ها] برای مردم آراسته شده، [لیکن] این جمله، مایه تمتع زندگی دنیاست، و [حال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست.

\*\*\*

با خدا و امام زمان (ع)، برای ترک گناهی عهد بسته بودم، اما پس از مدتی، عهدم شکسته شد، حال آیا می‌توانم از او بخواهم که عهدم را ندیده گرفته و گناهم را بنویسد...؟!...

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به چند نکته مهم توجه داشته باشید:

**نکته اول** آن که هیچ گاه برای خداوند رحمان، رحیم، غفار، سریع‌الرضا و...، تعیین و تکلیف نکنید که چه چیزی را بنویسد و کدام را ننویسد، چه بکند و چه نکند و...، بلکه التماس کنیم ما را همیشه مشمول رحمت و واسعۀ خود بگرداند و نقض عهدها و گناهان ما را با هم ببخشد.

وقتی کسی می‌گوید: «این را بنویس و آن را ننویس»، معلوم می‌شود که خودش ترازو گذاشته که کدام گناه سنگین‌تر است! و حال که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند (مضمون): «سنگین‌ترین گناه آن است که صاحبش آن را کوچک بشمارد».

وظیفه ما پس از معرفت و ایمان، سعی در انجام واجبات و ترک محرمات، این است که از یک سو شکر قلبی، عملی و زبانی نعمات او را بنماییم و از سوی دیگر برای گناهان خویش استغفار و توبه (که با هم فرق دارند) بنماییم.

#### ملاحظه:

خداوند متعال در قرآن کریم فرمود: «ابتدا استغفار کنید، سپس توبه کنید»:

«وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ» (هود، ۹۰)

**ترجمه:** و از پروردگار خود آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید که پروردگار من مهربان و دوستدار [بندگان] است.

همین معنا نشان می‌دهد که «استغفار» با «توبه» متفاوت است.

"استغفار" یعنی طلب مغفرت - و "توبه" یعنی بازگشت. پس فرمود: ابتدا بخواهید آن چه در گذشته از معصیت انجام داده‌اید را خدا ببخشد و آثار سوء آن را بر شما بپوشاند، تا بتوانید برگردید و سپس برگردید.

**نکته دوم** آن که، ممکن است که انسان پس از گناهش، استغفار و توبه کند، اما پس از مدتی، توبه‌اش شکسته شده و دوباره مرتکب همان گناه شود. بله درست است که بسیار مذموم است، اما تا وقتی انسان سكرات مرگ را به چشم ندیده است، یعنی درب و راه بازگشت را باز گذاشته و فرموده که به هیچ وجهی از رحمت من ناامید نشو و برگرد که باز هم می‌پذیرم و جمیع گناهانت را یک جا می‌بخشم؛ اگر چه دیگر زیاده‌روی کردی و در حق خودت از حد گذشتی:

« قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ »  
(الزمر، ۵۳)

**ترجمه -** بگو: ای بندگان من که در جنایت به خویش (به واسطه گناه) از حد گذشتید، از رحمت خدا نومید مگردید، بی تردید خداوند همه گناهان را (به وسیله توبه هر چند شرك باشد) می‌آمرزد، زیرا اوست آمرزنده و مهربان.

نکته سوم آن که گاهی انسان از استغفار و توبه خود نیز مغرور و متکبر می‌شود، که گناه آن، از گناه قبلی بیشتر است.

پس این گناه غرور و تکبر و عجب و ...، سبب می‌گردد که تا کمی، فقط کمی، اتصال به ریسمان شل شود. باید دقت شود که این حالت، ضمن آن که یک تهدید است و انسان مرتکب گناه شده، یک فرصت نیز هست. یعنی به او نشان می‌دهند که «تکبر نکن؛ خبری نیست، این همه در ذهن یا دلت یا رفتارت، برای خودت حساب مثبت باز نکن و متوجه باش که هنوز خیلی کار داری».

پس اگر فهمید و بازگشت، [اگر چه گناه کرده]، اما بالاتر هم می‌رود، مثل تویی که هر چه محکم‌تر به زمین بخورد، بالاتر می‌رود. اما چرا بالا می‌رود؟ چون حالا هم از تکرار و ارتکاب به گناهش استغفار و توبه می‌کند، و هم دیگر در این مورد غرور و تکبر نمی‌کند، و هم فهمیده که اگر لحظه‌ای و اندکی او را به خود رها کنند، دوباره به گناه باز می‌گردد. پس مراقبت می‌کند که مجدد دچار غفلت از خود و خدا و معصیت نگردد.

**نکته چهارم** این که: اما شیطان نمی‌گذارد، مرتب القا و وسوسه می‌کند که دیدی توبه شکستی، دیدی نقض عهد و پیمان کردی، دیدی که نتوانستی، دیدی که چه و چه کردی، پس دیگر امیدی به رحمت خدا و اصلاح خودت نداشته باش!

اما بنده‌ی آگاه، بصیر و مؤمن به خدا و معتقد به قیامت، به این وسوسه‌ها گوش نمی‌کند و می‌گوید: «اگر صد بار دیگر نیز پیمان بستم و شکستم، باز هم بر می‌گردم و استغفار و توبه و تجدید عهد می‌کنم؛ تو خودت به خاطر تکبرت سرپیچی کردی؛ و باز به خاطر غرورت، از رحمت خدا نومید شدی و توبه نکردی، حالا می‌خواهی مرا نیز ناامید کنی! خب تو قسم به اغفال من خوردی، اما من قسم نخورده‌ام که فریب تو را بخورم و نمی‌خورم».

پس هیچ‌گاه از رحمت خداوند سبحان ناامید نگردد که اگر همه گناهان را ببخشد، شرک و یأس از رحمت را وعده کرده که نمی‌بخشد. و اگر خدایی ناکرده باز هم مبتلا به گناه شدید، باز هم برگردد و استغفار و توبه کنید. منتهی این بار جدی‌تر، مصمم‌تر و با خلوص‌تر.

\*\*\*

با کسانی که در صفحه‌های اجتماعی (فضای مجازی) با الله و اسلام و پیامبر مشکل دارن چطور میشه مناظره کرد؟ توجه کنید که ما دانشجوییم و واقعا فرصت زیادی برای مطالعه دقیق در دین نداریم.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات / ایکس - شبهه:

بدیهی است که اگر فرصت برای مطالعه در دین ندارید، نباید مناظره کنید. پس اساساً خود را مخاطب قرار ندهید.

اما، اگر دانشجو وقت مطالعه در دین ندارد، پس وقت مطالعه در چه علمی را دارد؟! اصلاً با چه هدفی تحصیل می‌کند و این مختصر علمش، چه فایده‌ای برای او دارد؟ آیا سراسر علم ابزاری، برای انسان ابزاری است؟!

**الف -** دقت شود که اولاً "دین" گریزناپذیر است، ثانیاً "دین" فقط اسلام نیست و ثالثاً هر کسی، نوعی "دین" دارد. تمامی "ایسم"ها دین هستند. [اگر کلمه‌ی مرتبیطی چون «بی‌دینی» را در بخش جستجو در سایت درج و کلیک نمایید، توضیحات مفصلی در اختیار قرار می‌گیرد]؛ پس فریب دسته‌بندی و خط‌کشی دورغینی به نام «بی‌دینی» را نخوریم. همان که با "الله و اسلام و ..." مشکل دارد، خودش نوعی جهان‌بینی و ایدئولوژی دارد که همان "دین" اوست، اگر چه بسیار جاهلانه و عوامانه باشد.

**ب -** ناباوران (ملحد و کافر) و مشکلات‌شان با اصول اعتقادات در اسلام را می‌توان به دو دسته‌ی کلی تقسیم نمود: **یک -** آنان که شناخت ندارند. **دو -** آنان که بغض و لجاجت دارند.

ممکن است که مشکلات گروه اول، با مطالعه، تحقیق و مباحثه حل شود؛ اما مشکل گروه دوم، به این راحتی حل نمی‌شود و حتی هر بحثی، به لجاجت آنها می‌افزاید.

**ج -** خداوند متعال خود در قرآن کریم می‌فرماید که برخی از بندگان من، هر گاه نام من و وحدانیت من به میان آید، حال‌شان به هم می‌خورد. خب این دیگر به "عشق و نفرت" بر می‌گردد و نه به عقل، علم و شناخت که با مطالعه یا مباحثه بر طرف گردد.

«وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (الزمر، ۴۵)

**ترجمه:** و چون خدا به تنهایی یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، منزجر می‌گردد، و چون کسانی غیر از او یاد شوند، بناگاه آنان شادمانی می‌کنند.

### شناخت و محبت:

پس مشکل همیشه از شناخت نیست که شما چند تا دلیل عقلی و نقلی بیاورید و مخاطب بپذیرد.

ابلیس خدا را می‌شناخت و در صف ملائک بود - بلعم باعور خودش از عرفا بود - سامری گوساله‌ساز نیز از اکابر و بزرگان پیرو حضرت موسی علیه السلام بود - امروزه بسیاری را می‌بینید که دم از اسلام، مسیحیت یا یهودیت می‌زنند و این همه جنایت می‌کنند - در جامعه‌ی خودمان بسیاری را می‌بینید که حتی «آیت الله و حجت الاسلام» نامیده می‌شوند و این همه چپاول، خیانت و جنایت می‌کنند - و اساساً بسیاری از گنهکاران، به لحاظ شناخت، منکر خدا و قیامت نیستند، اما نفس اماره غلبه می‌کند.

پس انسان، در نهایت به سوی محبوب و آن چه دلش می‌خواهد می‌رود و نه آن چه که می‌شناسد و عقلش حکم می‌کند و فطرتش گواهی می‌دهد.

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» (النحل، ۸۳)

ترجمه: نعمت خدا را می‌شناسند، اما باز هم منکر آن می‌شوند و بیشترشان کافرند.

### ژست علمی:

درست است که هر کس می‌خواهد منکر توحید، نبوت، معاد (اسلام) شود، یک ژست علمی یا روشنفکری هم به خود می‌گیرد، چرا که اگر چنین نکند، به خاطر تکذیب و انکار حقایق روشن، متهم و محکوم به جهالت می‌گردد؛ اما این دلیل نمی‌شود که ما گمان کنیم واقعاً کفر و تکذیب‌شان به خاطر بازگو کردن نظریات دیگران می‌باشد! خیر، بلکه بسیاری خودشان نیز می‌دانند، اما دل‌شان نمی‌خواهد که ایمان بیاورند و عمل کنند، منتهی برای توجیه و تطهیر خود، چهارتا نظریه را حفظ کرده و بازگو می‌کنند. آن هم به صورت شعاری و نه علمی.

### دلیل:

از خود آنها دلایل اثبات ادعای‌شان را بخواهید، به سرعت متوجه می‌شوید که نه تنها دلیلی ندارد و فقط شعار می‌دهند، بلکه از چند و چون همان که می‌گویند نیز مطلع نمی‌باشند.

پس یکی از روش‌ها همین است که مدعی "دلیل و برهان و سند" ارائه دهد، نه این که همین‌طوری یک جمله بگوید و یک انکاری بکند، بعد شما به دنبال انواع و اقسام دلایل فلسفی، حکمی، کلامی، عقلی و نقلی بدوید تا به او اثبات کنید، در حالی که ممکن است اصلاً از اصول حکمت و فلسفه نیز چیزی نداند.

### مثال:

یک ماده‌گرا (ملحد یا ماتریالیسم)، به امام صادق علیه السلام گفت: خدایی وجود ندارد! ایشان نیز فرمود از کجا می‌دانی؟ تو که حتی عالم مادی را نگشتی، شاید وجود داشته باشد؟

دیگرس گفت: دلیل شما بر حدوث اجسام چیست؟ (چون در فلسفه، اگر ثابت شود چیزی حادث است، محدث می‌خواهد) فرمود: اگر به هر چیزی مثل خودش را اضافه کنی، بزرگتر می‌شود، (مثلاً به نصف لیوان آب، آب یا

مایه‌ای اضافه شود). افزودند: همین یعنی از بین رفتن حالت اول (کوچکی) و به وجود آمدن حالت دوم (بزرگی). پس همه چیز حادث است.

دیگری گفت: دلیل بر وجود خالق و مخلوق چیست؟ فرمود: تو صفات مخلوق را بشمار. دراز، کوتاه، چاق، لاغر، کم، زیاد، وزن، حجم، رنگ و ... سپس افزودند: اگر برای مخلوق صفات دیگری نمی‌شناسی، باید خودت را نیز مخلوق بدانی، چرا که همه این صفات در تو (و دیگر اجرام) وجود دارد. (تمامی این بحث‌ها در اصول کافی، جلد یک، کتاب التوحید درج شده است).

\*\*\*- جالب آن که بدانید هیچ کدام از این سه نفر که با ایشان بحث کردند و هیچ پاسخی نداشتند و حتی گاه اقرار کردند که «شما درست می‌گویید»، ایمان نیاورده و تسلیم حق (مسلمان) نشدند.

### دعوت یا بحث:

پس، "دعوت" - با - "ذکر = یادآوری" - با - "موعظه" و با "بحث و سپس جدل" متفاوت است و برای هر کدام اصول ثابت و متغیری وجود دارد.

به آیات قرآن مجید و کار انبیا و اولیا نگاه کنید؛ یک جا موضوع دعوت است، چه دعوت فرودیان و فرعونیان باشد و چه دعوت مردم - یک جا موضوع "ذکر و تذکر" است، چه مخاطب کافر باشد و چه حتی مؤمن باشد؛ باز هم نیاز به تذکر دارد - یک جا موضوع "بحث" است که گاه به محاجه و حتی مجادله نیز کشانده می‌شود. ببینیم در آیه ذیل، چگونه بر هر سه مورد [دعوت، موعظه و مجادله] اشاره شده است و برای تمامی موارد، روش احسن توصیه شده است:

« ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ » (التحل، ۱۲۵)

ترجمه: با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر، و او به [حال] راه‌یافتگان [نیز] داناتر است.

### موضوع شناسی، مخاطب شناسی:

از این رو "بحث کردن"، مانند گشتی گرفتن و یا آواز خواندن نیست که بشود چند تا فن را یاد داد و به آن بسنده نمود. بلکه هم موضوع شناسی لازم است و هم مخاطب شناسی و هم زمان شناسی، هم روش شناسی و ...

آیا مخاطب شما نمی‌داند؟

آیا دوست دارد که بداند؟

آیا می‌داند و لجاجت دارد؟



اصلاً چرا بحث می‌کند؟

هدفش چیست؟ می‌خواهد نظرش را بازگو نماید و با مباحثه آن را اصلاح و تکمیل نموده و یا تغییر دهد، یا فقط می‌خواهد (به ویژه در فضای مجازی) جو سازی و شانتاژ کند؟  
پس تمامی این اصول مهم است.

### صفحات اجتماعی:

اما صفحات اجتماعی، فعلاً بیش از آن که وسیله‌ای برای ارتباطات و تبادل علوم یا نظرات یا مشاوره‌های سازنده یا خبرسانی مفید باشد، میدان و ابزار جنگ نرم است.

از این رو، در بسیاری از موارد، نویسندگان اصلاً کاری ندارد که سخنش درست است یا غلط و گاه خودش می‌داند که غلط است - اصلاً کاری ندارد که پاسخ شما چیست؟ بلکه یک فضا سازی کرده است - و گاه منتظر است تا دیگران منفعل شده و پاسخ دهند تا بازار بحث اش داغ شود.

خب در این گونه از موارد، اصلاً نباید خود را مخاطب گفته‌ی آنان قرار داد، چه رسد به پاسخ.

« وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا » (الفرقان، ۶۳)

**ترجمه:** و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند (به راحتی از آنها جدا و دور می‌شوند).

اما اگر فضای مناسبی بود، سؤال بدون غرض و مرض طرح شده بود، نقدی (هر چند نادرست) مطرح شده بود و...، باید به روش احسن، مستدل و متین، بحث یا حتی مجادله کرد.

\*\*\*

تو تلگرام نوشته: چرا تولیت آستان قدس، برای درمان رفته آلمان؟ چرا از امام رضا شفا نخواست؟ آیا این یک شبهه نیست؟

### پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چرا، اتفاقاً مصداق "شبهه" می‌باشد، چرا که "شبهه"، یعنی شبیه کردن حق به باطل، به گونه‌ای که اگر انسان با دقت و بصیرت ننگرد و تأمل نکند، منحرف می‌شود.

برای این شبهه، باید دو پاسخ "نقضی و حلی" ایفاد نمود، تا جای هیچ شبهه‌ای باقی نماند. البته این که آقای تولیت آستان قدس، برای معالجه به آلمان رفته، یا برای کار دیگری رفته، یا اصلاً رفته یا نرفته را نمی‌دانیم، بلکه با فرض مصداق مشابه، مسئله را بررسی می‌کنیم.

### نقضی:

\* - اگر مداوای بیماری در داخل کشور میسر است و او برای مداوا به خارج می‌رود، هم خطاست و هم جفا! چنان که مصرف تولیدات خارجی که مشابه ایرانی دارند، هم خطاست و هم جفا.

\* - خداوند مَنّان مجیب الدعوات است و در همین راستا توسل به اهل عصمت علیهم السلام، اولیاء الله و مؤمنین کارساز است، چنان که دعای والدین، خانواده و هر کسی برای خودش نیز کارساز است، اما دلیل نمی‌شود که همه «مستجاب الدعوة» باشند. مردم گناهان بسیاری مرتکب می‌شوند که مانع از استجابت دعای آنها می‌گردد و دعای برخی از سرشان هم بالاتر نمی‌رود.

پس دلیل نمی‌شود که هر کس گفت: «یا الله»، سریع پاسخ بیاید «لیبیک عبدی = بگو بنده من» و هر چه به نام دعا فرمان داد، از بالا به نام اجابت، اطاعت شود.

فرض کنید خدایی ناکرده، کسی اهل دروغ، غیبت، زیر آب زنی، رانت، رشوه، لقمه حرام، تکبر، غرور، جاه‌طلبی ... و حبّ ریاست باشد؛ ولی به رغم ابتلا به این گناهان کبیره، انتظار رود که [مانند انجام دستور از بالا به پایین]، هر چه فرمان داد و خواست، انجام و مهیا گردد!

### حلی:

حضرت امام رضا و سایر معصومین علیهم السلام، از خود هیچ ندارند، هر چه هست، از خداست و نظر لطف اوست. این خداوند متعال است که "شافی" هست؛ و البته اسمای حسناى او، در انسان کامل و اهل عصمت علیهم السلام تجلی تام دارد.

خب حال چه کنیم؟ درب تمامی مطب‌های پزشکان و بیمارستان‌ها را ببندیم و بگوییم «خدا شافی» است؟! یا اگر کسی دعا کرد و شفا نگرفت، شبهه در اصل موضوع کنیم؟!

### نکته:

رازق خداست، پس مردم چرا کار می‌کنند؟! علیم و معلم خداست، پس مردم چرا تحصیل علم می‌کنند؟! حیات و ممات در ید قدرت خداوند سبحان است، پس مردم چرا اینقدر برای سلامت خود، به لحاظ علمی یا عملی تلاش می‌کنند؟! آیا می‌توان شبهه کرد: «حال که استجابت از سوی خداست، پس مردم چرا دعا می‌کنند؟!»

بله، اول و آخر اوست و همه چیز ملک و همه جا مُلک اوست، اما برای تحقق هر هدفی، راه‌کارها و وسایلی قرار داده است، منتهی فرموده که این وسایل را "علت غایی و هدف" نگیرید. یعنی اگر تحصیل کردی و از این عالم پنهان هستی و جهان کوچک مادی، خُرده علمی به دست آوردی، گمان نکنی که تو علم را خلق کرده‌ای و یا خودت بدون وسایل به این علم رسیده‌ای؛ و بدان که اساساً از علم، به جز اندکی به بشر داده نشده است. «

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا - و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است / الإسراء، ۸۵». اما برخی تا دو تا

فرمول یا چهارتا جمله یاد می‌گیرند، بسیار مغرور و فرحناک به جنگ خدا می‌روند! دین، قرآن و کتاب را مسخره می‌کنند و اصلاً توجه ندارند که فقط اندکی از علم خدا را که تجلی یافته است، کشف کرده‌اند و چه بسیار مواردی که کشف نکرده‌اند.

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (غافر، ۸۳)

**ترجمه:** و چون پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند، به آن چیز [مختصری] از دانش که نزدشان بود خرسند شدند، و [سراجام] آنچه به ریشخند می‌گرفتند آنان را فروگرفت.

### نتیجه:

پس فرمود: برای کسب علم، تحصیل کن - برای آدم شدن، تزکیه داشته باش - برای سلامتی، بهداشت را رعایت کن و اگر بیمار شدی، اقدام به مداوا کن - برای کسب معاش، تلاش کن - برای بقای نسل ازدواج کن - برای دفاع از دینت، مجاهدت داشته باش - برای برپایی قسط و عدل قیام کن...؛ اما این اقدامات و وسایل، ابزار رشد تو باشند و نه این که هدف تو قرار گیرند و سبب غفلت و خدافروشی و انکارت شوند.

این شبهه، مثل آن است که بگویند: اگر علم از خداست و او تعلیم می‌دهد، پس دیگر مدرسه، دانشگاه، معلم، کتاب و تدریس به چه دردی می‌خورد و ما چرا باید تحصیل کنیم؟! یا اگر فتح و شکست و پیروزی از اوست، ما چرا قیام کنیم؟ در حالی که او فرموده است، پیامبر و دلایل روشن عقلی و معجزات و "میزان" (امامان علیهم السلام یا هر قوه تشخیص و تمیز دیگری) را برای قیام به قسط فرستادم، نه برای این که دست روی دست بگذارند و بگویند: «خدا خودش انجام دهد!»

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِمْ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (الحديد، ۲۵)

**ترجمه:** به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و میزان سنجش را فرود آوردیم تا مردم به انصاف (برپایی قسط و عدل) برخیزند... .

فرمود: زمین و آسمان و هر چه در آنهاست را خلق کردم و رام شما قرار دادم، تا کسب علم کنید، تا تعقل کنید، تا تفکر و تدبر کنید...؛ حالا یکی بگوید: «خدا خودش خورشید و ماه و زمین و فلک و ستارگان را خلق کرده و خودش اداره می‌کند، پس به ما چه که بشناسیم و بهره‌ی علمی از آنها ببریم؟!». خب ای نگاه و ادعا، اگر مغرضانه نباشد، حتماً جاهلانه و عوامانه می‌باشد.

خداوند متعال می‌فرماید: آنان که نادان هستند یا اهل شبهه هستند، می‌گویند: خدا چرا خودش با حرف نمی‌زند، چرا مستقیم یک معجزه‌ای برای خودمان نمی‌فرستد، چرا...؟! و قابل توجه آن که اینها هیچ حرف جدیدی نمی‌گویند، اسلاف آنها در قرون گذشته نیز عین همین حرف‌ها را می‌زدند:

آیه‌ی ذیل، دقیقاً پاسخ شبهه‌ی مطروحه می‌باشد:

« وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ » (البقره، ۱۱۸)

**ترجمه:** افراد نادان گفتند: «چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ یا برای ما معجزه ای نمی آید؟» کسانی که پیش از اینان بودند [نیز] مثل همین گفته ایشان را می گفتند. دلها [و افکار] شان به هم می ماند. ما نشانه ها [ی خود] را برای گروهی که یقین دارند، نیک روشن گردانیده ایم.

#### نتیجه:

پس آن که طالب علم است، با توکل به خدا تحصیل می کند - آن که طالب رزق است، با توکل به خدا کار می کند - آن که طالب سلامتی است، با توکل به خدا بهداشت را رعایت می کند و اگر بیمار شد، اقدام به مداوا می کند ... و همگان به وسایل متوسل می شوند، و اهل ایمان، برای رشد، کمال و تقرب به او، به وسائش، آن گونه که خودش فرموده، متوسل می شوند.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » (المائدة، ۳۵)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند پروا کنید و (برای تقرب) به سوی او (از مقریان درگاهش، از عمل های صالح، از استفاده بینه از نعماتی که داده و ...) وسیله بجوید و در راه او جهاد کنید، شاید رستگار گردید.

\*\*\*

چرا بعد از ۱۴۰۰ سال از آخرین فرستاده، هنوز ۳۱۳ نفر آدم درستکار توی این دنیا وجود نداره که امام زمانش ظهور

کنه؟

#### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به طور قطع اگر نه تنها ۳۱۳ نفر، بلکه میلیون ها نفر آدم درستکار وجود نداشت که سنگ روی سنگ بند نمی شد و حتماً طوفان نوح دیگری می آمد و ... در احادیث بسیاری تصریح شده که اگر عبادت و دعای مؤمنین نبود، عذاب کفار، مشرکین و فاسقین حتمی بود و به تعویق نمی افتاد. در قرآن کریم می فرماید:

«قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» (الفرقان، ۷۷)

**ترجمه:** بگو: اگر دعایتان نباشد، پروردگارم به شما ارج و منزلتی نهد. شما تکذیب کردید و این کار، گریبان گیر شما خواهد شد.

اگر مؤمنین و مجاهدین حق و اهل اسلام نبودند که این کفار مستکبر، احدی را باقی نمی گذاشتند، مگر آن که عبادت و بندگی آنها را بکند.

« الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ » (الحج، ۴۰)

**ترجمه:** همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند. [آنها گناهی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما خداست» و اگر خدا بعضی از مردم را با بعض دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد، و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است.

امروزه نیز مسلمانان به خاطر کلمه «لا إله إلا الله» از سرزمین‌هایشان اخراج می‌شوند و گروه گروه قتل عام می‌گردد. امروزه نیز مسلمانان، به خاطر بندگی الله جلّ جلاله و عدم پذیرش ربوبیت فرعون‌های زمان و ایادی آنها در سرتاسر جهان به خاک و خون کشیده می‌شوند.

پس، عده‌ی کثیری ایمان آورده و ایستادگی کرده و می‌کنند. مشهود است که نه تنها آدم درستکار، بلکه آدم موحد، مؤمن، آگاه، بصیر، مجاهد فی سبیل الله و متأسی به اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله نیز بسیارند و هر روز نیز بر کثرت آنها افزوده می‌شود. هر چه کفار ستمگر، بیشتر ظلم می‌کنند و شقیانه‌تر می‌کشند، ملت‌ها بیدارتر می‌شوند.

### مسئله ظهور:

اما مسئله ظهور، بسیار عظیم‌تر از این حرف‌هاست. قیامی جهانی است، برای تحقق حکومت واحد جهانی. قیام و حکومتی که فقط اختصاص به شیعیان تهران، اصفهان، قم، مشهد و سرتاسر ایران، یا مسلمانان عراق و فلسطین و لبنان ندارد، بلکه مردم امریکا، اروپا و چین و روسیه را نیز شامل می‌شود.

این قیام و حکومت، در مقابل حکومت واحد جهانی به سرکردگی شیطان بزرگ امریکا قرار دارد که می‌بیند برای تحققش، چگونه دنیا را به خاک و خون کشیده‌اند و هدف اصلی و اولیه آنان نیز سرزمین‌ها و ملت‌های مسلمان می‌باشد. چرا که حکومت بر بت پرستان شرقی یا دنیا پرستان غربی، کار سختی نیست.

**\*-\*** بسیاری از مسلمانان، پس از فاجعه کرپلا، گرد امام سجاد علیه السلام جمع شدند، آنها دیگر به کفر معاویه‌ای و جنایات یزیدی که همه به نام اسلام انجام می‌شد پی برده بودند، و نتایج شوم بی‌بصیرتی، دنیا طلبی، غفلت و سادگی و فریب خود را نیز به ویژه پس از لشکرکشی سپاه یزید به مکه و مدینه و آن فجایع، تجربه کرده بودند.

روزی به کثرت خود نگاه کردند و به امام علیه السلام عرض کردند: «نشستن بر شما جایز نیست...» ایشان فرمودند: «پدر من با هفتاد و دو نفر قیام کردند، من اگر هفت نفر داشته باشم، قیام می‌کنم».

\*\* - امامان صادق و باقر علیهما السلام، شاگردان و مریدان بسیاری داشتند. روزی یکی از آنها در راه به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «نشستن بر شما جایز نیست...»؛ پرسیدند: «شما چند نفرید؟»، گفتند: صد هزار، بلکه دویست هزار. ایشان به گله‌ای اشاره کرده و فرمودند: «اگر به تعداد این بزغاله‌ها شیعه می‌داشتم، نشستن برایم روا نبود...»، راوی گوید: پس از نماز، آنها را شمردم و هفده رأس بودند. (الأصول من الکافی، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، ج ۳، ص ۳۶۴)

### یاران برای قیام:

این بیانات نشان می‌دهد که قیام امام معصوم علیه السلام، ویژگی‌ها و آثاری دارد که یاران خاص برای تحقق آن می‌طلبند.

تعداد یاران امام حسین علیه السلام بسیار قلیل بودند، اما افسرانی چون: حضرت زینب علیها السلام، حضرات عباس و علی اکبر علیهما السلام و افرادی چون حبیب بن مظاهر و حتی تائبینی چون حرّ بن یزید ریاحی. این است که این قیام و آثارش حتی یک لحظه نیز متوقف نگردیده است.

### قیام و یاران حضرت مهدی علیه السلام:

قیام ایشان، برای ریشه‌کنی کفر و ظلم در سرتاسر گیتی و براندازی سلطه‌ی طواغیت و فراعنه زمان و تشکیلات‌های مخوف و گسترده‌ای که پنجه در جان و مال مردم دارند و حکومت‌ها زیر سلطه‌ی آنهاست [چون فراماسون و لشکر صهیونتست‌اش]، می‌باشد که کار ساده‌ای نیست. نتیجه این قیام، باید ریشه‌کنی کفر و شرک در همه جا و استقرار حکومت جهانی الهی باشد.

از این رو، منظور از یاران اصلی ایشان که به ۳۱۳ نفر مشهورند و قیام به همراه آنان خواهد بود، میلیون‌ها میلیون مؤمنین و افراد درستکار نمی‌باشند، بلکه یکی از آنان حضرت مسیح علیه السلام است و افرادی چون: مالک اشتر و امام خمینی و خامنه‌ای باید ایشان را همراهی کنند؛ سردارانی که بتوانند مردمان را در اقصی نقاط عالم، رهبری کنند، وگرنه سپاهیان و یاران و جان‌برکفان، هم اکنون نیز بسیارند. همان‌ها که با قلم، بیان، قدم، مال و جان، مقابل استکبار و ظلم ایستادگی کرده و می‌کنند.

\*\*\*

چه کسانی می‌توانند در بالاترین درجات بهشت، یعنی کنار پیغمبر باشند؟ وقتی تلاش و مقامات بزرگان را می‌شنویم، از این که به آن درجه برسیم، ناامید می‌شویم؛ اما مگر قرار است که همه مثلاً آیت‌الله نخودکی و ... بشوند؟! [بیشتر بدانید](#)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه نه در این دنیا و نه در آخرت، چیزی به کسی مجانی نمی دهند و هر که رشد، سلامتی، سعادت دنیا و فلاح آخرت را می خواهد، باید تلاش کند، و تنبل راه به جایی ندارد؛ اما قرار هم نیست که همگان شخصیت‌هایی چون آیات عظام، شیخ مفید، امام خمینی، بهجت، نخودکی یا مرعشی نجفی رحمة الله علیهم بشوند.

خداوند متعال هر یک از مخلوقات و بندگانش را در جایگاهی آفریده و نقش لازم در کارگاه هستی را برای او تعریف کرده است. پس اگر هر کس سعی کند که خدا و خود را بشناسد - در جایگاهش قرار گیرد و خارج نشود، وظایف و تکالیفش را بداند و با ایمان و اخلاص انجام دهد، به مرحله اوج خودش می‌رسد و با شفاعت در جوار ایشان قرار می‌گیرد. ان شاء الله.

یادمان نرود که گر چه بهشت را به پاداش ایمان و عمل می‌دهند و بابت جایزه نیز بر مراتب آن می‌افزایند، اما ما هر کاری هم که بکنیم، نمی‌توانیم حق عبادت و قدر نعمات را به جای آوریم؛ پس خریدار رحیم است و کریمانه می‌خرد. پس به قول حافظ:

گر چه وصالش نه به کوشش دهند

هر قدر ای دل که توانی بکوش

**چهار اصل تعیین کننده:**

اگر چه در قرآن کریم و احادیث، اشارات بسیاری وجود دارد، اما به نظر می‌رسد که توجه به چهار اصل ذیل در آیات، کاملاً حدود و ثغور و چه باید کردها و چه نباید کردها را برای رسیدن به مقامات روشن می‌نماید:

**اصل اول - تکلیف و توان:**

« لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ... » (البقره، ۲۸۶)

**ترجمه:** خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند، هر کس هر کار خیری کسب کرده به سود اوست، و هر کار بدی کسب نموده به زیان اوست.

پس، نه از امام خمینی رحمة الله علیه می‌خواهند که مانند امیرالمؤمنین علیه السلام باشند، نه از ما می‌خواهند که از هر حیث مانند امام خمینی، مرحوم نخودکی، یا ملاصدرا (ره) باشیم. اما به حد استعدادها، توان‌ها و امکانات، همه مسئول هستیم.

**اصل دوم - کار و تلاش:**

« أَلَّا تَرَىٰ وَاَزْرًا وُزِّرَ أُخْرَىٰ \* وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ » (التَّجْم، ۳۸ و ۳۹)

**ترجمه:** که هیچ باربرداری، بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد \* و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده چیزی نیست.

نه توان دیگران به ما داده شده و نه ما عهده‌دار مسئولیت دیگران هستیم و نه می‌توانیم بار خود را به دوش دیگران بیاندازیم و هر کسی به اندازه کار و تلاشش بهره می‌برد، پس قرار نیست که فعال و غیر فعال، در یک سطح قرار گیرند.

### اصل سوم - ایمان و عمل:

« وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا » (النساء، ۱۲۴)

ترجمه: و هر کس - مرد یا زن - از عمل‌های شایسته (چیزی) به جا آورد در حالی که مؤمن باشد، چنین کسانی داخل بهشت می‌شوند و حتی به اندازه نقطه پشت هسته خرما مورد ستم واقع نمی‌شوند و از استحقاقشان کم نمی‌گردد

بهشت جای «انسان خوب» با «کار خوب» است، پس نه ایمان بدون عمل انسان را به مقامات می‌رساند و نه عمل بدون ایمان، باقی مانده و مفید واقع می‌شود. پس عمل صالح، از کسی که مؤمن (وَهُوَ مُؤْمِنٌ) است، پذیرفته شده و موجب رشد و قرب او می‌گردد.

### اصل چهارم - اخلاص در ایمان و عمل:

« قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ » (الأعراف، ۲۹)

ترجمه: بگو: «پروردگام به دادگری فرمان داده است، و [اینکه] در هر مسجدی روی خود را مستقیم [به سوی قبله] کنید، و در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده‌اید وی را بخوانید، همان گونه که شما را پدید آورد [به سوی او] برمی‌گردید.»

ایمان و عمل انسان، مانند "طلا" می‌ماند، ارزشش به میزان خلوص آن است. آیا جز این است که در میان خودمان نیز ارزش معرفت، عشق، محبت، وفا، صدق و هر خدمتی، به میزان "خلوص" آن می‌باشد. البته ما چون از سویی غافل و از سوی دیگر نیازمندیم، در بسیاری از موارد، ناخالصی را نیز به خاطر منافع خودمان می‌پذیریم، اما خداوند سبحان، فقط آن چه تماماً برای او باشد را می‌پذیرد.

### شاخص‌ها:

البته در قرآن کریم و احادیث، شاخص‌های بسیاری برای مقربین بیان شده است که همه دال بر این است که به کیفیت عبادت و بندگی و اطاعت نگاه می‌شود و نه به کمیت آن. چنان که در احادیث فرموده‌اند: «دو ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت بالاتر است»، یا «پرهیز از یک گناه، بیش از هزار رکعت نماز استجابی ارزش دارد» و ... . برای نمونه، فقط به سه آیه اشاره می‌شود:



« يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ » (الحجرات، ۱۳)

**ترجمه:** ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید؛ در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است.

« وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا » (الفرقان، ۶۳)

**ترجمه:** و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند (بدون درگیری لفظی و خود را هم سطح او کردن)، به سلامت (با خداحافظی) از او جدا می شوند.

### کسانی که با ایشان هستند:

کسی که می خواهد در بهشت در کنار پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله باشد، باید در دنیا با او باشد، تا در آخرت نیز با او باشد. اگر در دنیا با او بود (شفاعت یعنی دوتایی و با هم بودن) در آخرت نیز مورد شفاعت ایشان قرار می گیرد و با او خواهد بود. اما با او بودن، لفظی، ادعایی و شعاری نیست، بلکه شاخصه هایی دارد:

« مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا »

**ترجمه:** محمد رسول خدا است و کسانی که با او هستند، علیه کفار شدید (سر سخت و مقاوم) و در بین خود رحیم و دلسوزند؛ ایشان را می بینی که همواره در رکوع و سجودند و در طلب فضل و رضوان خدایند. علامتشان در رخسارشان از اثر سجده نمایان است، این وصف ایشان است در تورات و اما وصف آنان در انجیل این است که چون زراعتی هستند که از شدت برکت پیرامونش جوانه هایی می زند و آن جوانه ها هم کلفت می شود و مستقیم بر پای خود می ایستد به طوری که برزگران را به شگفت می آورد (مؤمنین نیز این طورند)، این برای آن است که کفار را به خشم آورد، خدا به کسانی که ایمان آورده و از آن بین به کسانی که اعمال صالح هم می کنند وعده مغفرت و اجر عظیم داده است.

### پاسخ سؤال در یک آیه:

خداوند متعال، خود پاسخ سؤال فوق را در یک آیه نیز بیان نموده است:

« وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا »

**ترجمه:** و کسانی که از خدا و فرستاده‌اش اطاعت نمایند آنان (در دنیا و آخرت) همراه کسانی هستند که خدا بر آنها نعمت بخشیده، از پیامبران و صدیقان و شهیدان و گواهان اعمال و شایستگان، و آنها نیکو رفیقانی هستند.

### اساس محبت است:

در عین حال، ریشه و اساس و ارزش در هر امری، میزان و خلوص "محبت" است، چنان که فرمود: اگر خدا را دوست دارید، تبعیت کنید - و فرمود: وقتی می‌خواهید انفاق کنید، از آن چه دوست دارید انفاق کنید - و فرمود: فرق مؤمن و کافر این است که اولی خدا را دوست دارد و دومی دنیا را دوست دارد - و فرمود: بگو که در اجر و نتیجه رسالت، به جز مودت اهل بیت نمی‌خواهم - و بالاخره بسیار فرمودند که هر کسی با آن که دوستش دارد، محشور می‌گردد.

\*\*\*

آیا خدای شما به بنده‌های بد هم نگاه می‌کند؟ دلم از دست خدای شما گرفته. هر کاری می‌کنم به در بسته می‌خورم؟ هرچی صداس میزنم جوابو نمیده.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

البته که تا وقتی "خدای ما و خدای شما" می‌گویید، به در بسته می‌خورید، چون شرک است و مشرک راه به جایی ندارد.

اگر چه به طور حتم نویسنده چنین نگاه و قصدی ندارد و این سؤال سراسر احساسی است و می‌توان با احساسات پاسخ داد، اما احساسات هم باید منطقی داشته باشد، وگرنه آن هم بی‌فایده و بلکه مضر می‌شود.

**الف -** شاید کاربر گرامی (یا بسیاری دیگر) همین طور در لفظ بگویند: «خدای شما!» اما سخن مشرکانه، در شوخی، جدی، طنز، احساسی و ... نیز تبعات خود را دارد و سبب دوری و گمراهی و سیاهی دل می‌گردد. وقتی کسی می‌گوید: «خدای شما!» یا به هیچ خدایی معتقد نیست و به گمان خودش طعنه می‌زند و تمسخر می‌کند! و یا به چند خدا [خدای شما، خدای ما، خدای آنها، خدای دیگران و ...] معتقد است که آن هم شرک است.

پس، او کدام خدا را می‌خواند که انتظار نزدیکی و استجابت هم دارد!؟

**ب -** یکی به دیگری گفت: «چرا این خدای شما جواب من را نمی‌دهد؟!»، او نیز در پاسخ گفت: «خب، شما باید بروید خدای خودتان را بخوانید، شاید جواب دهد!». شاید این پاسخ، ابتدا نقضی و تند به نظر آید، اما ناگفته نماند که ریشه‌ی قرآنی هم دارد.

خدا با هیچ یک از بندگانش، خویشاوندی، تعارف، روی دربایستی، شوخی و بازی ندارد و هیچ گونه شرکی را نمی‌پذیرد. از این رو می‌فرماید: «اگر قبول ندارید که من رب العالمین هستم، بروید خدایان خودتان را بخوانید، که هیچ کدام نمی‌شنوند؛ و اگر بشنوند نیز پاسخ شما را نمی‌دهند».

« **إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ** »  
(فاطر، ۲۴)

**ترجمه:** اگر آنها را بخوانید، دعای شما را نمی‌شنوند، و اگر [فرضاً موجود زنده باشند و] بشنوند اجابت‌تان نمی‌کنند، و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند و [هیچ کس] چون [خدای] آگاه، تو را خبردار نمی‌کند.  
**پروردگار عالمیان:**

پس حتی به شوخی، یا در حالت احساسی نیز نباید سخن مشرکانه‌ای به زبان آورد، چه رسد به این که واقعاً اندیشه و اعتقادی مشرکانه شود!

چرا انسان باید به رب‌های متعدد و کثیر اعتقاد داشته باشد؟ رب قدرت، رب شهوت، رب مقام، رب میز، رب روزی و...؟! آیا اعتقاد و بندگی رب واحد که رب العالمین است و جز او ربی نیست، بهتر نمی‌باشد. حضرت یوسف علیها السلام به آن دو هم سلولی خود همین را گفت:

« **يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ** » (یوسف علیه السلام، ۳۹)

**ترجمه:** ای دو یار زندانی من، آیا خدایان متعدد و پراکنده بهترند، یا خدای یکتای غالب و چیره (بر جهان هستی) \* - رب، یعنی صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور و خداوند متعال، رب العالمین است. چنین نیست که رب مؤمنین و پاکان خدایی باشد و رب غیر مؤمنین و ناپاکان، خدای دیگری باشد. از این رو تمامی انسان‌ها را خطاب قرار داده و می‌فرماید:

« **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** » (البقره، ۲۱)

**ترجمه:** ای مردم، پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفریده پرستش کنید، باشد که پروا پیشه شوید.

\* - وقتی پیامبر اعظم، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله، که اشرف و اکمل مخلوقات است، با کفار و مشرکین بحث و حتی جدل احسن می‌کند، خداوند متعال به او امر می‌کند که بگو «او رب من و رب شماست»، یعنی دوئیت و کثرتی در ربوبیت وجود ندارد.

« **قُلْ أَنَحْنُ جُؤُنَّا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ** » (البقره، ۱۳۹)

**ترجمه:** بگو: آیا در (کار) خدا با ما محاجه و گفتگو دارید؟! در حالی که او پروردگار ما و شماست و عمل‌های ما از آن ما و عمل‌های شما از آن شماست و ما برای او اخلاص می‌ورزیم.

### محبت و توجه به او به گناه کاران:

بدیهی است که پروردگار عالم، خداوند رحمان و رحیم، تمامی بندگان را دوست دارد و این بندگان هستند که به دشمنی با خدای خودشان بر می خیزند. از این رو به پیامبر رحمتش فرمود که به این بندگان بسیار گناه کار من بگو که از رحمت ناامید نشوید و برگردید که همه گناهان را یکجا می بخشم:

« قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ »  
(الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو: «ای بندگان من - که بر خویشتن زیاده روی روا داشته‌اید - از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را (یکجا) می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.

### محبت، رابطه‌ای دو سویه است:

نمی‌شود انسان به دوست یا محبوبش بگوید که من نه تنها هیچ توجهی به تو ندارم، نه تنها خیانت می‌کنم، نه تنها محبت‌ام را به غیر تو اختصاص می‌دهم، نه تنها با تو لجبازی و دشمنی می‌کنم...، اما تو هم چنان من را دوست داشته باش!

البته خداوند رحمان، رحیم، رؤوف و سریع‌الرضا، آن قدر مهربانی دارد که می‌گوید: تو هر طوری که باشی، باز هم من دوستت دارم که هم به تو زمان می‌دهم و هم راه بازگشتت را باز می‌گذارم، اما بدان که روزی فرصت بازگشت تو تمام خواهد شد و آن وقت در حال دشمنی با من، به سوی من بر می‌گردد؛ آن وقت نه تنها دوستت ندارم، بلکه اصلاً با تو حرف هم نمی‌زنم. شاید حتی از تو سؤالی هم نکنم که فرصت پاسخ و توجیه داشته باشی، اصلاً نگاهت هم نمی‌کنم، چرا که تو مرا به کمترین‌ها فروختی!

« إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُرَكِّبُهُمْ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » (آل عمران، ۷۷)

ترجمه: کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، و به ایشان (با نظر رحمت و لطف) نمی‌نگرد، و پاکشان نمی‌گرداند، و عذابی دردناک خواهند داشت.

### دوست داشتنی باش:

بینیم که مولایمان، امیرالمؤمنین، مولی‌الموحدين، امام علی علیه السلام، چگونه با محبوب خود راز و نیاز می‌کند؟  
« إلهي كفى بي عزاً أن أكون لك عبداً و كفى بي فحراً أن تكون لي رباً إلهي أنت لي كما أحب فوفقتني لما تحب »  
(بحار الانوار ج ۹۱، ص ۹۴)

**ترجمه:** خدایا این فخر مرا بس که خدایی چون تو دارم ؛ تو آن گونه‌ای که من دوست دارم پس مرا هم آن گونه گردان که تو دوست داری.

هر عاشقی، نگاه می‌کند که معشوق چه را دوست دارد و چه را دوست ندارد. محبوب و عاشق حقیقی که ربّ من، ربّ شما و ربّ العالمین است، فرمود: کفار، مشرکین، منافقین، ظالمین، مستکبرین، مجرمین، دروغ‌گویان و مسخره‌کنندگان را دوست ندارم.

پس این ماییم که باید سعی کنیم، دوست داشتنی باشیم و اگر خدایی ناکرده دچار غفلت و فراموشی یار کردیم، قلب‌مان سیاه شد و یا مرتکب گناه شدیم، زود برگردیم، نه این که شاخ و شانه هم بکشیم و اظهار گله‌مندی از خدا هم بنماییم!

\*\*\*



## حقوق و احکام - دی ۱۳۹۴

آیا رفتن به کلاس رقص گناه دارد؟ ۲. آیا گوش دادن به موسیقی حرام است؟ ۳. آیا رفتن به کلاس موسیقی گناه دارد؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات / ایکس - شبهه:

خداوند متعال به شما نظر لطف دارد که نگران حلال و حرام هستید. اما قبل از حلال و حرام، توجه و دقت داشته باشید که این عمر شریف، گرانقدر و کوتاه را در امور بی فایده مصرف ننمایید. انسان عاقل و حکیم، قبل از هر کاری، به ضرورت و فواید یا مضرات دراز مدت و کوتاه مدت آن فکر می کند.

### حلال یا حرام؟

پیش از این توضیح داده شد که مطلق رقص، مطلق موسیقی و حتی مطلق آواز حرام نیست، بلکه رقص حرام (مثلاً مقابل نامحرم) - موسیقی حرام (که به آن طرب گفته می شود) و آواز حرام (که به آن غنا گفته می شود)، حرام است.

اگر در بخش جستجو در سایت، کلمات مرتبطی چون موسیقی یا آواز را درج و کلیک نمایید، مطالب مشروحي در اختیارتان قرار می گیرد. اما به طور کلی سعی کنید کارهایی انجام دهید که سبب رشد و تکامل شما و نزدیکی بیشترتان به خداوندِ معبود، محبوب و معشوق حقیقی شود. کارهایی که سبب رسیدن سعادت دنیا و آخرت گردد. اگر این کارها کمالی می افزود، حتماً به آنها توصیه می شد.

### محاسبه:

از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و هم چنین امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا وَ زُنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُزُنُوا وَ تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ». (وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۶، ص ۹۹)

ترجمه: پیش از آنکه به حساب شما برسند خود به حساب خویش برسید، و قبل از آنکه مورد سنجش قرار گیرید خویشتان را بسنجید، و خود را برای رستاخیز بزرگ آماده کنید.

### مقام معظم رهبری:

« چه خوب است که انسان - در هر مرتبه و در هر شغلی - وقتی به پشت سر خود نگاه می‌کند، در یک محاسبه‌ی دقیق و سختگیرانه و بدون مسامحه، فهرستی از کارهایی را مشاهده کند که قابل ارائه‌ی به پیشگاه الهی است. » (۱۳۸۶/۳/۸)

کافیست که انسان پس از رفتن به کلاس رقص، یا رقصیدن، یا گوش کردن موسیقی و آواز حرام، ساعتی نیز برای محاسبه با خود خلوت کند، آن چه کرده را مانند فیلم از نظرش بگذارند و به دور از خودفریبی، از خود بپرسد که امروز چه کردم و چرا؟ امروز چه کمالی به خود افزودم؟

بگوید: ساعتی این بدن را متناسب با نوایی که می‌شنیدم، تکان دادم - صداهای ابزار و آلاتی را به گوش خود وارد کردم و احیاناً کمی هم از گلو و زبان مبارک، صداهایی به نام "آواز" خارج کردم! خب که چه؟ حاصل چه شد؟ چه اثری بر روح و روانم داشت؟ چه فایده‌ای را برایم باقی گذاشت و ماندگار کرد؟!

### بعد بپرسد که آیا مخاطب داشتم یا نداشتم؟

با خود بگوید: اگر مخاطب داشتم، بیننده و شنونده داشتم، چه نمره‌ای به من داد؟ و آیا من به خاطر خوشایند و نمره‌ی او این رفتارها و اطوارها را درآوردم؟! خب چرا؟! او اگر خوشش آمده باشد، لحظاتی از من لذت برد، من چه؟! و اگر مخاطب نداشتم، خوب برای چه چنین کردم و چه فایده‌ی شخصی بردم؟

و بعد با خود بگوید: اگر یک یا هزاران مخاطب داشتم، باید یکی به آنها اضافه کنم که آن هم خدای علیم، حکیم و محبوب من است که مرا برای این کارها خلق نکرده است:

« أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا حَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » (المجادلة، ۷)

**ترجمه:** آیا ندیده‌ای - ندانسته‌ای - که خدا آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است می‌داند؟ راز گفتن هیچ سه تنی نیست مگر آنکه او چهارم ایشان است، و نه هیچ پنج تنی مگر آنکه او ششم ایشان باشد و نه کمتر از آن و نه بیشتر از آن مگر آنکه او با آنهاست هر جا که باشند، سپس در روز رستاخیز آنان را بدانچه کرده‌اند آگاه می‌کند، که خدا به همه چیز داناست.

\*- اگر خود را فقط در منظر مردم و یا مقابل آینه ببینیم، بلکه همیشه و در همه حال، خود را در محضر خدا ببینیم و او را دوست داشته باشیم و شاکر از نعماتی که به ما ارزانی داشته باشیم، نه تنها گناه نمی‌کنیم، بلکه به "عمل صالح" روی می‌آوریم. و بدیهی است تشخیص این که آیا رقص، موسیقی و آواز (حتی اگر از نوع حرامش نباشد - که خیلی سخت و بعید است)، عمل صالح است یا خیر؟ کار دشواری نمی‌باشد.



## اعتقادی

متأسفانه هرچو تلاش می‌کنم که بفهمم چه جوری اثمه (ع) و پیامبران معصومانند یعنی مصون از هرگناه و خطا و اشتباه هستن؟ نمیتوم متوجه بشم و اینکه بالاخره به چیزی خدا به اوها داده که به آدمهای عادی نداده، پس ارزش نیست که گناه یا خطا و اشتباه نکنن، یعنی آگه خدا به من هم اون قدرت رو می‌داد، شاید می‌تونستم مصون از گناه و اشتباه باشم.

## پایگاه پاسخگویی به سوالات و شبهات (ایکس - شبه):

اولین شرط برای فهم و درک هر مطلب و مقوله‌ای این است که انسان بتواند موضوعات را در ذهن خود تفکیک کند و سپس هر یک را مستقلاً مورد مطالعه، تفکر و تأمل قرار دهد، هر چند که از جمع مطالعات، معلومات دیگری نیز برای او مکشوف گردد.

دقت فرمایید که در همین سؤال فوق، چند مطلب مستقل با یک دیگر جمع شده‌اند؛ از این که چه جوری عصمت ممکن است مطرح شده تا بی‌ارزش بودن کار معصوم تا مقوله‌ی «من و شاید من»! خب هر کدام یک بحث مستقل است و پاسخ خود را می‌طلبد.

**الف -** عصمت در لغت به پرده یا سپری گفته می‌شود که از انسان حفاظت می‌کند و او را از خطا باز می‌دارد و یا به ریسمانی گفته می‌شود که اتصال به آن، سبب بازدارندگی انسان از لغزش می‌گردد.

این معنای عام، اختصاصی به اشخاص معصوم ندارد، بلکه در مورد همگان صادق است، چنان که در دعای کمیل می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ - خدایا! بیامرز برای من آن گناهایی را که پرده‌های حرمت (و حفاظت) مرا می‌درد».

**ب -** در این معنای کلی، [صرف نظر از مصادیق، "عِصْمَ"]، سپر حفاظتی و حمایتی منظور است که اسباب و ابزار گوناگونی دارد. چنان که علم می‌تواند سبب عصمت (محافظت و حمایت) گردد، یا هر سپر متناسب با هر بلایی می‌تواند حفاظت و حمایت کند؛ چنان که در قرآن کریم، یکبار به در مورد عموم (مصون داشتن از اراده الهی) این معنا در وجه سلبی اش به کار رفته است و یک بار در مورد شخص رسول اکرم صلوات الله علیه و آله (مصون داشتن خدا از گزند مردم کافر) به کار رفته است.

عام: «قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (الأحزاب، ۱۷)



**ترجمه:** بگو چه کسی می‌تواند در برابر خدا از شما حمایت کند، اگر او بخواهد برای شما بد بیاورد یا بخواهد شما را رحمت کند و غیر از خدا برای خود یار و یآوری نخواهند یافت.

**خاص:** « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ » (المائدة، ۶۷)

**ترجمه:** ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد آری خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

### آیه تطهیر:

در مورد عصمت پیامبر اکرم و اهل بیت او صلوات الله عليهم اجمعین، به آیه‌ی تطهیر استناد می‌گردد که فرمود: «... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا - جز این نیست که خداوند می‌خواهد (اراده کرده است) از شما اهل بیت (پیامبر) هر گونه پلیدی (در عقاید و اخلاق و اعمال) را بزدايد و شما را به همه ابعاد پاکی پاکیزه گرداند / الأحزاب، ۳۳»

پس بی‌تردید ایشان و اهل بیت ایشان عليهم السلام، همگی اهل عصمت هستند.

### امتیاز ویژه:

بدیهی است این سؤال به ذهن‌ها خطور می‌نماید که چرا خداوند متعال این امتیاز ویژه را به سایر بندگان خود عطا ننمود. اما واقعیت این است که چنین نیست، بلکه به همگان عطا نموده است.

در آیه فوق به واژگانی که با رنگ قرمز مشخص شده دقت نمایید و سپس آیه ذیل را در مورد دیگران (مجاهدان راه خدا) می‌باشد، مورد دقت قرار دهید:

« إِذْ يُعَشِّيكُمُ النَّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ » (الأنفال، ۱۲)

**ترجمه:** [به یاد آورید] هنگامی را که [خدا] خواب سبک آرامش‌بخشی که از جانب او بود بر شما مسلط ساخت، و از آسمان بارانی بر شما فرو ریزانید تا شما را با آن پاک گرداند، و وسوسه شیطان را از شما بزدايد و دل‌هایتان را محکم سازد و گام‌هایتان را بدان استوار دارد.

**نکته:** بدیهی است که مقصود از آب، صرفاً آب باران که با آن می‌شود شستو و طهارت انجام داد نمی‌باشد، چرا که آب باران، یا آب چاه، یا آب جاری و ...، فقط ظاهر را تمیز یا پاک می‌کند و به هیچ وجهی سبب "دور شدن رجز شیطان" - "ارتباط بین قلوب" و نیز "ثبات قدم" [که در آیه ذکر شده] نمی‌گردد.

### تفاوت:

پس تفاوت در چیست؟ آیا همگان (دست کم مؤمنین)، همگان بدان معنای خاص، اهل عصمت هستند؟ خیر، بلکه تفاوت اصلی در ظهور و تجلی اسمای الهی، در انسان‌ها، به تناسب ظرفیت وجودی و نیز تلاش و همت خودشان می‌باشد.

**توضیح:** انسان، تجلی و آینه‌ی اسما و صفات الهی می‌باشد، علیم، حکیم، قادر، متعال، معصوم، مؤمن، تواب، رحمان و ... همه اسمای کمالیه الهی می‌باشند، اما تناسب تجلی در هر کسی متفاوت است.

**مثال:**

\*- رحمت در هر انسانی [کم و بیش] وجود دارد، مگر آن که آنقدر شقی شود که دیگر هیچ رحمتی در او باقی نمانده باشد. بدیهی است که انسان هر چه موحدتر و مؤمن‌تر باشد، این رحمت در او تجلی بیشتری می‌یابد تا برسد به انسان کامل که می‌شود "رحمة للعالمین"؛ چنان که فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم / الأنبياء، ۱۰۷»؛ و هم چنین با تأسی به کلام معصوم (ع)، در زیارت امیرالمؤمنین، یا سایر امامان علیهم السلام، عرض می‌کنیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا كَلِمَةَ الرَّحْمَنِ - يَا - السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ الرَّحْمَنِ».

\*- تمامی انسان‌ها از علومی برخوردار هستند، اما می‌توانند از منبع وحی و یا علوم طبیعی (کتاب خلقت) نیز علوم بیشتری اخذ نمایند، اما هم ظرفیت‌ها متفاوت است و هم تلاش‌ها؛ پس این سیر کمالی تداوم دارد تا برسد به انسان کامل که می‌شود مظهر اتم علم الهی و می‌فرماید: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»

\*- بشیر و نذیر در اصل خداوند متعال است، اما او تجلی کرده است، پس هر انسان عاقل و عالمی، می‌تواند و باید که «مبشر و منذر» باشد و به دیگران درباره نتیجه‌ی رشد، کمال و خوبی بشارت دهد و از عواقب سوء ضعف و بدی، بترساند و انذار دهد؛ اما این تجلی شدت و ضعف مرتبه دارد تا برسد به انسان کامل که او را بشیر و نذیر برای همه جهانیان قرار داده است. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا - و تو را جز بشارتگر و بیم‌دهنده نفرستادیم / الفرقان، ۶۵»

\*- و همین‌طور است سایر اسما و صفات کمالیه الهی.

### چرا به آنان بیشتر داده شده است؟

حال ممکن است سؤال شود که چرا یک عده‌ی خاص، مظهر اتم اسماء و صفات کمالیه شدند و چرا دیگران نشدند؟!

پاسخ این است که:

**یک -** خداوند متعال، هیچ دو موجودی را مثل هم نیافریده است، بلکه هر موجودی را بر اساس علم، حکمت و مشیت خود، با ویژگی‌هایی عمومی یا خصوصی خلق نموده و در جایگاهی قرار داده است؛ لذا در قرآن کریم

تصریح دارد که نه تنها بعضی از انسان‌ها با بعضی دیگر متفاوت هستند، بلکه بعضی از انبیا نیز فضیلت‌های متفاوتی نسبت به بعضی دیگر دارند. چرا که قرار نیست در نظام آفرینش، همه عین هم باشند. کارگاه آفرینش یک مجموعه و نظام آفرینش یک چرخه است، نه یک موجود واحد.

**دو -** خداوند حکیم، به هر موجودی توانایی‌هایی داده و بر همان اساس برای او تکالیفی معین کرده است و می‌فرماید: «... لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا ... / خدا هیچ کس را جز [به قدر] آنچه به او داده است تکلیف نمی‌کند / الطلاق، ۷».

خداوند متعال از بنده، شما و دیگران نخواست که بار رسالت، یا امامت را بردوش بکشیم؛ نخواست تا امیرالمؤمنین، یا فاطمة الزهراء، یا امام حسن، امام حسین و امام زمان علیهم السلام شویم؛ لذا توانایی‌هایی به ما داده و به همان مقدار مکلف‌مان نموده است و توانایی‌هایی به آنان داده و به همان مقدار مکلف‌شان نموده است. چنان که در احکام نیز تمامی واجبات، بر همگان به یک شکل واجب نمی‌باشد، به عنوان مثال اگر کسی استطاعت ندارد، حج بر او واجب نیست، یا اگر کسی مسافر یا بیمار باشد، نماز کامل و روزه بر او واجب نیست که هیچ، حرام نیز می‌باشد و ... .

### ارزش و ضد ارزش:

هیچ نعمت و فضیلتی که خداوند متعال به اهل عصمت علیهم السلام و یا دیگران داده است، موجب سلب اختیار از آنان نمی‌گردد. پس ارزش، به همان اراده و اختیار بر می‌گردد. مگر آن مقداری از علم، حکمت و حتی عصمتی که خداوند متعال به ما، شما و دیگران داده است، سبب سلب اختیار از ما شده است؟!

پس ارزش به این است که اولاً انسان "نعیم" را بشناسد و نسبت به او شرک (خفی یا جلی) نوزد - ثانیاً "نعمت" را درک کند و قدر «اندازه، ارزش، کاربرد، فایده ...» آن را بفهمد و با اختیار خود، طبق اوامر و احکام الهی، نعمت را مورد بهره‌وری قرار دهد تا به رشد برسد - ثالثاً "شاکر" باشد، یعنی نعمت را درست و به جا استفاده کند و ضایع ننماید و البته به قلب و به زبان نیز شکر گوید.

**نکته:** شاکر بودن نیز از اسما و صفات کمالیه الهی است که در بندگان به تناسب ظرفیت وجودی و نیز تلاش خودشان متجلی می‌گردد. خداوند متعال در قرآن کریم فرمود که من شاکر هستم و اجر شما را نه تنها ضایع نمی‌کنم، بلکه به اضافه مزد، پاداش اضافه هم می‌دهم.

### نتیجه:

پس، شناخت مُنعم، توجه به او - شناخت نعمت و فضیلت - استفاده درست - شاکر بودن - اخلاص عمل و شرک نوزیدن - کسب و بهره‌وری از علوم و ...، همه فضیلت‌هایی است که خداوند متعال عطا نموده است، اما

هیچ کدام از انسان سلب اختیار نمی کند و کاربردشان اختیاری می باشد، چه برای معصوم علیه السلام، چه برای سایرین.

\*\*\*

آیا در قرآن آیه مبنی بر متوسل شدن به غیر خدا وجود دارد؟ (مثل امامان و صالحان) لطفا آیه و آیات را ذکر کنید. راستش بحث شدیدی بین بچه های دانشگاه درباره توسل جستن یا عدم توسل به غیر خدا درگرفت و همه دنبال آیه قرآن بودن. نه احادیث و روایات فقط آیه قرآن. کسی هم نتوانست با دلیل قانع کنه. ممنون میشم کمک کنید و با ذکر آگرایاتی هست راهنماییم کنید.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه در موضوع "توسل" مباحث بسیاری در این پایگاه درج گردیده است، که با نوشتن کلمه «توسل» در بخش جستجو کلیک روی آن قابل دسترس می باشد، اما به لحاظ اهمیت موضوع، یک بار دیگر به نکاتی کلی اشاره می گردد.

**الف -** اجازه دهید بحث را از آخر شروع کنیم، یعنی با ادعای غلط و منحرف کننده‌ی «فقط قرآن»! این یک فریبی برای القای اندیشه های وهابیت است، حال موضوعش فرقی نمی کند که چه باشد. کجای قرآن فرموده «فقط قرآن»، آنان که مرتب می گویند: «فقط قرآن» - خودشان به یک آیه استناد کنند که فرموده باشد «فقط قرآن»؛ در حالی که در آیات متعددی تصریح نموده که قرآن کریم به تنهایی نازل نشده است که به تنهایی کافی باشد.

**ب -** آورنده قرآن کریم نیز نه تنها نفرمود «فقط قرآن»، بلکه فرمود: «قرآن و عترتم دو ثقل هستند که هرگز از هم جدا نخواهند شد، تا پای حوض کوثر به من برسند».

**ج -** آنهایی که می گویند: «فقط قرآن = حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»، در واقع باید کتاب خدا را نیز کنار بگذارند، چرا که قرآن کریم به آنها نازل نشده است، بلکه "حدیث" پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله از کلام وحی می باشد. اوست که دریافت نمود و به دیگران ابلاغ نمود، پس با توسل به ایشان می توان قرآن کریم و کلام وحی را اخذ نمود.

**ج -** آنهایی که می گویند: «فقط قرآن = حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»، بر چه اساسی نماز صبح را دو رکعت، نماز ظهر و عصر را چهار رکعت اقامه می کنند، یا در مناسک حج هفت شوط طواف می کنند، یا ...، آیا در قرآن آمده است یا به خودشان وحی شده است؟!

\*\*\*- پس، قرآن بدون «سنت»، قرآن بدون پیامبر و اهل بیت علیهم السلام، قرآن بدون عترت، قرآن فقط به صورت نوشتاری که در چند صفحه بین دو جلد حبس شده است، نه تنها هدایت کننده نیست، بلکه گمراه کننده نیست هست، چرا که با کنار گذاشتن عالمان، معلمان و عاملان به قرآن کریم، خود قرآن کنار گذاشته می شود و از این پوسته، علیه خودش سوء استفاده می گردد؛ و این روش، محصولی جز اسلام صوفی و خوارجی،

یا وهابی و داعشی به بار نمی آورد؛ اگر چه آنان نیز قرآن بدون معلم و مفسر و حدیث ندارند، منتهی سران قومی (در گذشته و حال)، امریکا، انگلیس، فراماسون و صهیونیسم بین‌الملل برایشان حدیث می‌کنند. اینان می‌خواهند حال که مسلمانان از قرآن دست بر نمی‌دارند، قرآن برای‌شان گمراه‌کننده باشد، نه هدایت‌کننده. \*\*\*- مواجه با قرآن کریم، بدون عالمان، معلمان، عاملان و هادیان الهی، بزرگترین ظلم به قرآن کریم است، تجزیه قرآن است؛ و پویندگان این راه، ظالم‌ترین‌ها در حق قرآن کریم (اسلام و مسلمانان) هستند و نه تنها به واسطه (وسیله) این قرآن هدایت نمی‌شوند، بلکه بدتر گمراه می‌گردند:

« وَنُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا حَسَارًا » (الإسراء، ۸۲)

- و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم، و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

### توسل:

پیش از این بسیار توضیح داده شد که "توسل" یعنی وسیله جستن برای رسیدن به هدف".

**یک -** خداوند متعال، خود هدف است، پس هیچ‌گاه "وسیله" قرار نمی‌گیرد.

**دو -** همه توسلات [چه در راه حق و چه باطل]، برای رسیدن به هدف صورت می‌پذیرد.

**سه -** نه تنها توسل، اختصاصی به اسلام و تشیع ندارد، بلکه اساساً هیچ‌کس نمی‌تواند هیچ‌کاری را بدون توسل به وسایل مرتبطش به انجام رساند. حتی تبادل همین سؤال و پاسخ نیز با توسل به صدها (و اگر ریز شویم، میلیون‌ها و میلیارد‌ها) وسیله انجام شده است. وسایلی چون رایانه، کی‌برد، اینترنت، وب‌ها و صفحات مرتبط، تمامی امکانات الکترونیکی و الکترونیکی در سطح جهان، ... و بالاخره سؤال‌کننده و پاسخ‌دهنده که هر دو متوسلین به این امکانات و ابزار هستند.

**\* -** در جایی که حتی ارتباط بین دو نفر، بدون توسل مستقیم و غیر مستقیم به میلیون‌ها وسیله و واسطه انجام نمی‌گیرد، چطور نوبت به ارتباط با خدا و تقرب به سوی او که می‌رسد، مدعی کنار گذاشتن وسایل و واسطه‌ها (توسل) شده و می‌گویند: «فقط قرآن»؟! در حالی که همین قرآن نیز با میلیون‌ها واسطه به دست آنان رسیده است و فهم و انجام اوامر الهی نیز میلیون‌ها میلیون، واسطه و وسیله دارد. مگر دست کم به خطاطی (یا تایپ)، نویسنده، مصحح، لیتوگرافی، چاپ، کاغذ، صحافی و هزاران نفر برای انجام این کار متوسل نمی‌شوند تا قرآن چاپ شود؟!!

\*\*\*- از این رو خطاب به آنان که ایمان آورده‌اند، فرمود که برای تقرب به او "وسیله" بچویند؛ پس چون خطاب به مؤمنین فرمود، "توسل" از نشانه‌ها و وظایف "مؤمنین" می‌باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۳۵)

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خداوند پروا کنید و (برای تقرب) به سوی او (از مقرّبان درگاهش و از عمل‌های صالح) وسیله بجوئید و در راه او جهاد کنید، شاید رستگار گردید.

### وسایل:

برای مؤمنی که معتقد به «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» می‌باشد، جز خداوند متعال، هر کسی، هر چیزی و هر عملی وسیله است و نه هدف. خود قرآن کریم نیز یک وسیله است، نماز، روزه، حج و سایر عبادات نیز وسیله کمال و تقرب هستند، انفاق، صدقه، صله ارحام ... و حتی جهاد و جنگ نیز همگی وسیله هستند و هیچ کدام هدف نمی‌باشند، حال چه اصراری دارند و چه هدفی را تعقیب می‌کنند که می‌خواهند به هر بهانه و توجیهی که شده، بین مسلمانان، قرآن و پیامبر اکرم و عترش علیهم السلام، فاصله و جدایی بیاندازند؟!

\*\*\*

۱- اهمیت تسبیح خداوند در چیست و چرا یکی از بیشترین ادکاری که در نماز به جا می‌آوریم "سبحان الله" می‌باشد؟ ۲. آیا در ذهن می‌توانیم هنگام نماز ذکر رکوع را اینگونه معنی کنیم: ای خدای بزرگ من تو پاک و منزّه هستی و من از تو سپاسگزارم؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

۱- نه فقط در نماز، بلکه تمام عبودیت، تسبیح پروردگار عالم است. ۲- از مصادیق تسبیح همین است که در ذهن، خیال، تصور و ... نیز از بندگی خارج نشویم. هر جمله‌ای، معنا و مفهوم خودش را دارد، پس چه ضرورتی و نیازی هست که ما از خودمان و در ذهنمان، جمله‌ی دیگری بسازیم، یا به گونه‌ای دیگر معنا کنیم؟! اگر توجه کنیم که اساساً «تسبیح» خداوند متعال یعنی چه؟ بیشتر معلوم می‌شود که چرا در نماز یا سایر ادکار، اهمیت ویژه‌ای به تسبیح داده شده است.

**الف -** "تسبیح"، در لغت به معنای منزّه، بری و پاک دانستن خداوند متعال، از هر گونه نقص، کاستی، نیاز، شرک ... و کلیه اوصاف مخلوقات و یا مناسب با آنها می‌باشد. اما دامنه‌ی "تسبیح" بسیار وسیع‌تر از این حدی است که در تعاریف و با کلمات بیان می‌شود؛ لذا نه تنها شدت و ضعف مرتبه دارد، بلکه در تسبیح خداوند متعال توسط انسان، تنزیه از انواع و اقسام مُدرکات را نیز شامل می‌گردد. او حتی محدود به ادراکات عقلی نیست و "اکبر" از آنهاست، منتهی هر عاقلی به تناسب ظرفیت عقل خود می‌شناسد.

**ب -** اولین مُدرکات انسان، محسوسات اوست و محسوس هر آن چیزی است که با حواس پنج‌گانه قابل درک باشد؛ و خداوند متعال، منزّه (سبحان) از آن است که به حواس درک گردد.

**ج -** پس از محسوسات، نوبت به کار "ذهن"، و فعالیت قوای توهم، تخیل و تصور می‌رسد. لذا نه تنها تمامی محسوسات در قوای ذهنی صورت‌گیری و تصور می‌شوند، بلکه اغلب معانی و مفاهیم «مانند: علم، قدرت، جمال، جلال، عظمت و...» نیز صورت‌گیری می‌شوند.

انسان، صورت‌هایی را در مُدرکات حسی درک می‌کند، اما می‌تواند در ذهن خود با انتزاع از آنها، و تجزیه و ترکیب‌های گوناگون، صورت‌گیری‌هایی کند که هیچ واقعیت خارجی نیز ندارند.

به عنوان مثال: آدمی می‌بیند که خودش دو دست دارد، هر دستش پنج انگشت دارد - گوییل و هزارپا را هم می‌بیند، پس می‌تواند آدم یا موجودی را تخیل و تصور کند که صد برابر گوییل است، صد کله دارد، هزار دست دارد و هر دستش نیز هزاران انگشت دارد. و خداوند متعال، منزّه (سبحان) از این صورت‌گیری‌های ذهنی می‌باشد.

**د -** در معانی نیز همین‌طور است. به عنوان مثال: وقتی گفته شود: «قدرت و قادر»، انسان می‌تواند تمامی قدرت‌های دنیا، از قدرت یک حشره گرفته، تا قدرت جاذبه‌ی سیاه‌چاله‌ها را در نظر بگیرد و فرض کند که "قدرت محض یا مطلق" چیزی بیشتر از همه اینهاست.

در چنین حالتی، او قدرت خداوند را مثل و مانند همین نیروها گمان کرده، منتهی ابعاد بزرگتری به آن داده است؛ و خداوند متعال، منزّه (سبحان) از این تخیلات و گمان‌ها می‌باشد.

### ریشه انحراف و شرک:

پس، ریشه انحرافات فکری و ذهنی که در نهایت به شرک یا کفر می‌انجامد، از همین صورت‌گیری‌ها و تخیل‌ها و توهمات می‌باشد. چه برای آن کسی که با دست خودش مجسمه‌ای را می‌سازد و می‌گوید: «این إله و معبود من است» - چه برای کسی که طاغوت یا فرعون زمان را گردن می‌نهد و می‌گوید: «این ربّ من است»؛ و چه برای کسی که گمان دارد منکر تمامی این إله‌های دروغین است و بسیار روشنفکر و دانشمند می‌باشد، اما نفس خود را إله گرفته، بنده‌ی اومانیسم و دیگر ایسم‌ها شده، یا به بهانه علمی که به دست نیاورده، مدعی می‌شود که انرژی یا ماده‌ی اولیه خیالی و...، **خالق عالم هستی** می‌باشد، اینها همه تصورات، و ظن‌ها «گمان»‌هایی می‌باشد که حقیقت، واقعیت خارجی، و بالتبع بینه‌ی (دلیل و گواه) عقلی و علمی ندارند:

« وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ » (یونس، ۳۶)

**ترجمه:** و بیشتر آنها (در اعتقاداتشان) جز از ظنّ و گمان پیروی نمی‌کنند، با آنکه بی‌تردید (ظنّ و) گمان از هیچ حقیّی بی‌نیاز نمی‌سازد (جایگزین حقیقت نمی‌گردد)، همانا خداوند به آنچه می‌کنند داناست.

**تسبیح خدا:**

تسبیح خدا، یعنی منزّه و بری دانستن او از تمامی از این ظن‌ها، گمان‌ها، توهمات، تخیلات، تصورات و هر توصیف واقعی و ذهنی دیگری که برای مخلوقات و مصنوعات (واقعی یا خیالی) می‌شود.

چند مثال:

\*- برخی از ادیان الهی (مانند یهود و نصارا) و یا حتی مشرکین، قائل شدند که خداوند متعال فرزند دارد؛ پس فرمود:

« وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانُتُونَ » (البقره، ۱۱۶)

ترجمه: و گفتند: «خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده است.» او منزّه است. بلکه هر چه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست، [و] همه فرمانپذیر اویند.

\*- برخی دیگر چنین گمان و خیال کردند که خداوند متعال در امر خلقت، ربوبیت و ... شریک دارد و یا از سوی خود برای او شریک تراشیدند! پس فرمود:

« وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَفُوا لَهُ بَيِّنَاتٍ بَعِيرٍ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ » (الأنعام، ۱۰۰)

ترجمه: و (مشرکان) برای خدا شریکانی از جن قرار دادند در حالی که آنها را خدا آفریده (و مخلوق ممکن نیست شریک ربوبیت خالق باشد) و برای او به جهل و نادانی پسران و دخترانی تراشیدند! منزّه است خدا و برتری دارد از آنچه آنان توصیف می‌کنند.

\*- برخی دیگر [چه مشرکین، چه ادیان و چه حتی مذاهب یا فرقه‌هایی در اسلام]، از خدا "وصف" و توصیفی می‌دهند که توصیف انتزاعی از مخلوقات است و گاه حتی بسیار شرم‌آور است و اگر کسی از خودشان چنین "وصفی" دهد، برآشفته می‌گردند.

یکی می‌گوید: خدا زاییده شد (مسیحیت)! دیگری می‌گوید: به شکل پیرمردی با موهای سپید و در حالی که از کارش پشیمان بود به زمین آمد (یهودیت)! - و دیگری برای او اعضا و جوارح قایل شد (ابن تیمیه و ...)! - و همه این فرقه‌ها برایش "آمد و شد" جسمی قایل شدند! - برخی دیگر او را جباری دانستند که هیچ اختیاری نداده است؛ - بالتبع برخی گناهان و مفساد خود را به گردن او انداختند؛ - برخی دیگر گفتند: عالم و بشر را خلق و رها کرده است! - برخی دیگر قایل شدند که به انسان اختیار محض داد و کنار کشید! - برخی گفتند: امر هدایت را به خودمان واگذار کرد! - برخی گفتند: مانند نشستن یک سلطان، روی عرشی بر کرسی نشسته است و ... (!؟) پس فرمود که از تمامی این توصیفات شما منزّه است:

« سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يُصِفُونَ » (الزخرف، ۸۲)

ترجمه: منزّه است پروردگار آسمان‌ها و زمین، [و] پروردگار عرش، از آنچه آنها توصیف می‌کنند.

نماز:



نماز، ستون دین است، نماز معراج مؤمن است؛ پس نماز کامل‌ترین شکل حضور در محضر الله جلّ جلاله، و کامل‌ترین گفتگو با ربّ العالمین می‌باشد [لذا خود دیکته نمود که چه کنید و چه بگویید]. نمازگزار باید بداند که مقابل چه مقامی ایستاده است؟ شاید در یک کلمه بگوید: «در محضر خدا خدا»، اما خدای او کدام خداست؟! خدایی پدر - خدایی زاینده - خدایی پیرمرد - خدایی دارای جسم - خدایی شبیه مخلوقات، اما بزرگتر - خدایی شریک‌دار - خدایی که مثل و مانند بزرگتر یا کوچکتر هم دارد - خدایی که در وهم و خیال تصور شده - خدایی که کمالاتش (علم، حکمت، جمال، جلال، رحمت، غضب...) به شکلی که در مخلوقات می‌باشد، تعریف و توصیف می‌گردد؟ یا خدایی که از تمامی این توصیفات منزّه است.

### الله اکبر:

تکبیر (الله اکبر) - تهلل (لا إله إلا الله) و تحمید (الحمد لله) نیز خود "تسیح" (سبحان الله) هستند.

### روایتی ژرف و زیبا:

\* - شخصی نزد امام صادق علیه السلام می‌گوید: "الله اکبر" (خدا بزرگ‌تر است)؛ امام از ایشان می‌پرسد خدا از چه چیز بزرگ‌تر است؟ و وی در پاسخ می‌گوید: از همه چیز! امام به آن مرد می‌فرماید: که خدا را محدود ساختی، آن مرد پرسید: چگونه بگویم؟ امام در پاسخ می‌فرماید که بگو: «قُلْ اللهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» خدا بزرگ‌تر از آن است که در وصف آید. (اصول کافی ج ۱ ص ۱۱۷)

توضیح: [اگر ذهنی هزاران هزار شیء بزرگ را متصور شود و سپس بگوید: «آن یکی از همه اینها بزرگ‌تر است، نه تنها آن یکی را نیز مثل بقیه دیده، بلکه برایش ابعاد نیز قایل شده است. بدیهی است که اندازه‌ای، هر چقدر هم بزرگ باشد، باز هم محدود می‌باشد].

\* - جمیع گوید که امام صادق علیه السلام از من پرسیدند: «معنای الله اکبر چیست؟»؛ عرض کردم: یعنی خدا بزرگ‌تر از همه چیز است، ایشان فرمودند مگر آن‌جا چیزی بوده که بزرگ‌تر از آن باشد؟ عرض کردم پس معنایش چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: «الله أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» خدا بزرگ‌تر از آن است که وصف شود. (همان) - [این یعنی تسیح].

\* - اگر توجه کرده باشیم، آن‌گاه که امام سجاد علیه السلام در بارگاه یزید ملعون آغاز سخن نمودند و مخاطبین برآشفتنند و یزید برای قطع کردن سخنان ایشان گفت تا مؤذن، اذان بگوید، همین‌که آغاز کرد و گفت «الله اکبر»، امام تفسیر نمود و افزود: «الله أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ».

\*\*\* - پس، اذعان به این‌که خدا بزرگ‌تر از آن است که به وصف درآید، منزّه است از هر وصفی که درباره او بکنند، این اوصاف به او راه ندارد و...، همه همان تسیح پروردگار عالم می‌باشد.

مؤمنین، حتی اگر رسول الله و اهل عصمت علیهم السلام باشند، در واقعیت معراجی و یا در نماز به معراج روند، پرده‌ها از مقابل شهودشان کنار رود و همه حقایق عالم هستی را ببینند، عالمانه‌تر و عارفانه‌تر گواهی خواهند داد که «سُبْحَانَ اللَّهِ».

دیگران نیز اوج اخلاص و عبودیت‌شان در "تسبیح" خداوند متعال متجلی می‌گردد که نماز نمود و تجلی این اخلاص و عبودیت می‌باشد.

«سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»

**ترجمه:** خداوند متعال، پاک و منزّه است، و ثنا مخصوص اوست، و نیست خدائی سزاوار پرستش مگر خداوند و او بزرگ‌تر است [از اینکه او را وصف کنند یا به وصف درآید].

\*\*\*

WWW.X-SHOBBHE



## قرآن مجید و حدیث - بهمن ۱۳۹۴

با توجه به اینکه تمام قرآن سخن مستقیم خود خدا نیست و بخشی شامل نقل قول‌ها می‌شود، چقدر از عقاید ما مسلمانان از بخش سخنان مستقیم خود خدا و چقدر از نقل قول‌های دیگران که در قرآن آمده گرفته شده است؟ آیا تمام قرآن می‌تواند منبع اخذ معارف و باور ما باشد، یا فقط حرف‌های مستقیم خدا می‌تواند؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

باز هم تکرار و تأکید می‌شود که اغلب این قبیل سؤالات و شبهات، به این خاطر در ذهن ایجاد شده (و یا دستمایه‌ی اشاعه شبهات قرار می‌گردد) که ابتدا یک تعریف یا معنای غلط به قرآن کریم حمل می‌شود و سپس سؤال یا شبهه بر همان اساس طرح می‌گردد!

**الف -** در همین سؤال، ابتدا یک حکم کلی داده شده مبنی بر این که « با توجه به اینکه تمام قرآن سخن مستقیم خود خدا نیست »، خب این یک حکم غلط است که البته در قالب سؤال، به اذهان القا می‌شود. و گاه مخاطب بدون توجه به این که تعریف یا حکم غلطی را قبول کرده، به دنبال پاسخ برای بقیه سؤال می‌رود!

**ب -** تمام قرآن کریم، "کلام الله" می‌باشد که به صورت وحی نازل شده است، حال خواه بحث از توحید و معاد داشته باشد، یا نقل تاریخی، یا اقوال دیگران و ...؛ پس اعتبار اقوال نیز به خاطر این است که کلام خداوند متعال بر آن تصریح نموده است.

### مثال‌ها:

اگر خداوند متعال فرمود: « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - بگو اوست خداوند یکتا / الاخلاص، ۱ »، کلام خداست، چنان که اگر فرمود: « إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ... - همانا ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم / النساء، ۱۰۵ »، کلام خداست. اگر فرمود: حضرات ابراهیم، موسی، عیسی، یوسف، صالح، هود و ... علیهم السلام به قوم‌شان چنین و چنان گفتند، کلام خداست، هم چنان که اگر فرمود: ابلیس، فرعون، هامان، قوم لوط و ... چنین و چنان گفتند، باز هم کلام خداست، چنان که اگر مثالی از مگس و پشه آورده شده نیز کلام خداست.

### اعتقادات و باورها:

پس، اگر کسی به خدا، اسلام و قرآن ایمان آورده است، می داند که تمام قرآن کریم، کلام الله و وحی نازلہی اوست که به واسطه پیامبر عظیم الشان، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله، ابلاغ و تعلیم (تفسیر، تأویل، شرح و تبیین) شده است. پس به بیان و کلام ایشان، همانقدر اعتقاد و باور وجود دارد که به وحی منزل وجود دارد، چنان که وحی را نیز ایشان ابلاغ نمودند، پس این مجموعه مبانی اعتقادات ما مسلمانان می باشد.

### تفکیک و تجزیه:

تمامی مسلمانان، به ویژه جوانان و حتی محققین بی غرض در قرآن کریم، دقت داشته باشند که از همان صدر اسلام، تلاش گسترده‌ای صورت گرفت که به نوعی قرآن کریم تفکیک، تجزیه و مثلثه شود! سعی بسیاری شد که نگاه و رجوع مسلمانان و پژوهشگران به قرآن کریم، نادرست و ناقص باشد، تا فایده نبرند. مواجهه با قرآن کریم، عادلانه نباشد، ظالمانه باشد، تا اثر معکوس بگذارد.

« وَنُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا » (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم، و [لی] ستمگران را جز زیان نمی افزاید.

\*- روش‌های به کار گرفته شده، متفاوت بوده و هست. یک روش این بود که از همان آغاز عصر پس از رحلت گفتند: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»، یعنی کتاب خدا برای ما کافیست و نیازی به سنت نبوی یا امامی که عالم به قرآن کریم باشد نداریم! خودمان می خوانیم و خودمان می فهمیم! حتی در دوره‌ای نقل حدیث چنان ممنوع شد که اگر کسی حدیثی نقل می کرد، به شدت مجازات می شد!

این روش، هنوز هم ادامه دارد و آن چه در انکار سنت، حدیث یا تفسیر و تأویل می گویند، همه در همان راستا و تکرار همان شعار غلط و منحرف کننده می باشد.

\*- از روش‌های دیگر (که تعلیم کفار و یهود می باشد) این بوده و هست که پس از ایجاد جدایی بین قرآن و آورنده و معلمان حقیقی قرآن کریم، بین آیات نیز جدایی بیاندازند. مثلاً بگویند: این حرف خداست، این حرف رسول است، این حرف وحی است و آن یکی نیست. چنان که امروزه نیز برخی از مدعیان روشنفکری معاصر و به اصطلاح «قرائت جدیدی» ها، همان معنا و روش را با ادبیات جدید پیگیری و القاء می کنند.

\*- روش دیگر، حتی ایجاد اختلاف بین خدا و رسولش، یا رسولان با یک دیگر می باشد، در حالی که خداوند متعال اطاعت از خویش را در اطاعت از رسولش بیان نمود و هر دو را مترادف یک دیگر بیان نمود، مانند: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» - خدا و رسول را فرمان برید، باشد که مشمول رحمت قرار گیرید / آل عمران، ۱۳۲»، اما سعی کفار همیشه بر این بوده که به نوعی بین خدا، رسول، کتاب، آیات گوناگون و ...، فاصله بیاندازند.

« إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا » (النساء، ۱۵۰)

ترجمه: کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند، و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند، و می‌گویند: «ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم» و می‌خواهند میان این [دو] - ایمان به همه‌ی انبیا و آیات و یا کفر به همه]، راهی برای خود اختیار کنند.

« وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا » (النساء، ۱۵۰)

ترجمه: و کسانی که به خدا و فرستادگانش ایمان آوردند، و میان هیچ یک از آنان جدایی نیفکندند (همه را تصدیق کردند)، آنها ایند که (خدا) به زودی پاداششان را خواهد داد، و خداوند همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. **\*\*\*** اما نکته جالب و قابل توجه این است که خداوند متعال، خود در همین قرآن مجید، به تمامی این روش‌ها اشاره و تصریح کرده است تا دیگر جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نماند. از این رو هر گونه تفکیک، تجزیه، ایمان به بعضی آیات، کفر به بعضی آیات، نسبت دادن کلام الله به دیگران و ... را به شدت ممنوع و تقبیح نموده است.

\*\*\*

آیا آیه صد و هفده سوره بقره به آفرینش ناگهانی آسمان‌ها و زمین اشاره دارد؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مورد بحث، به شرح می‌باشد:

«وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانُونٌ \* بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » (البقره، ۱۱۶ و ۱۱۷)

ترجمه: و گفتند: «خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده است.» او منزّه است. بلکه هر چه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست، [و] همه فرمانپذیر اویند. \* [او] پدید آورنده آسمان‌ها و زمین [است]، و چون به کاری اراده فرماید، فقط می‌گوید: «[موجود] باش» پس [فوراً موجود] می‌شود.

**الف -** در آیه‌ی اول (۱۱۶) تصریح دارد که برخی از اهل کتاب یا دیگران، قایل به فرزند داشتن خداوند متعال شده‌اند، یعنی او را [به هر تعبیری که باشد]، "پدر" و دیگری را برای او "پسر" یا "دختر" قلمداد کرده‌اند. چنان که یهود و نصاری، انبیایی را پسران خدا دانستند و برخی دیگر نیز فرشتگان را دختران خداوند سبحان نامیدند!

**ب -** خداوند سبحان در این آیه و برخی از آیات دیگر تصریح دارد که این تصور و گمانی باطل و حتی افتزایی نابخشودنی به ساحت مقدس او می باشد؛ و بیان می دارد که هر چه در زمین و آسمانها وجود دارد، مخلوقات او هستند و نه احیاناً فرزندان، شرکا یا مشاوران او.

**ج -** "بدیع"، یعنی «پدید آورنده»، «نو پدیدار کننده»، یعنی همان آفریدگار.

**د -** معنای «بدیع» = نو پدیدار کننده، یعنی برای خلقت، نیازی به نقشه و الگو و مدل سابق و ... نداشته و ندارد [چرا که علیم، حکیم، قادر و فعال ما یشاء] می باشد و اساساً هیچ نوع نیازی به او راه ندارد.

**ه -** به کلمات «وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا» توجه کنیم. وقتی فرمود که «بدیع» می باشد، یعنی فعل او به تشبیه، الگوپذیری و تقلید صورت نمی گیرد و نیازی به اسباب ندارد؛ [هر چند که مخلوقات در سیر پیدایشها و تغییر و تحول خود، نیازمند به اسباب و علل دیگر باشند؛ و البته هر تحولی، خودش ابداع است، چون پیش از آن نبوده است]؛ پس هر گاه "قضای" او بر "امری" رانده شد، با یک فرمان "بود" می شود.

**و -** پس در این آیه بحثی از "ناگهانی" یا "تدریجی" مطرح نشده است، بلکه بحث از خالقیت او به نحو «ابداع» می باشد؛ و این که در "امر" او و برای او، تدریج وجود ندارد، چرا که تدریج مستلزم احاطه‌ی زمان و نیاز به می باشد.

**ز -** در عین حال شاهد تحولاتی در مخلوقات هستیم که به صورت تدریج صورت می پذیرند، مثل این که بذر به گیاهی کامل مبدل شود و یا نطفه به جنین و نوزاد مبدل گردد؛ اما تمامی این تدریجها، یک وجه غیر تدریجی هم دارند. پیدایش یا وجود یافتن، به "امر" الهی صورت می گیرد و مراحل خلقت نیز به "امر" او، در قالب زمان و مکان و مستلزماتی که مخلوق برای شدن به آن نیاز دارد صورت می پذیرد.

از این رو، اگر موضوع مورد مطالعه مربوط به عالم "امر" باشد، می فرماید:

« مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » (مریم، ۳۵)

**ترجمه:** خدا را نسزد که فرزندی برگیرد. منزّه است او چون کاری را اراده کند، همین قدر به آن می گوید: «موجود شو»، پس بی درنگ موجود می شود.

و هر گاه موضوع مورد مطالعه مربوط به عالم «خلق» باشد، به مراحل خلقت نیز (بعضاً) اشاره دارد، چنان که می فرماید:

« ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ » (المؤمنون، ۱۴)

**ترجمه:** آن گاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم، و آن گاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم، بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم، آن گاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

نکته: در عین حال، چه پدیدآوردن مربوط به «عالم امر» باشد و چه مربوط به «عالم خلق»، هر دو «خلقت» محسوب می‌گردند. چنان که پس از اشاره به چگونگی خلقت مادی بشر از نطفه، در مورد روح او نیز فرمود: «**خَلَقًا آخَرَ**»، یعنی یک خلقتی متفاوت؛ و در آیه دیگر فرمود که «بگو روح از "امر" پروردگار من است». یعنی چنین نیست که از چیز دیگری پدید آمده باشد، بلکه با «**يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**» پدید می‌آید.

### بحث علمی و فلسفی [(بیان اینکه هر موجودی بدیع الوجود است)]

علامه طباطبایی رحمه الله علیه (المیزان، ذیل آیه):

تجربه ثابت کرده، هر دو موجودی که فرض شود، هر چند در کلیات و حتی در خصوصیات متحد باشند، بطوری که در حس آدمی جدایی نداشته باشند، در عین حال يك جهت افتراق بین آن دو خواهد بود، و گر نه دو تا نمی‌شدند و اگر چشم عادی آن جهت افتراق را حس نکند، چشم مسلح به دوربین‌های قوی آن را می‌بیند. برهان فلسفی نیز این معنا را ایجاب می‌کند، زیرا وقتی دو چیز را فرض کردیم که دو تا هستند، اگر بهیچ وجه امتیازی خارج از ذاتشان نداشته باشند، لازمه‌اش این می‌شود که آن سبب کثرت و دوئیت، داخل در ذاتشان باشد نه خارج از آن، و در چنین صورت ذات صرفه و غیر مخلوطه فرض شده است، و ذات صرف نه دو تایی دارد و نه تکرار می‌پذیرد، در نتیجه چیزی را که ما دو تا و یا چند تا فرض کرده‌ایم، یکی می‌شود و این خلاف فرض ما است.

پس نتیجه می‌گیریم که هر موجودی از نظر ذات، مغایر با موجودی دیگر است و چون چنین است پس هر موجودی بدیع الوجود است، یعنی بدون اینکه قبل از خودش نظیری داشته باشد، و یا مانندی از آن معهود در نظر صانعش باشد وجود یافته، در نتیجه خدای سبحان مبتدع و بدیع السماوات و الارض است.

\*\*\*

در آیاتی آمده که قرآن کتابی است که با تمام جزئیات بیان شده است، وقتی که قرآن همه چی رو بیان کرده دیگر چه نیازی به احادیث داریم؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

تعطیل کردن حدیث و جدا کردن آن از قرآن (اسلام)، سیاستی است که بلافاصله پس از رحلت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله اتخاذ گردید و حتی چنان بر آن پافشاری شد که تا سال‌ها اگر کسی حدیثی نقل می‌کرد،

به مجازات‌ها شدید محکوم می‌گردید. جدا کردن قرآن کریم از حدیث، همان جدا کردن "کتاب الله" از "اهل بیت علیهم اسلام" می‌باشد که آورنده قرآن بر اتصال این دو تا قیامت بر آن تصریح و تأکید داشتند.

بارها متذکر شدیم که اغلب این سؤالات و شبهات، بدین جهت در ذهن پدید می‌آیند و یا ابزار قرار می‌گیرند که ابتدا یک حکم غلط راجع به قرآن یا آیاتی از آن به صورت قطعی صادر می‌شود و سپس مستدل و مستند به همان حکم غلط، موضوع مورد بحث و چون و چرا قرار می‌گیرد!

در پاسخ این سؤال کافیسست که فقط در یک جمله بیان شود که «در هیچ‌کجای قرآن کریم بیان نشده است که در قرآن مجید، همه چیز با ذکر جزئیات بیان شده است». [البته کاربر محترم به عنوان مثال آیات ۱۱۴ و ۱۱۵ را قید نمودند، ولی ننوشتند از کدام سوره؟].

**الف -** در قرآن کریم فرموده است که نماز را اقامه کنید، اما نفرموده چگونه؟ - فرموده است که مناسک حج را به جای آورید، اما نفرموده چگونه؟ - فرموده است که اهل طهارت ظاهری و باطنی باشید، اما نفرموده است که طهارت ظاهری چگونه است؟ - فرموده است که امر به معروف و نهی از منکر کنید، اما با ریز جزئیات چگونگی بیان نفرموده است؟ - فرموده است زکات دهید، اما از تمامی انواع و مصادیق زکات و مقدار هر یک، چیزی نفرموده است...؛ پس وقتی حتی چگونگی احکام ضروری و اولیه نیز با ذکر جزئیات بیان نشده است، چگونه می‌توان مدعی شد که همه چیز را با ذکر جزئیات بیان نموده است؟! اما در عین حال بسیار صریح، آشکار، ساده و مکرر بیان نموده است که از رسول صلوات الله علیه و آله اطاعت کنید. یعنی همان «سنت» که حدیث و سیره می‌باشد.

**ب -** تبیین و بیان قرآن کریم این‌گونه است که می‌فرماید: قرآن را به تنهایی نفرستادم که شما نیز بتوانید بدان بسنده کنید، بلکه ابتدا رسول فرستادم و سپس به همراه او کتاب و میزان نیز نازل کردم.

«قَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...» (الحديد، ۲۵)

**ترجمه:** به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و میزان (سنجش حق و باطل) را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند، ...

**ج -** کافیسست که هر مسلمانی، ابتدا دقت کند که قرآن کریم به چه کسی نازل شده است و مردمان وحی را از

چه طریقی اخذ کرده‌اند؟ آیا به خودشان وحی شده که بگویند: «حسبنا کتاب الله - کتاب خدا برای ما

کافیسست؟!» یا به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله وحی شده است؟ پس سرتاسر قرآن کریم، وحی ای هست که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله آن را برای ما "حدیث" نموده‌اند. حال چطور می‌گویند: «قرآن کافیسست و نیازی

به حدیث نیست؟!»



و مسلمانان تفکر کنند که پس از گذشت چهارده قرن و با وجود دانشمندان، علما، فقها، مفسرین، شارحین، اهل علم و تحقیق و ...، هنوز معارف عمیقی از قرآن کریم ناشناخته مانده است، حال چطور انتظار دارند و مدعی اند که هر کس یک جلد قرآن داشته باشد، دیگر خودش عالم، دانشمند، فقیه و مفسر می شود؟! **د -** خداوند متعال فرمود که «این قرآن متقین را هدایت می کند و بر ظالمین جز خسران شان نمی افزاید». حال متقی کیست و چگونه می توان متقی شد؟ ظلم چیست، ظالم کیست و چگونه می توان از ظلمت و ظلم دوری جست و با ظالم مقابله کرد و ...؟ آیا معلم، تزکیه کننده، مربی، راهنما و رهبر نمی خواهد؟! اگر این طور بود که خداوند متعال به تعداد هر انسانی یک لوحی یا کتابی از آسمان نازل می کرد و کار تمام بود و انبیاء و اولیای این قدر به زحمت نمی افتادند و کربلاها نیز پیش نمی آمد.

**ه -** آن که می خواهد به قرآن کریم بسنده کند، دست کم باید به ظاهر همان آیاتی که از رو می خواند توجه کند و ببیند خداوند متعال رسولش را برای چه امر یا اموری فرستاده است؟ آیا فقط برای تلاوت و ابلاغ آیات؟! خود می فرماید:

« كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ » (البقره، ۱۵۱)

**ترجمه:** همان طور که در میان شما، فرستاده ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می خواند، و شما را پاک می گرداند، و به شما کتاب و حکمت می آموزد، و آنچه را نمی دانستید به شما یاد می دهد.

#### اختلافات:

اگر ظاهر کتاب کافیهست و نیازی به تفسیر، حدیث، آموزش، شرح، بیان جزئیات احکام و یا شکافندگی علوم ندارد؛ پس چرا این همه اختلاف در مبانی نظری و احکام عملی وجود دارد؟! و چرا فرمود: «اختلاف را به کتاب و رسول» ارجاع دهید؟ چرا نفرمود: «فقط به کتاب ارجاع دهید؟» و این ارجاع به رسول صلوات الله علیه و آله، بدون تأسی به سنت (حدیث و سیره)، که اصل اساسی و سرآمد آن در تداوم ولایت است، چگونه ممکن می گردد؟! و چرا تأکید کرد که این ارجاع به ایشان، نشانه ایمان به خدا و معاد می باشد؟! **م -**

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا » (النساء، ۵۹)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک فرجام تر است.

**نکته:**

دیر بازی است که سعی دارند که با استناد به آیات قرآن کریم، علیه قرآن کریم ضد تبلیغ کنند و مرتب دوباره ادعا می کنند که قرآن کافیهست؛ در قرآن همه چیز هست؛ برای همگان آسان است؛ پس نیازی به تفسیر و یا حدیث و ... ندارد. بله، در قرآن همه چیز تبیین شده و آسان هم هست، از جمله فهم این که باید همیشه به رسول آورندهی قرآن رجوع کرد و از او اطاعت و تبعیت نمود.

"کافی بودن کتاب خدا"، به شکل چند سطر نوشته شده در چند صفحه کاغذی که میان دو جلد قرار گرفته است، یک دروغ و توطئه بسیار بزرگ و آشکار می باشد.

هیچ جمله یا فعلی نیست که بی نیاز از تفسیر باشد. خواه عزل حافظ باشد، خواه یک جمله طنز، خواه جملات رد و بدل شده در گفتگوی بین دو نفر ... و خواه آیات قرآن کریم. حتی همین سؤال ارسالی قابل تفسیر است، همین پاسخ ایفادی قابل تفسیر است.

تفسیر یعنی «باز کردن»، و البته که قرآن کریم، با حدیث نبوی و اهل عصمت علیهم السلام، تفسیر می شود. همین که می گویند: در فلان آیه چنین گفته شده، پس نیازی به تفسیر و حدیث نیست، خودش نوعی تفسیر [البته غلط] از این آیات می باشد؛ لذا مستند به هیچ حدیث و یا مستدل به هیچ منطق عقلی نیز نمی باشد و حتی با معنی و ترجمه ظاهری آیات نیز انطباقی ندارد.

\*\*\*

شبهه در فضای مجازی: می گویند: سوره های النازعات آیه ۲۷ تا ۳۰ - البقره آیه ۲۹ - یک کدام خداوند فرموده زمین را بعد آسمان آفریدیم و در دیگری برعکس؛ چرا؟ لطفاً شما پاسخ دهید.

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

لازم است ابتدا به آیات مورد بحث اشاره گردد:

**النازعات (۲۷ تا ۳۰)**

«أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا» - آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که [او] آن را برپا کرده است؟ (۲۷)

«رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا» - سقفش را برافراشت و آن را [به اندازه معین] درست کرد (نظام بخشید)؛ (۲۸)

«وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا» - و شبش را تاریک نمود و روزش را آشکار (نمایان) ساخت؛ (۲۹)

«وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» - و زمین را پس از آن بگسترانید. (۳۰)

**البقره (۲۹)**

« هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ »

**ترجمه:** او است که هر چه در زمین هست [را] یکسره برای شما آفرید سپس به آسمان پرداخت و هفت آسمان [را] پیا ساخت و همه چیز دانا است.

**الف -** ما دو مشکل اساسی، مواجه هستیم، یکی کمبود کلمه برای ترجمه (مگر این که در جملات طولانی شرح داده شود) و دیگر عدم دقت و تأمل در معنا و مفهوم کلمات. به عنوان مثال: خلق کردن - گسترانیدن - نظام بخشیدن - قرار دادن و ...، همه را به یک معنا می‌گیریم، در حالی که بسیار تفاوت دارند، و بدیهی است که این مشکلات و سؤالات در ذهن ایجاد می‌گردد [و البته در ضد تبلیغ نیز مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد].

**ب -** اگر به آیات مطروحه در سوره النازعات دقت نمایید، روشن می‌شود که اساساً بحثی از "خلقت" زمین یا خلقت آسمان و یا تقدم هر یک بر دیگری ندارد؛ بلکه می‌فرماید: «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا». یعنی به «دحو الارض» اشاره دارد.

**مثال:** اگر شما بفرمایید که «زمینی را خریدم» - «آن زمین را تسطیح کردم» - «سپس آن را زیر شخم بردم» - «سپس در زمین کشت نمودم» - «سپس آن زمین را آبیاری کردم» و ...، همه به یک معنا نمی‌باشد و به کارکردهای متفاوت روی همان یک زمین اشاره دارند.

\*- برای "دحو"، دو معنای «گسترانیدن و حرکت دادن [غلطاندن] ذکر شده است. (مفردات راغب، ص ۳۰۸)» که هیچ کدام به معنای «خلق کردن» نمی‌باشند.

\*- برافراشتن، مرفوع ساختن و نیز نظام بخشیدن به آسمان «رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا» نیز به معنای خلق آن نمی‌باشد.

#### نتیجه:

پس در این آیات هیچ بحثی از خلق کردن و تقدم و تأخر آنها نشده است. بلکه فرمود: آسمان را برافراشت، رفیع ساخت، نظام بخشید، شب و روز را (با قرار دادن خورشید برای کھکشان راه شیری، و خورشیدهای دیگر برای سایر کھکشانها و ...) بیرون آورد؛ و سپس زمین را گسترش داد (نه این که خلق کرد).

بدیهی است که گسترش زمین نیز به معنای وسعت دادن به طول و عرض و عمق آن نمی‌باشد، بلکه ایجاد قابلیت برای حیات گیاهان، حیوانات، آبزیان، پرنندگان و به ویژه انسان، "گسترش دادن" است که البته مستلزم گردش زمین، خورشید، شب و روز، جو و ... می‌باشد. لذا فرمود که پس از نظام بخشیدن به آسمان و بیرون آوردن شب و روز، زمین را گسترانید.

**ج -** اگر در آیه مبارکه ۲۹ از سوره البقره نیز دقت و تأمل نماییم، به هیچ وجه به تقدم یا تأخر خلقت زمین و

آسمان نسبت به یک دیگر اشاره‌ای ندارد؛ بلکه می‌فرماید که ابتدا آن چه برای حیات شما در زمین لازم بود

(خورشید، ستارگان، شب و روز، جاذبه، آب، هوا، جو، گیاهان، حیوانات، کوهها، دشتها و ...) را آفریدم»  
**خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً**؛ و سپس به "سویه" آسمان پرداختم و هفت آسمان را به پا ساختم.

**ج / ۱ -** «سویه»، نظام بخشی بر اساس اندازه‌های علیمانه و حکمیانه می‌باشد. ترتیب اجزا و نیز ترکیب هدفدار یک مجموعه را «سویه» می‌گویند.

**ج / ۲ -** همان‌طور که در آیه مشهود است، مراد فقط آسمان زمین یا آسمان مادی نیست، چرا که به برپا نمودن هفت آسمان (که هر کدام نقش مقدری دارند) اشاره نموده است.

#### نتیجه:

پس در این آیه نیز سخن از تقدم یا تأخر زمین و آسمان نسبت به یک دیگر نمی‌باشد؛ بلکه اشاره به علم و حکمت الهی دارد که ابتدا هر چه برای حیات بشر لازم بود را آفرید و سپس آسمان دنیا و هفت آسمان را نظام بخشید.

#### آسمان کجاست و چیست؟

اگر گفته شود کهکشان راه شیری، یا کهکشان سیگار، یا کهکشان توکان و ...، خواهید گفت که هر کدام کهکشان مستقلی هستند. هم چنین اگر گفته شود: زمین، عطارد یا ناهید و ...، خواهید گفت که هر کدام سیاره‌ی مستقلی هستند؛ اما وقتی گفته می‌شود: «آسمان - یا - آسمانها = السَّمَاوَاتِ»، این آسمان چیست و کجاست؟ مگر نه این است که تمامی این کهکشانها نیز در آسمان هستند؟!

\*- «سما» در لغت از ریشه «سمو» به معنای بلندی است، یا شاید بتوان به تعبیر دیگری گفت: «فراز یا بالا».

از این رو، چه در قرآن کریم و چه در سایر متون، "آسمان" گاه به معنای ظرفی که مظلومی در آن قرار دارد و فضایی که بر مظلوم محیط می‌باشد، آمده است - گاه به جو زمین یا سایر سیارات گفته می‌شود - گاه معنای استعاری دارد - و حتی گاه معنای معنوی (بلند مرتبه بودن، مقرب به کمال بودن) و گاه ... .

\*- آسمان به معنای مادی و فیزیکی نیز آن فضایی است که تمامی کهکشانها، سیارات و ستارگان در آن قرار دارند. زمین، خورشید، ماه، مریخ و ... همه در دل آسمان قرار دارند.

#### نتیجه:

پس شبهه‌ی مطروحه، مبنی بر این که در آیه‌ای فرموده باشد زمین را قبل از آسمان «خلق» کردم و در آیه‌ی دیگری گفته باشد، زمین را بعد از آسمان «خلق» کردم، به هیچ وجه وارد نمی‌باشد.

\*\*\*

(شبهه در فضای مجازی) - در مورد آوردن مثل قرآن (تحدی)، می‌گویند: "مثل حافظ، سعدی، فردوسی، مولوی" نیز کسی نمی‌تواند غزل بسراید؛ پس این نمی‌تواند دلیل بر وحیانی بودن آیات باشد؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

یک عده گفتند و می‌گویند: «کاری ندارد، ما نیز می‌توانیم مثل‌اش را بیاوریم»، بسیار هم سعی کردند، اما چون نتوانستند، حالا می‌گویند: خیلی چیزها مثل و مانندی ندارد.

اما بالاخره وقتی نه قرآن کریم را تلاوت کرده باشند و نه غزلیات حافظ و سعدی و مولانا را خوانده باشند، بیش از این انتظاری از درک معنا، مفهوم و مصداق "تحدی در قرآن کریم" نمی‌رود.

**الف -** همین که خودشان چندین نفر [مانند: حافظ، سعدی، فردوسی و مولوی] را نام می‌برند و البته صدها نام دیگر را مانند: نظامی گنجوی، عطار نیشابوری، رودکی، ابوالخیر، باباطاهر، ناصر خسرو ... می‌توانند نام ببرند، معلوم می‌شود که این ادیبان و ادیبان‌شان، مثل و مانند بسیار دارند.

**ب -** البته شعرای به نام نیز به خاطر فهم و درک‌شان از قرآن کریم، و تأدیب شدن به آموزه‌های اسلامی و قدم گذاشتن در آسمان حکمت و معرفت (عرفان)، توانسته‌اند اشعار و غزلیاتی چنین پر محتوا و ماندنی بسرایند.

**حافظ:** حافظا در کنج فقر و خلوت شب‌های تار - تا بؤد وردت دعا و درس "قرآن" غم مخور

**حافظ:** زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه باک - دیو بگریزد از آن قوم که "قرآن" خوانند

**مولوی:** از برای چاره‌ی این خوف‌ها - آمد اندر هر نمازی «إهدنا»

کاین نمازم را میامیز ای خدا - با نماز «ضالّین» و اهل ریا

**ج -** پس وقتی خداوند حکیم در قرآن کریم تحدی می‌کند که اگر توانستید مثلش یا حتی یک سوره یا ده آیه بیاورید، منظور این نیست که کسی نمی‌تواند جمله‌سازی کند، یا جملات حکمیانه بگوید و یا شعر و غزل بسراید.

### نکته‌ها:

**یک -** ایمان به وحیانی بودن قرآن کریم، پس از اعتقاد به خداوند علیم و حکیم، شناخت و ضرورت نزول وحی برای هدایت تشریحی و بالتبع ضرورت اجتناب ناپذیر "اصل نبوت" و وجود نبی و رسول، مطرح می‌شود.

بدیهی است که اگر برای کسی "توحید و معاد" حل نشده باشد، دیگر سخن گفتن از رسول خدا، دین خدا و کتاب خدا، با او بی‌معناست. چنان‌که اگر نبوت، رسالت و خاتمیت حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله، برای کسی روشن و متقن نشده باشد، سخن گفتن از ضرورت "ولایت و امامت" با او بی‌معناست.

**دو -** از این رو، هیچ‌گاه در قرآن کریم تحدی نشده که "اگر می‌توانید، چند جمله بسازید"، بلکه تصریح و تأکید نموده که اگر می‌توانید، از جانب غیر خدا کتاب دیگری بیاورید.

این تحدی یعنی: اولاً تردیدی نیست که عالم هستی، پروردگاری علیم و حکیم دارد - ثانیاً خلق را ربوبیت و هدایت می کند - ثالثاً چون انسان را از کمال "اختیار و انتخاب" برخوردار کرده است، به غیر از هدایت تکوینی، هدایت تشریحی او نیز لازم و ضروری است - رابعاً این خدا، برای این انسان، این کتاب را فرستاده؛ پس اگر شما قبول ندارید، از سوی غیر خدا (مخلوق) کتابی بیاورید که برابری کند - خامساً: اگر این کتاب از سوی خدا نباشد، حتماً گفتار بشر است و شما هم بشر هستید، پس تمامی قوای خود را جمع کنید تا مانندش را بیاورید - سادساً جز خدا کسی نمی تواند چنین کتابی نازل نماید.

« أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوْا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ » (هود، ۱۳)

**ترجمه:** آیا می گویند: او این (قرآن) را از پیش خود ساخته (و به خدا نسبت می دهد)! بگو: شما نیز ده سوره ساختگی همانند آن را بیاورید و (برای ساختنش) هر کس را غیر از خدا توان دارید فرا خوانید، اگر راستگوید. **سه -** مقصود از این که "کتاب، سوره یا حتی ده آیه" مانند این بیاورید، بافتن چند کلمه به یک دیگر، یا تألیف کتابی در موضوعی خاص، یا سرودن شعر و غزل نمی باشد، بلکه سوره (مجموعه آیاتی) بیاورید که از سویی شامل "جهان بینی" باشد و از سویی دیگر شامل "بایدها و نبایدها"ی منطبق با آن جهانی بینی باشد؛ و از سویی دیگر آن چه از غیب و شهود خبر می دهد - آن چه از حقایق عالم هستی بیان می دارد - آن چه در مورد انسان می گوید - آن چه در مورد اخلاق و "شدن" تعلیم می دهد و ...، همه درست، بدون ضد و نقیض، منطبق با حقایق و قوانین حاکم بر عالم هستی، و بالاخره ضامن رشد و کمال شخص و جامعه باشد.

**نکته:**

چهارده قرن از نزول قرآن کریم می گذرد؛ در این مدت از یک سو بشر رشد علمی یافته است و از سوی دیگر هزاران خدا و رب دروغین، مکتب و ایسم بشری، امام و هادی بدلی، ساخته و به بشر عرضه شده است و اغلب نیز به زور تحمیل گردیده است؛ اما عمر هر کدام چند صبا بیشتر نبود، چرا که به سرعت نقض شدند. لذا می فرماید: شما می گوید که این قرآن سخن بشر است، خب مگر شما بشر نیستید، بهترش را بیاورید، یا از جانب خدایی که حتماً نبی و نزول وحی دارد، کتابی بیاورید، تا ما از آن تبعیت کنیم:

« قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ هُوَ اَهْدٰى مِنْهُمَا اَتَّبِعُهُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ » (القصص، ۴۹)

**ترجمه:** بگو: «پس اگر راست می گوید، کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت کننده تر باشد تا پیرویش کنم.»

**نکته:**

در همین آیه نیز تصریح و تأکید شده که «کتاب را از جانب خدا» بیاورید؛ چرا که:

\*- بسیاری بوده و هستند که منکر خدا نیستند، اما می‌گویند که قرآن کریم از جانب خدا نیست، لذا فرمود: خب شما بروید از جانب خدا کتاب بهتر و کامل‌تری بیاورید.

\*- عده‌ای اساساً اعتقادی به توحید و معاد ندارند، پس بحث از وحیانی بودن قرآن با آنها بی‌مورد است.

\*- اگر قرار باشد که بشر از ناحیه خودش دین‌سازی و مکتب‌سازی کند، هیچ حجیتی برای تبعیت ندارد؛ هر کسی هر چه دلش خواست می‌گوید، مرتب نظریه می‌دهد، مکرر باید و نباید وضع می‌کند... که در نهایت ضمانت اجرایی به جز القا و اجبار ندارد. لذا فرمود: از جانب خدا کتابی بیاورید.

\*- از نھیلیسم (پوچ‌گرایی)، تا اومانیسیم (انسان‌گرایی)، تا هگلیسم، مارکسیسم و...، که همه ریشه در ماتریالیسم (ماده‌گرایی) دارند، ادیان، مکاتب و کتاب‌های بشری هستند که به سرعت مورد نقد و بطلان عقلی، علمی و عملی قرار گرفته‌اند.

\*\*\*- پس اگر می‌توانند، بهتر یا دست کم مثل قرآن را بیاورند.

### نکته:

این که مرتب بگویند: این کتاب خدا نیست - این گفتار بشر است - مانندش را نیز می‌توان آورد - بهترش را نیز می‌توان تبیین نمود - کاری ندارد، ما هم می‌توانیم و...؛ فقط شعار است و شعار کفایت از شعور نمی‌کند، بلکه باید اولاً دلیل بیاورند که از جانب خدا نیست و ثانیاً مثل یا بهتر از آن را بیاورند؛ پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، یک نفر بوده که چهارده قرن پیش، آن هم نه در ایران و روم باستان، بلکه در شبه جزیره حجاز می‌زیسته؛ پس اینها در این عصر علم، ارتباطات و تکنولوژی، تمامی دانشمندان و قوای خود را تجمیع کنند و مثل یا بهترش را بیاورند.

\*\*\*

در مورد گرفتن روح در زمان مرگ، سوره السجده آیه ۱۱ می‌گوید: فرشته مرگ روح را می‌گیرد؛ اما در سوره الزمر آیه ۴۲ می‌گوید: الله است که روح را از انسان‌ها هنگام مرگ می‌گیرد؛ توضیح‌تان چیست؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا دقت شود که معنا و موضوع «موت» با «وفات» فرق دارد.

اگر چه ما در فارسی همه را به یک معنا و منظور می‌گوییم، اما "کلام الله" چنین نیست، بلکه از هر کلمه‌ای، همان معنای خودش منظور شده است.

«موت»، به فارسی همان مرگ است که با مفارقت روح از بدن، اتفاق می‌افتد. اما «وفات»، یعنی به تمام و کمال تحویل گرفتن.

هنگامی که خبر از مرگ (موت) کسی داده می شود، شاید این سؤال به ذهن خطور کند که "علت مرگ چه بود؟ یا چه شد که مُرد؟"، اما اگر گفته شود: «چیزی تحویل گرفته شد»، سؤال می شود که «چه کسی تحویل گرفت» - «یا چرا تحویل گرفت و کجا برد؟» - «یا به چه کسی تحویل داد؟»

### آیاتی از مرگ (موت):

به عنوان مثال می فرماید: وقتی کسی در بستر احتضار افتاد (مرگ خود را نزدیک دید) حتماً وصیت کند، و یا می فرماید: دیگر در حیات اخروی (بهشت یا جهنم)، مرگی واقع نمی شود، یا می فرماید:

« حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ » (المؤمنون، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: (آنها در شرك و كفر به سر می برند) تا آن گاه که مرگ یکی از آنان فرا رسد (در قبضه فرشتگان به خداوند) گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید \* [تا] شاید عمل صالحی در آنچه (در دنیا) واگذاشته‌ام (از ایام عمر و اموال دنیا) انجام دهم. [اما] چنین نیست، آن سخنی است که او گوینده آن است (ولی تحقق نمی پذیرد)، و پیش روی آنها (عالم) برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.

« وَكَانَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَفَارًا أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا » (النساء، ۱۸)

ترجمه: و اما آنهایی که هم چنان به کار زشت خود ادامه می دهند تا مرگشان فرا رسد، آن وقت می گویند: الان توبه کردم! برای چنین مردمی بازگشتن نیست، و نیز برای کسانی که در حال كفر می میرند، که مال برای آنان عذاب دردناک آماده کرده‌ایم

### آیاتی از وفات:

« الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقُوا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » (التحل، ۲۸)

ترجمه: همانان که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که بر خود ستمکار بوده‌اند. پس، از در تسلیم درمی آیند [و می گویند:] «ما هیچ کار بدی نمی کردیم.» آری، خدا به آنچه می کردید داناست.

« الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » (التحل، ۳۲)

ترجمه: همان کسانی که فرشتگان جانشان را- در حالی که پاکند- می ستانند [و به آنان] می گویند: «درود بر شما باد، به [پاداش] آنچه انجام می دادید به بهشت درآید.»

### خدا یا فرشتگان؟

همان طور که در سؤال قید شده، در برخی از آیات تصریح دارد که "خدا جان یا روح را تحویل می گیرد":



« وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ » (الأنعام، ۶۰)

ترجمه: و اوست کسی که شبانگاه، روح شما را [به هنگام خواب] می‌گیرد و آنچه را در روز به دست آورده‌اید می‌داند سپس شما را در آن بیدار می‌کند، تا هنگامی معین به سر آید آن گاه بازگشت شما به سوی اوست سپس شما را به آنچه انجام می‌داده‌اید آگاه خواهد کرد.

در برخی آیات (مانند آیات فوق الذکر) نیز تصریح شده است که ملائک روح را تماماً تحویل می‌گیرند.

### آیا اختلاف یا تناقضی هست؟

خیر. اگر شما به واسطه خدمتکاران و نیز خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها از میهمانان خود پذیرایی کنید، هم می‌توانید بگویید: «من از میهمانانم پذیرایی کردم» - و هم می‌توانید بگویید: «خدمه از میهمانان من پذیرایی کردند» - و هم می‌توانید بگویید: «با خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، از میهمانان پذیرایی شد»؛ که همه همان پذیرایی شماست، که با واسطه‌ها انجام شده است.

\*- آنجا که خداوند متعال صفت یا فعلی را به خود نسبت می‌دهد، حاکی از آن است که تدبیر تمامی امور به علم، حکمت و مشیت اوست که «رب العالمین» است، اما آنجا که همان صفت یا فعل را به مخلوقات نسبت می‌دهد، سخن از تجلی و نیز چگونگی اسباب و علل می‌باشد. چنان که می‌فرماید: "ما ابری فرستاده و از آن باران فرود می‌آوریم"؛ در اینجا معلوم می‌شود که خالق، رب، مدبر، فاعل و نازل کننده‌ی باران خداست، اما باران را از ابر فرود می‌آورد.

« وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِيَلْدِي مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » (الأعراف، ۵۷)

ترجمه: و اوست که بادهای را پیشاپیش رحمتش [باران] مژده‌رسان می‌فرستد، تا آن گاه که ابرهای گرانبار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم، و از آن، باران فرود آوریم و از هر گونه میوه‌ای [از خاک] برآوریم. بدینسان مردگان را [نیز از قبرها] خارج می‌سازیم، باشد که شما متذکر شوید.

\*- در مورد "وفات" نیز همین‌طور است، یکجا می‌فرماید که این وفات [به‌تمامه تحویل گرفتن]، از سوی خداوند متعال است، جای دیگر می‌فرماید که توسط فرشتگان مرگ این کار را انجام می‌دهد:

« وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ » (الأنعام،

**ترجمه:** و اوست چیره و مسلط بر بالای سر بندگانش، و نگهبانانی بر شما می فرستد (از فرشتگان که مراقب جسم و روحتان باشند) تا آن گاه که هر يك از شما را مرگ فرا رسد فرستادگان ما (حضرت عزرائیل و جنودش) جانش را می گیرند و آنها هرگز (در انجام وظیفه) کوتاهی ندارند.

### سایر موارد:

این معنا اختصاصی به مرگ (موت) یا تحویل گرفتن روح (وفات) ندارد، چنان که علیم و معلم خداوند متعال است و توسط فرشته وحی، کتاب، رسول و الهام تعلیم می دهد؛ پس در آیه ای تعلیم را به خود اختصاص داده و در آیات دیگر به وسایلی که تحت امر او عمل می کنند اشاره دارد «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ / العلق، ۵» و در آیه ای دیگر به عوامل تعلیم اش تصریح می نماید «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى / الرَّحْمَن، ۴» - یا هم چنین موضوع رزاقیت، که رازق و رزاق خداوند متعال است، اما برای مقدرات (اندازه ها) و نزول رزق، به عرش، فرشتگان، حضرت میکائیل و جنودش علیهم السلام و سایر اسباب و واسطه ها اشاره دارد - یا وحی را به خودش اختصاص داده، اما به نزول وحی توسط حضرت جبرئیل علیه السلام و فرشتگان وحی تصریح دارد و ... .

پس، هر چه هست، مخلوق، مُلک و مَلک خداوند متعال می باشد و ربوبیت نیز از آن اوست، تدبیر کننده اوست، فعال ما یشاء اوست ... ، اما کار را در چارچوب و نظامی که خلق کرده، طبق قوانینی که وضع و مقرر کرده و با نقش آفرینی اسبابی که قرار داده انجام می دهد؛ پس همه فعل اوست.

\*\*\*



سیاسی - بهمن ۱۳۹۴

چرا کسی که التزام به دو اصل «قانون اساسی و ولایت فقیه» ندارد یا اصلاً مخالف نظام است، حق نامزدی در انتخابات را ندارد؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همان‌طور که همگان شاهدند، با فرارسیدن زمان ثبت نام، حذف یک عده‌ی قلیل از نامزدها در وزارت کشور و سرازیر کردن یک فهرست کثیر به شورای نگهبان و بالتبع حذف یک عده در شورای نگهبان، [طبق روال همیشه]، سر و صداهای جنجالی به راه افتاده است.

تاکنون فقط می‌گفتند: چرا این رد صلاحیت شد و چرا آن رد صلاحیت شد؟ اما اکنون با صراحت و وقاحت تمام می‌گویند: «چرا کسانی که مخالف این نظام هستند و یا التزامی به قانونی اساسی و ولایت فقیه ندارند، رد صلاحیت می‌شوند؟!» واقعاً انسان نمی‌داند که جوک می‌گویند، یا مردم را ساده و ابله انگاشته‌اند، یا واقعاً چنین اندیشه‌ای دارند؟!

ناگفته نماند که سخنان مبهم یا کلی‌گویی برخی از مسئولین، مانند رییس جمهوری محترم و بالتبع سوء استفاده عده‌ای از این جملات، بر این جوّ دامن زده است! به عنوان مثال: ایشان گفت:

«هیچ تفکر سیاسی و جناحی در کشور به دلیل داشتن ریشه‌های دینی، فکری، اعتقادی و علمی قابل حذف نیست و البته انتخابات نیز بدون رقابت امکان پذیر نیست. در جامعه ما افکار متفاوت وجود دارد و همه در بیان نظر و افکار خود آزادند، بنابراین در این جامعه جناح‌ها و به نوعی احزاب حضور دارند. (۹ خرداد ۱۳۹۴)»

بدیهی است که اگر جمله همین مقدار باشد، نه تنها خلاف شرع، نظام و قانون اساسی است، بلکه با اصول عقلی نیز منافات دارد؛ مگر می‌شود با قید «هیچ»، هر کس را با هر گونه تفکر سیاسی، یا ریشه‌های دینی، فکری و اعتقادی، بر کرسی صدارت و اداره یک مملکت نشانند؟! نه در امریکا و انگلیس و اسرائیل چنین است و نه در بورکینافاسو و جیبوتی.

تفکر سیاسی یک عده این است که باید نوکر امریکا بود - اندیشه سیاسی یک عده، در راستای سیاست "حکومت واحد جهانی به سرکردگی امریکا" و بالتبع رضایت دادن به تجزیه‌ی خاک کشور (به صورت ایالت‌های

مستقل و تحت سرپرستی امریکا) می باشد - جناح سیاسی عده ای دیگر، همسو با اشخاص، جریان ها و گروه های ضد انقلاب و لندن نشین می باشد - ریشه اعتقادی یک عده ای (مانند بهایی ها)، فراماسون است - ریشه اعتقادی یک عده، وهابیت انگلیسی و مسلمان (شیعه و سنی) کُش است - افکار یک عده حریص و طماع به جان و مال مردم، واقعاً شیطانی و پلید است و ...، حال آیا می توان گفت: «هیچ تفکر سیاسی و جناحی در کشور به دلیل داشتن ریشه های دینی، فکری، اعتقادی و علمی قابل حذف نیست؟!»

پس لابد منظور ایشان این نیست، لذا خود ایشان در همین سخنرانی می افزاید:

« همه ما در درون جامعه اسلام، قانون اساسی، انقلاب، امام (ره) و رهبری را قبول داریم، بنابراین هر گروه جناح و حزبی که قانونی است، باید بتواند فعالیت قانونی کند. معیار صلاحیت و عدم صلاحیت افراد در چارچوب قانون، بر مبنای نظرمراجع قانونی است و نه چیز دیگر. به هیچ وجه در انتخابات به اتهامات و شایعات نمی توانیم توجه کنیم.»

### پاسخ:

- \*- از خود پرسیم: «کسی که این نه این نظام را قبول دارد و نه قانون اساسی و نه ولایت فقیه اش را، پس چرا می خواهد وارد مجلس شورای اسلامی شود؟!» احياناً پریشان عقل است یا مریض القلب؟! یا اهداف دیگری در سر دارد؟! هر کدام که باشد، دلیل محکمی بر عدم برخورداری از صلاحیت نمایندگی می باشد.
- \*- کسی که نه تنها هیچ التزامی به این دو اصل ندارد، بلکه مخالف این نظام نیز هست و در ضمن برای نامزدی مجلس ها ثبت نام می کند، فرد "بسیار دروغ گویی" می باشد، چون در فرم ثبت نام امضا کرده که به این دو اصل التزام دارد.
- \*- چنین دروغ گویی، پس از رأی آوردن نیز در مجلس سوگند دروغ یاد می کند.
- \*- چنین فردی، به یقین "منافق" نیز می باشد، چرا که از یک سو قبول ندارد و از سوی دیگر مدعی می شود که نه تنها قبول دارد، بلکه التزام هم دارد و می خواهد در مجلس همین نظام، به این ملت خدمت کند!
- \*- کسی که التزام به قانون اساسی نداشته باشد، لابد به قانون دیگری ملتزم می باشد! و کسی که التزام به "ولایت فقیه" ندارد، لابد یا "خود مختار و دیکتاتور" است و یا "ولایت غیر" را گردن نهاده است.
- \*- تمامی مصوبات مجلس شورای اسلامی، باید منطبق با قانون اساسی باشد؛ پس آن که قبول ندارد، به چه چیزی رأی مثبت یا منفی خواهد داد؟! قیام و قعودش چه معنایی دارد؟!!

\*- مردم در تمامی انتخابات‌ها، به نامزدهای تأیید شده رأی می‌دهند، یعنی باورشان این است که لابد این نامزدی که نامش در فهرست قرار گرفته است، نظام جمهوری اسلامی ایران را پذیرفته و نسبت به قانون اساسی و ولایت فقیه، دست کم التزام عملی دارد.

پس کسی که نه باور و قبول دارد و نه التزام، اما ثبت نام می‌کند که به مجلس برود، بی‌تردید فرد عوام‌فریب و حقه بازی می‌باشد.

### نکته‌ی قابل توجه:

اشخاصی که از سویی خود را رجل سیاسی می‌دانند و از سوی دیگر نظام جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی و ولایت فقیه را قبول ندارند و مترصد براندازی یا تغییرات بنیادین و اساسی در اساس و شاکله‌ی این نظام هستند، باید زحمت بکشند؛ یا اکثریت مردم را موافق خود کنند و دست به انقلاب بزنند، یا نفوذ کنند و دست به کودتا بزنند.

اما، اینان هم مدعی هستند و هم راحت طلب و هم خوش خیال. می‌گویند: خیر، بلکه شما باید راه را باز کنید تا ما بیاییم مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی، دولت، نهادهای تصمیم گیر و ... را در اختیار بگیریم و همه چیز را در عین حال که روی صندلی صدارت بر شما نشسته‌ایم و بابت‌اش از خودتان نیز حقوق می‌گیریم، نظام شما را زیر و رو کرده و حکومت را در دست بگیریم!

البته این راحت طلبی و خوش خیالی و بلندپروازی آنان، زیاد هم از روی ناهمپی و نیز زیاده‌خواهی متکبرانه و ساده لوحانه نیست، بلکه سابقه و لاحق‌ه‌ی "نفوذ" آنان را این چنین متوقع و جری کرده است.

پس بصیر باشیم.

\*\*\*

اهل سنت اولی الامر را چه کسانی می‌دانند؟ مدلی که اهل سنت برای حکومت اسلامی پیشنهاد می‌دهند چیست؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اهل سنت را نیز [مانند اهل تشیع] باید به دو گروه تقسیم نمود: یکی علما و دیگری عموم مردم یا عوام الناس. لذا وقتی در خصوص «نظر اهل سنت» در مورد موضوعی سؤال می‌شود، به هیچ وجه باورهای عام ملاک نمی‌باشند، بلکه فقط نظرات علمای آنان ملاک قرار می‌گیرند، چنان که وقتی «نظر اهل تشیع» سؤال می‌شود، فقط سخنی که نقل یا منطبق با کلام معصوم علیه السلام باشد، ملاک ملاک قرار می‌گیرد.

متأسفانه از آن جهت که در تسنن "فصل الخطابی" تحت عنوان کلام معصوم وجود ندارد، اغلب نظرات، اندیشه‌ها یا حتی احکام آنان، ختم به اشخاص می‌گردد و به همین جهت، اختلاف نظرات در هر موضوعی، بسیار متعدد و گاه متضاد نیز می‌باشند.

از این رو، حتی در تعریف «اهل سنت» نیز دیدگاه‌ها متفاوت می‌باشد. بپرسیم: «اهل سنت یعنی چه و مقصود کدام سنت است؟» آیا مقصود [چنان که عوام الناس یا عموم گمان می‌کنند]، سنت رسول الله صلوات الله علیه و آله می‌باشد؟ خب اگر چنین است، مگر بیعت در غدیر خم، سنت ایشان نبوده است؟ یا نه، بلکه در واقع مقصود «سنت شیخین» است؟! یعنی بعد از خلیفه دوم، به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند که حکومت از آن تو باشد، به شرطی که به کتاب خدا، سنت رسول و سنت شیخین (ابوبکر و عمر) عمل کنی؛ و ایشان بخش آخر را نپذیرفتند، پس حکومت به عثمان رسید و این گروه مشهور به «اهل سنت»، یعنی سنت شیخین شدند؟ خب اینجا نیز جای سؤال هست که حالا این روش و سنت، چقدر وجهی شرعی دارد؟! اگر به فرض مقبولیت داشته باشد، آیا مشروعیت دینی نیز دارد؟!

### اولی الامر:

با توجه به این مبانی (که بسیار مفصل و ریشه‌ای می‌باشند)، تعاریف آنها در مبانی نظری نیز بسیار متفاوت است، چنان که در مورد اصل مهم "اولی الامر" [که طبق صریح آیهی کلام وحی، اطاعت از آنها واجب و در طول اطاعت از خدا و رسولش می‌باشد]، بسیار متفاوت است که در یک دسته بندی کلی، به پنج تعریف و نظر تقسیم شده‌اند.

### یک - اولی الامر تنها حاکمان بر حق‌اند:

زنجشیری می‌گویند: خداوند (در آیه قبل) به والیان دستور داد امانات را به اهلش برگردانند و به عدالت داوری کنند. سپس در این آیه به مردم دستور داد آنان را اطاعت کنند و داوری‌شان را گردن نهند. آنان جز حاکمان بر حق نیستند، چون خدا و رسول او از حاکمان جور بیزارند و امکان ندارد وجوب اطاعت آنان، به اطاعت خدا و رسول عطف شود. (سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۲۹۰)

اگر چه در حل و فصل این نظر، چاره‌ای نیست جز آن که گواهی دهند: «پس اولی الامر» اهل عصمتی هستند که از جانب خداوند متعال منصوب و توسط پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله ابلاغ و معرفی شده و برایشان اخذ بیعت گردیده است»، اما در اصل مسئله نیز اشکال وارد می‌شود که «آیا اولی الامر حاکمان بر حق هستند، یا کسانی هستند که حکومت حق آنان است؟»

### دو - اولی الامر شامل دو گروه امیران و عالمان می‌شود:

در این نظریه، هم کسانی که به امارت و حکومت رسیده‌اند "اولی الامر" تلقی شدند و هم عالمان دینی! "قرطبی" در این خصوص می‌نویسد:

« درست‌ترین اقوال در این زمینه دو قول است؛ قول اول: مراد از اولی الامر حاکمان‌اند، چون آنان صاحب امرند و حاکمیت برای آنهاست. قول دوم: مراد دانشمندان دین شناس‌اند، چون خداوند فرمان داده تنازع را به کتاب خدا و سنت پیامبرش ارجاع دهند و کسی جز عالمان دین کیفیت رد به کتاب خدا و سنت رسول او را نمی‌شناسد » (الجامع الحکام القرآن، ج ۵، ص ۲۶۰)

حال سؤال می‌کنیم که آیا حکومت حق عالمان دینی است، یا هر که به حکومت رسید، اولی الامر است، در ضمن عالمان نیز اولی الامر هستند، حالا اگر حاکم دستوری داد که نظر عالمان دینی مغایر با آن بود (یا بالعکس)، چه می‌شود، در حالی که هر دو اولی الامر هستند؟!

### سه - حاکمان، سلاطین، قاضیان و هر کس که ولایت شرعیه دارد:

در این نظریه، دامنه مصادیق "اولی الامر" که در قرآن کریم تصریح شده، چنان گسترش یافته که حتی سلاطین را شامل شده است، اما سؤال اینجاست که آیا سلاطین "ولایت شرعیه" دارند؟! صاحب اصلی این نظریه "آلوسی" است؛ او مصداق "اولی الامر" را کسانی می‌داند که به هر طریقی که شده، نوعی حاکمیت بر مردم پیدا کرده‌اند که از آن جمله «حاکمان، سلاطین و قاضیان» می‌باشند؛ اما او نیز توجهی ندارد که «آیا اولی الامر همان است که به حکومت و سلطنت رسیده و یا آن کسی است که صاحب ولایت شرعیه بوده و باید او به حکومت رسد؟» (محمود آلوسی، روح المعانی، تصحیح محمد حسین العرب، ج ۴، ص ۹۶)

### چهار - اولی الامر اصحاب اجماع‌اند:

این نظریه که در گذشته‌ی دورتر نیز مطرح بود، توسط "فخر رازی" تدوین و مستدل گردید. او می‌نویسد: « خداوند تعالی به اطاعت اولی الامر بدون هیچ قید و شرطی دستور داده است و هر که را خداوند بدین صورت به اطاعتش امر کند، به طور قطع مصون از خطاست. بنابراین اولی الامر باید از خطا مصون باشند... و چون در این زمان معرفت امام معصوم و دسترسی به وی امکان پذیر نیست، بنابراین مصداق دیگری از معصوم که اجماع اهل حل و عقد ازامت‌اند، مراد است و این بدین معناست که اجماع اهل حل و عقد، حجت خواهد بود. » (فخر الدین رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۴).

این همان نظریه‌ای است که امروزه تحت عنوان «دموکراسی»، به نام غربی‌ها ثبت شده است؛ اما در هر حال با اشکالات متفاوتی مواجه می‌باشد. اشکال اول این است که مستدل به آیات، احادیث و سنت و عقل نیست، بلکه فقط دلیلی از سوی فخر رازی، در توجیه و تحت عنوان «چاره‌ای نیست»، بیان شده است - اشکال دوم

این است که می گوید: «امام معصوم قابل شناخت نیست»، خب اگر چنین باشد که اصل هدایت الهی زیر سؤال می رود - اشکال سوم این است که اجماع در هر جامعه و زمانی ممکن است به شکلی باشد، اسلام که مبتنی بر حال و احوال مردم در روزگاری خاص و یا رأی اکثریت نیست و ... .  
در مجموع، فخر رازی از یک سو مصداق اصلی "اولی الامر" را معصومین می داند و از سوی دیگر "اهل اجماع و حل و فصل" را مصداق معصوم قلمداد می نماید!

### پنج - اولی الامر افرادی خاص اند که نخستین آنان علی (ع) می باشد:

جالب است که برخی از بزرگان اهل سنت، که خود مدعی اند "اولی الامر، یک عده افراد خاص هستند که نخستین آنها امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام می باشد"، در عین حال اهل سنت هستند(!؟)  
حاکم حسکانی، ازدانشمندان قرن پنجم اهل سنت، در استدلال این نظر خود، به حدیث استناد کرده و می نویسد:

امام علی (ع): رسول (ص) خدا فرمود « شریکان من کسانی اند که خداوند (اطاعت) آنان را با اطاعت خویش و من کنار هم آورد و درباره آنان چنین نازل کرد: « **یا أئمة الدین آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم...** ». من گفتم: ای پیامبر خدا، آنان چه کسانی اند؟ فرمود: « تو نخستین آنان هستی » (نقل از عبیدالله حسکانی، در تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۱، ص ۱۹۱)

### نظرات متفرقه:

البته برخی از بزرگان اهل سنت، نظرات متفرقه‌ی دیگری نیز داده اند که برخی دیگر رد کرده اند!  
به عنوان مثال: سیوطی به نقل از بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، نسایی، ابن جریرطبری و... از قول ابن عباس می نویسد: آیه « **أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم** » درباره عبد الله بن خُذافة بن قیس نازل شد، هنگامی که حضرت رسول وی را به فرماندهی سپاهی گماشتند (جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۵۷۳)

امثال ترمذی نیز برای این حدیث اعتباری قائل نشده اند.

### مدل حکومتی:

بدیهی است که با توجه به اختلاف نظرات بزرگان اهل سنت درباره "اولی الامر"، نظریه و مدل واحد حکومتی نیز وجود ندارد، هر چند که برخی، نظرات "امام غزالی" را مدل حکومتی می دانند، اما مبانی آن نظرات (که البته بسیار مفصل است)، بیشتر شخصی است و جای بحث و نقد دارد.

### نکته:



جمهوری اسلامی ایران، مدلی از حکومت اسلامی می‌باشد که اهل تشیع بر اساس اعتقاد به ولایت و امتداد آن در فقاہت و بالتبع ولایت فقیه، آن را مقبول و مشروع می‌دانند، و اهل تسنن نیز چه مدل «حاکمان» را قبول داشته باشند و چه مدل «اجماع اهل حل و فصل» و چه مدل «شورا»، باید آن را مقبول و مشروع بدانند (و اغلب می‌دانند).

\*\*\*

اسلامی‌ترین کشور دنیا کجاست؟ نتایج تحقیق دکتر حسین عسگری و خانم دکتر شهرزاد رحمان از اساتید دانشکده علوم تهران با عنوان "کشورهای اسلامی چقدر اسلامی هستند؟" نشان می‌دهد که نیوزلند، لوگزامبورگ، کشورهای اسکاندیناوی، اسلامی‌ترین کشورها هستند و تا رتبه ۳۷ نیز هیچ یک از کشورهای اسلامی قرار ندارند ...

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هدف از این گزارشات دروغ، صرفاً سیاسی و ضدتبلیغ علیه اسلام و مسلمانان و البته نظام جمهوری اسلامی ایران و ملت شریف ایران می‌باشد.

همگان می‌دانند که امروزه مطالعات آماری، به ویژه در عرصه‌ی علوم انسانی، مانند: جامعه‌شناسی، رفتارشناسی، دین‌شناسی، گرایش‌شناسی و ... بسیار علمی و با پارامترهای متفاوتی انجام می‌گیرد، و البته هر گاه دل‌شان بخواهد، پارامترها و شاخص‌ها و حتی آمارها، قابلیت تغییر به نفع مطلوب را دارا می‌باشند.

### مطالعات علمی و کیلویی:

اما باید روانشناسی و رفتارشناسی دیگری نیز صورت گیرد که چرا هر گاه نوبت به ضد تبلیغ علیه اسلام و مسلمانان می‌رسد، مطالعات کیلویی انجام می‌گردد و نتایج کاذب حاصله، با اعداد و ارقام و رتبه‌بندی‌های دقیق و قطعی اعلام می‌شود؟!

### مثال:

در متن همین سؤال آمده است که عرصه‌ی «امر به معروف و نهی از منکر»، محیط زیست و پاک‌ی و آلودگی آن در نظر گرفته شده است و مثلاً نیوزلند در رتبه اول قرار گرفته است! با بُعد سیاسی این تبلیغات و جریان‌سازی‌های بین‌المللی، ملی و حزبی برای مقوله "محیط زیست" کاری نداریم [که در تئوری‌های نوین امریکایی، از شاخص‌ترین بهانه‌ها و توجیهات برای اثبات ضرورت حکومت جهانی به محوریت امریکا می‌باشد]، بلکه می‌گوییم: "محیط زیست، یک محور است و نه تمامی موضوعاتی که شمول "امر به معروف و نهی از منکر" می‌باشند. حالا اگر شاخص اصلی این باشد که دولت‌ها و ملت‌ها، تحت ولایت و سلطه طاغوت قرار نگیرند، نیوزلند یا کشورهای اسکاندیناوی، در رتبه چندم قرار می‌گیرند؟!

### ملاک تعیین شاخص‌ها:

یک موقع صاحب اندیشه یا اعتقادی مدعی است که اندیشه و اعتقاد دیگری را قبول ندارد، مثل این که جهان کفر، باورهای توحیدی را قبول ندارند و یا ملت‌های موحد، اهل کتاب و مسلمان، کفر و شرک را قبول ندارند - اما یک موقع ملت‌ها با اعتقاد خودشان سنجش می‌شوند، مثل این که بگویند: ببینیم واقعاً در میان مسیحیان، چند نفر مسیحی وجود دارد و یا در میان مسلمانان، یا بودایی‌ها، یا مارکسیسم‌ها و ... چند نفر واقعاً چنین گرایشات و تقیداتی دارند.

در چنین حالتی، تعریف و شاخص‌ها، از خود همان اندیشه یا مکتب اخذ می‌شود و نمی‌توان برایش پارامترها و شاخص‌های "من درآوردی" تعیین نمود. به عنوان مثال می‌توانیم بگوییم: «ببینیم با توجه به تعریف لیبرالیسم یا دموکراسی، کدام یک از دولت‌ها یا ملت‌های غربی، واقعاً در اعتقاد و عمل، لیبرال یا دموکرات هستند؟! اما نمی‌توان گفت به خاطر برخی از شاخص‌های اسلام، مسلمانان لیبرال‌ترین‌ها می‌باشند.

### اسلامی‌ترین کشورها:

پس از توجه به این نکته‌ی مهم که "اسلامی‌ترین کشورها"، با "اسلامی‌ترین ملت‌ها" متفاوت است، باید ببینیم که تعریف اسلام و مسلمان‌ترین، در اسلام چیست؟ نه این که در حزب سبزها، یا ... کدام است؟! خداوند متعال فرمود که امریکایی، چینی، عرب، ایرانی و ...، برای او فرقی ندارند، این مرزبندی‌های بشری است، بلکه در مرزبندی الهی، مسلمان‌ترین‌ها و مکرم‌ترین‌ها، با تقواترین‌ها هستند. حال نروژ یا سوئیس در رتبه چندم قرار دارند؟

پس اگر ملتی کمتر دروغ نگویند، از فضیلت بیشتری در این حسنه برخوردار هستند، اما دلیل بر این نیست که از مسلمان‌ترین‌ها نیز باشند.

### بُعد نظری و عملی:

انسان دارای دو بُعد "نظری و عملی" می‌باشد که تأثیر مستقیمی بر یکدیگر دارند. بالتبع تمامی ادیان، مکاتب، ایسم‌ها و ... نیز از دو بُعد نظری و عملی برخوردار می‌باشند. از این رو، هر گونه نقصی در بُعد نظری، و هر گونه نقصانی در بُعد عملی، فرد را از دین یا مکتب‌اش دورتر می‌کند، اما این دلیل نمی‌شود در زمره‌ی دین، مکتب یا ایسم دیگری محسوب گردد.

به عنوان مثال: اگر سرمایه‌داری، تمامی دارایی‌اش را بین مردم و نیازمندان تقسیم کرد، نه دلیل بر این است که مسلمان است و نه دلیل بر این که کمونیست می‌باشد؛ پس نمی‌شود گفت: رژیم کمونیستی، یا مردمان کمونیست، مسلمان‌ترین‌ها هستند و یا مسلمانان سرمایه‌دار، کاپیتالیست یا امپریالیست هستند. این تقسیم بندی غلط، غیر علمی، غیر منطقی و غیر اخلاقی می‌باشد.

اگر مسلمانی غیبت کرد، گناه کبیره‌ای مرتکب شده است، اما از زمره‌ی مسلمانان خارج نشده است، و اگر کافری غیبت نکرد، حسنه‌ی اخلاقی در این زمینه دارد، نه این که مؤمن و مسلمان است. پس این آمارها، دسته‌بندی‌ها و قضاوت‌ها، عوام‌فریبی و ضد تبلیغ می‌باشد.

### ما بخیل نیستیم:

ما اگر مسلمان باشیم، نه تنها "بخیل" نیستیم، بلکه مرزهای اعتقادی را به تناسب مرزهای جغرافیایی تقسیم نمی‌کنیم. ما از خدا می‌خواهیم که تمامی مردمان جهان موحد شوند، مسلمان شوند، دروغ نگویند، غیبت نکنند، فقط خدا را عبادت کنند، به معاد ایمان بیاورند، ظلم و جنایت نکنند و...؛ حال خواه اکثریت چنین مردمی، در ایران باشند یا امریکا یا نروژ. و البته مسلمانان باید هوشیار باشند که اگر ملتی به فضایل اخلاقی بیشتری متصف گردید، زمینه‌های اصلاح اعتقادات آنها نیز مساعدتر می‌گردد و اگر ملتی به رذایل اخلاقی بیشتری متصف گردید، زمینه‌ی افساد در اعتقادات آنها مساعدتر می‌گردد.

از این روست که گفته می‌شود: «چه بسا به هنگام ظهور، بسیاری از غیر مسلمانان به حضرتش علیه السلام پیوندند و بسیاری از مسلمانان، از دین خارج شوند».

### آمارها و ارقام:

آمارها و ارقام را از هر زاویه و به هر لحاظی می‌توان مورد مطالعه و دسته‌بندی قرار داد، مضافاً بر این که شاخص و تعریف هر گزینه‌ای می‌تواند متفاوت باشد.

به عنوان مثال: تعریف و شاخص دروغ چیست؟ آیا ملاک، دروغ‌گویی افراد به یک دیگر می‌باشد، و یا دروغ‌گویی به خود و دروغ‌گویی‌های بزرگ حکومت‌ها به ملت‌های خودشان و سایر ملل نیز از مصادیق بارز و اصلی دروغ‌گویی می‌باشد؟ حال امریکا دروغ‌گوتر است یا انگلیس؟ فرانسه یا آلمان؟ جمهوری اسلامی ایران دروغ‌گوست، یا امریکا و متحدانش، دروغ‌گوترین‌ها و نیزنگ‌بازترین‌ها هستند؟!

\*- ممکن است بگویند که آمار "قتل" در آفریقا بیشتر است؛ اما همه می‌دانند که اگر تمامی "قتل‌های دنیا را جمع بزنند، به اندازه‌ی قتل‌عام‌های امریکا، انگلیس و متحدان و اسرائیل (جهان صهونیست) نمی‌شود.

\*- به گزارش (Dily mail) و طبق آمار خودشان (تصویر حاشیه)، در مقوله "خشونت" و رفتارهای شرم‌آور، انگلیس رتبه اول را دارد، استرالیا رتبه دوم، آفریقا سوم و سوئد، بلژیک، کانادا، فنلاند، هلند، لوکزامبورگ و فرانسه، به ترتیب در رتبه‌های بعدی قرار دارند.

\*- به گزارش (nationmaster)، در رذیله‌ی "تجاوز جنسی"، آفریقای جنوبی (آن هم به واسطه فرهنگ آپارتاید غربی) در رتبه نخست قرار دارد، اما سوئیس در رتبه چهارم - سوئد در رتبه ششم - آمریکا در رتبه چهاردهم و نروژ در رتبه بیست و چهارم قرار دارد؛ و البته این رتبه‌ها هر سال تغییر می‌کند و اگر تعداد به تناسب جمعیت محاسبه گردد، جداول متغیر می‌گردد.

#### نتیجه:

پس خوب است که آقای دکتر حسین عسگری و خانم دکتر شهرزاد رحمان از اساتید دانشکده علوم تهران، اگر چنین مطالبی نوشته‌اند و در "ایران فردا" نیز درج شده است، و هم چنین سایر محققین، قبل از مطالعه و ارائه‌ی هر آماری و مهم‌تر از آن «قضاوت» به ویژه راجع به مسلمانان و مسلمان‌ترین‌ها، روش‌های مطالعاتی و تحقیقاتی را از ابتدا مورد مطالعه قرار دهند؛ و البته اهداف عوامفریبانه را نیز از ساحت مطالعات علمی، دور سازند.

\*\*\*



گوناگون - بهمن ۱۳۹۴

این سؤال برایم پیش آمده که چرا اکثر مردم دنبال دنیای زودگذر و لذت‌های آن هستند و اینکه همیشه حق پرستان و انسان‌های مومن کم‌اند و در واقع اگر دشمنانی مثل شیطان، نفس اماره، دنیا و زیبایی‌های آن مقابل سعادت انسان هستند، خداوند عقل، نفس لوامه، فطرت و پیامبران را برای سعادت انسان ایجاد کرده و فرستاده، پس چرا قاطبه مردم از حق رویگردانند، آیا به نظر نیاید غلبه و قدرت عوامل مقابله‌کننده سعادت بیشتر هستند؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خداوند متعال خود در قرآن کریم تصریح می‌نماید که اکثریت نمی‌دانند، یا تعقل نمی‌کنند، یا ایمان نمی‌آورند ... و یا آن که تعداد مؤمنین کمتر است (مگر پس از ظهور و گسترش عدل در تمامی زمینه‌ها، در سطح جهان).

**\*\* -** خداوندی که از سویی به انسان عقل، فطرت، کتاب و امام داده و از سویی دیگر نفس اماره با قابلیت نفوذ پذیری و سوسه‌های شیاطین انس و جنّ را داده است، خود به علل و عوامل عدم رشد و انحراف نیز اشاره نموده است، که از جمله آنها: عدم توجه، غفلت، میل به نتایج زودرس و بالاخره محبت و وابستگی بیشتر به حیات و متاع دنیا می‌باشد که سبب اعوجاج و نیز تلاش برای بستن راه هدایت و رشد دیگران می‌گردد:

« الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ » (ابراهیم علیه السلام، ۳)

**ترجمه:** همان‌ها که زندگی دنیا را دوست دارند و بر آخرت ترجیح می‌دهند و (مردم را) از راه خدا باز می‌دارند و آن را کج و منحرف می‌طلبند (قوانین آن را منحرف معرفی می‌کنند و مردم را از آن منحرف می‌سازند) آنان در گمراهی دور و درازی هستند.

**الف -** بشر نیز مانند سایر موجودات، وقتی خلق شده و به دنیا می‌آید، دارای ویژگی‌های "بالفعل" و استعدادها "بالقوه" می‌باشد. یعنی یک وضعیت "فعلی" دارد و یک امکان برای "شدن". چنان که در ابتدا چشم دارد، ولی نمی‌بیند - بدن دارد، ولی ضعیف است - مغز دارد، اما علم و عقل ندارد و ... پس هر یک از این فعلیت‌ها که رشد نکند، و هر یک از این استعدادها و قوه‌ها که به مرحله فعلیت نرسیده و ظهور نمایند، در همان وضعیت نخستین باقی می‌ماند.

**ب -** وضعیت نخستین بشر، پس از مرحله جمادی، رشد نباتی است و پس از آن، رشد حیوانی، و پس از گذر از این مرحله، به رشد انسانی می‌رسد. پس اگر کسی از مرحله حیوانی گذر نکرد، در همان مرحله باقی می‌ماند، اگر چه ظاهر خودش و بروزهایش انسانی می‌نماید. از این رو فرمود: اینان هم چنان حیوان هستند.

« أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا » (الفرقان، ۴۴)

**ترجمه:** آیا می‌پنداری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ (نه) آنها جز همانند چارپایان نیستند بلکه گمراه‌ترند.

**ج -** بشر وقتی به دنیا می‌آید و رشد فیزیکی می‌کند، پیش و بیش از هر چیزی با جسم و قوای حیوانی خود آشنا می‌شود، چنان‌که به محض تولد و حتی قبل از دیدن و کسب اندک اطلاعات از وضعیت این دنیا، خوردن را می‌شناسد و به دنبال شیر می‌گردد (درست مانند حیوانات). پس اگر در همین عالم حیوانی بماند و فقط حیوانیت‌اش رشد کند، به جز خوردن، آشامیدن، مسکن، جفت‌یابی، تولید مثل، تعیین حریم و دفاع از آن و ...، چیزی نمی‌داند و به جز محسوسات مادی، ادراکی نخواهد داشت.

### قدرت بیشتر:

غلبه یک حالت، یک میل، یک کشش یا گرایش در انسان، به هیچ وجه دلیل بر قدرت بیشتر یا غلبه‌ی اجباری آن نمی‌باشد؛ بلکه علل و عوامل دیگری دخیل و اثرگذار هستند. چنان‌که می‌دانیم هر موجودی، هر نیرویی و هر قدرتی، مخلوق خداست، پس قدرت محض از آن خداست، ولی بسیاری از بندگی او فرار کرده و خود را مقهور و مرعوب قدرت‌های کاذب دیگری می‌کنند:

« وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ » (البقره، ۱۶۵)

**ترجمه:** و برخی از مردم به جای خدا همتایانی (از بت، نفس، طاغوت، فرعون، متاع دنیا) برمی‌گزینند که آنها را چنان‌که باید خدا را دوست داشت دوست می‌دارند، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، شدت (اوج) محبت‌شان به خداوند است. و اگر کسانی که ستم کرده‌اند آن هنگام که عذاب (آخرت) را مشاهده می‌کنند ببینند که قدرت و نیرو همه از آن خداست و خدا سخت‌کیفر است (به شدت پشیمان خواهند شد).

**توضیح:** انسان فانی است و عاشق بقا و باقی - انسان ضعیف است و عاشق قوت و قدرت و قادر - انسان جاهل است و عاشق علم و علیم ...، اما برخی مصداق حقیقی را رها کرده و به مصادیق کاذب روی می‌آورند و محبت فطری خود را به آنان تعلق می‌دهند.

### قدرت اراده و انتخاب:

همین که فرمود: «ندها و شریکانی را بر می‌گزیند» - همین که می‌گوییم: «خدا هم عقل و فطرت داده و هم وحی و بینه، اما انسان غفلت می‌کند» - همین که می‌گوییم: «انسان متشکل از روح و جسم است و برخی انسان به دنبال تمایلات نفسانی می‌رود و آنها را ترجیح می‌دهد»...؛ همه گواه بر این است که نیروی برتر، خود انسان است که با اختیار و اراده خویش "انتخاب" می‌کند.

انسان به اراده‌ی خویش، "عقل" را حاکم بر سایر قوا (از جمله نفس) می‌سازد؛ و هم چنین با اراده‌ی خویش عقل را به زندان کرده و "نفس" را حاکم بر سایر قوای خویش می‌سازد.

### هیچ کدام به خودی خود قدرت سلطه ندارند:

هم به پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله فرمود که تو فقط تذکر دهنده هستی و سلطه‌ای در هدایت مردم نداری «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ - پس تذکر ده، که تو (به عنوان رسول) تنها تذکردهنده‌ای \* تو بر آنها مسلط نیستی / الغاشیة، ۲۱ و ۲۲» - و هم راجع به ابلیس و بالتبع سایر شیاطین انس و جن فرمود که هیچ تسلطی بر کسی ندارند، مگر آن که خودش برای آنان ولایت و سلطه ایجاد کرده و سپس تحت سلطه آنان رود: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ \* إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (التحل، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: چرا که او (شیطان) را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگار خود توکل می‌کنند، تسلطی نیست \* جز این نیست که تسلط او (به طوری که فرمانش نافذ باشد) بر کسانی است که او را به یاری و سرپرستی می‌گیرند و کسانی که برای خداوند شریک قرار می‌دهند.

### بشر متکبر، مغرور و توجیه‌گر:

همان‌طور که ابلیس پس از نافرمانی و مواجهه با عواقب سوءاش، برای به دنبال دلایل و بهانه‌هایی (چون برتری نژادی) رفت و چون راه به جایی نبرد، باز هم نه تنها اذعان به خطای خود نکرد و «ظلمت نفسی» نگفت و در مقابل خداوند متعال را متهم کرد و گفت: «رَبِّ بِمَا أَعْوَيْتَنِي - پروردگارا! حال که تو مرا گمراه کردی...»، بشر نیز برای توجیه انحرافات خود، به دنبال بهانه‌ها و علل دیگر می‌گردد. گاه محیط را محکوم می‌کند، گاه دیگران را محکوم می‌کند، و گاه خدا را متهم و محکوم می‌کند.

همین که می‌گوید: «لابد قوای نفسانی قوی‌تر از "عقل و فطرت و وحی" هستند، یعنی می‌گوید: «خدا آنان را قوی‌تر قرار داده تا بر من بدبخت و بیچاره غلبه کنند، وگرنه خودم که نقش و تقصیری ندارم!».

رفیقم اهل تقلب در درس است و هیچ تذکری را نیز نمی‌پذیرد، آیا قهر کردن با او صحیح و کافی است؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

قهر کردن با دوستان، به خاطر خطایی که از آنها سر زده است، کار احسنی نیست. اگر اهل بیت علیهم السلام با ما چنین کنند، چه می‌شود؟!

صحیح بودن یک عمل، با مقبول و مرضی حق بودن آن، و نیز با احسن (عمل صالح) بودن، بسیار متفاوت است. چه بسیاری از افرادی که نمازشان صحیح است، اما مقبول نیست - یا مقبول هم هست، اما احسن نمی‌باشد.

از این رو اگر پرسید: «به خاطر انجام خلافی با رفیقی قهر کردم، آیا صحیح است یا خیر؟»؛ ممکن است در پاسخ بشنوید که "صحیح است"؛ این یعنی اشکالی ندارد و حرام نیست، اما معلوم نیست که این قهر کردن، کار مقبول و احسنی نیز باشد.

**الف -** شرط صحیح بودن این است که منطبق با احکام باشد و خلاف آن نباشد.

**ب -** اما شرط مقبول بودن این است که چه رفاقت و چه قهر، حقیقتاً و خالصانه برای خدا باشد.

**ج -** و شرط "احسن" (عمل صالح) این است که در بین روش‌های ممکن، بهترین کار همین باشد.

**\*\*\* -** حال آیا قهر کردن با یک رفیق، به خاطر این که در امتحانات درسی تقلب کرده، کاری صحیح، مقبول و مرضی خداوند منان و بهترین کار است؟

**دین فروشی:**

\* - دقت کنیم که ما مکلف به دینداری و نیز دعوت به دین و تقوا هستیم، اما اجازه‌ی دین فروشی نداریم. برخی خودآگاه یا ناخودآگاه، به خاطر چهارتا احکامی که یاد گرفته و یا عمل می‌کنند، دین فروشی می‌کنند. این خطایی بزرگتر از تقلب است.

**تکبر:**

\* - برخی دیگر به خاطر همین چهارتا احکامی که یاد گرفته و عمل می‌کنند، خودآگاه یا ناخودآگاه، دچار تکبر می‌گردند و این تکبر را به اشکال فریبنده‌ی تذکر، نصیحت، امر به معروف، نهی از منکر و ...، به رخ مخاطب می‌کشند. گناه این تکبر، هزاران هزار بار شدیدتر و بدتر از تقلب در امتحانات درسی می‌باشد.

**موضع‌گیری ذره‌بینی:**



\* - برخی دیگر خود را رها کرده و دائم دقت دارند که مخاطب آنها کجا دچار خطا می شود، تا او را تقییح و تحقیر کرده و بگویند؟! آیا این موضع گیری خدایی و برای خداست، آیا رنگ خدایی (صبغه الهی) دارد؟ آیا خدا و یا امام زمان علیه السلام با ما چنین می کنند؟!

#### تنبیه:

\* - برخی دیگر در عین حال که خود مرتب هر شب و روز دعا و ندا می کنند که "إلهی! ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ بَجَرْتُ بِجَهْلِي - خدایا به خودم ظلم کردم و جهلم سبب جری شدن من در گناه گردید" - و سپس یا رب! یا رب! گفته و طلب مغفرت می کنند، تا با خطای دیگران مواجه می شوند، گمان می کنند که حتماً باید او را به نوعی تنبیه نیز بکنند و چنان رفتار می کنند که گویی قیامت شده و آنها مأموران شداد و عذاب الهی هستند!

حال تصور کنید که اگر مؤمن تر از ماها، از افراد عادی گرفته تا اولیاء الله، تا برسد به امام زمان علیه السلام، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و در غایت امر، خداوند رحمان و رحیم، با ما چنین رفتاری کند، چه می شود؟!

#### قهر کردن:

در موافقی اساساً "رفیق" نشدن واجب و ضروری است؛ مثل رفاقت با "کفار و مشرکین و ظالمین"، یا کسانی که دین را مسخره می کنند و یا اهل دروغ و فسق و فجور (که تمامی این موارد در قرآن کریم و احادیث تصریح شده است).

در موافقی "قطع رفاقت" لازم می آید، مثل رفیقی که دیگر راه خود را تغییر داده باشد و به کفر و شرک گرویده باشد.

اما در تمامی این احوال باید دقت نمود که رفیق نشدن، یا قطع رفاقت، بسیار متفاوت است با تداوم ارتباط معقول و مرضی حق، یا قطع ارتباط (حتی با کفار، فاسقین و مجرمین).

قهر کردن، قطع ارتباط است، نه قطع رفاقت. لذا انسان باید دقت کند که اولاً چه ضرورتی برای قطع ارتباط وجود دارد؟ و ثانیاً آیا این قطع ارتباط واجب و ضروری است؟ و ثالثاً آیا تداوم ارتباط خیر بیشتری ندارد و عمل صالح نمی باشد؟ و در جان و غایت این که "آیا مرضی خداوند منان است؟"

\* - شاید رفیق یا مرتبیطی، نتواند تقلب در امتحان درسی را ترک کند، اما به خاطر ارتباط خوب شما، اخلاق و ادب بیاموزد؟

\* - شاید رفیق یا مرتبیطی، نتواند تقلب در امتحان درسی را ترک کند، اما به خاطر ارتباط خوب شما، با خدا، اسلام، قرآن، اهل عصمت علیهم السلام، آشنا تر شود و همین امر در او اثر بگذارد؟

\* - شاید این ارتباط سبب شود که با زیبایی نماز آشنا شود و همین نماز، او را گناهان بزرگ و کوچک دور کند؟

\* - شاید این ارتباط سبب آگاهی‌ها، بیداری‌ها، هوشیاری‌ها و بصیرت‌هایی گردد که او را از ورطه‌های هولناک، پرتگاه‌های ظلمانی و هلاکت نجات دهد و سبب رشد او گردد.

### رنگ خدایی:

مهم‌ترین امر این است که انسان رنگ خدایی داشته باشد که آنهم با عبادت خالصانه محقق می‌گردد:

« صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ » (البقره، ۱۳۸)

ترجمه: (آری ایمان دل‌های ما) رنگ‌آمیزی خدایی است و کیست که رنگ‌آمیزش بهتر از خدا باشد؟ و ما پرستندگان اویم.

انسان آینه تجلی حق است، پس باید متصف شود به صفات الله، متخلق شود به اخلاق الله و رنگ‌آمیزی شود، به رنگ ایمان به خدا.

انسان باید در اسماء الله تفکر و تعمق کند و سعی کند که آینه وجود را به طرف آن بگیرد. اگر خدا رحمان و رحیم است، او نیز با خلق خدا چنین باشد - اگر غفار الذنوب و ستار العیوب است، او نیز چنین باشد - اگر بسیار توبه‌کننده (تواب) است، یعنی بسیار نظر لطف خود را بر می‌گرداند به سوی کسانی که پس از غفلت و گناه، روی به او برگردانده‌اند (توبه‌کردند)، او نیز چنین باشد - اگر انتظار دارد که خدا او را ببخشد، او نیز از حق خود بگذرد و سریع ببخشد ... و البته اگر خدا در مواضع و مواقفی شدت و غضب دارد، او نیز داشته باشد. مثل شدت بر کفار و رحمت میان خود.

و راه رسیدن به این صفات و اخلاق کمال نیز تلاش در ساختار اخلاقی خود، خالص کردن هر کاری برای خدا، و انجام دستورات او، بدون دخالت و فریب نفس می‌باشد.

\*\*\*

در مورد مکتب "آتیسیم" یا بی‌خدایی نوین، و راه‌های نجات از انحراف و راهنمایی یکی از دوستانم، مطلب یا راهنمایی می‌خواهم.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نجات به دست خداست، اگر کسی هدایت خواست، خدا نجاتش می‌دهد، اما اگر عناد و لجاجت کرد، به نتیجه‌اش می‌رسد.

نه انکار وجود خدا نوین است و نه به اصطلاح مکتب "آتیسیم" ساختار یا حرف نوینی دارد؛ اگر چه تلاش زیادی برای تبلیغ آن [به ویژه در میان ملل مسلمان] می‌شود.

از وقتی بشر بوده، ایمان و کفر هم بوده است؛ با این تفاوت که "ایمان به خدا و آخرت"، فقط یک نام دارد که آن هم «توحید» است، اما کفر، الحاد و شرک، از آن جهت که "کثرت‌گرا"یی هستند، اسم‌ها و ایسم‌های بسیاری به خود می‌گیرد.

\*- قصه‌ی این "اسم"ها و "ایسم"ها نیز نوین (جدید) نیست، چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام به کفار فرمود که اینها فقط "اسم"هایی است که شما و پدران تان بر روی آنها می‌گذارید، وگرنه هیچ کدام حقیقت خارجی ندارند و فقط مبنی بر ظن‌ها و گمان‌ها و نظریات غلط خودتان می‌باشد:

«إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ رَبِّهِمْ الْهُدَىٰ» (التَّجْم، ۲۳)

ترجمه: [این بتان] جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدران تان نامگذاری کرده‌اید [و] خدا بر [حَقانیت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است. [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواه‌شان است پیروی نمی‌کنند، با آنکه قطعاً از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است.

### آتئیسم:

آتئیسم (Atheism) که ریشه در واژه‌ی یونانی (Atheos) دارد و به معنای «خدا ناباوری - یا - رد خدا باوری» می‌باشد نیز همان کفر و الحاد کهن است، منتهی یک «ایسم» به آن اضافه نمودند که برای عوام، قشنگ و مدرن به نظر آید.

\*- از یکی پرسیدم: «نظرت راجع به عرق فروشی و رقصانه» چیست؟ گفت: از واژه‌هایش نیز حالم به هم می‌خورد، چه رسد به خودش - در وقت دیگری پرسیدم: «نظرت راجع به بار و دانسینگ چیست؟» گفت: مال کشورهای پیشرفته است و ما محرومیم! در حالی که هر دو یک چیز بود و فقط تلفظ فارسی و انگلیسی آن متفاوت بود.

\*- حالا اسم، ماده‌گرایی (دهری‌گری) را که بسیار عوامانه و قدیمی است، گذاشتند "ماتریالیسم" - و اسم خودگرایی را گذاشتند "اومانیسم" - و اسم کفر و الحاد را گذاشتند "آتئیسم"، تا به نظر مهم، قشنگ و نوین آید.

### عقل و نفس در شناخت:

اگر به کسی که اهل عقل و علم است بگویید: «شراب مضر است»، شاید بحث کند، اما در نهایت می‌پذیرد، هر چند که خود شرابخوار باشد؛ اما اگر گفت: «دلم می‌خواهد»، دیگر هیچ بحث و استدلالی برای او فایده ندارد و نمی‌پذیرد.

مهم است بدانیم که انسان "عقل و نفس" دارد و این که کدام را ملاک قرار داده و تبعیت کند، به اختیار و اراده‌ی خودش بستگی دارد.

آدمی، حق و باطل‌های بسیاری را با قوای "تعقل" تشخیص می‌دهد و اطلاعات بسیاری را با قوای علم به دست می‌آورد؛ اما هیچ‌کدام اینها دلیل نمی‌شود که به سوی آنچه با عقل یا علم شناخته برود؛ بلکه «آدمی به سوی آن چه دوستش دارد (دلش می‌خواهد) می‌رود.

از این رو خداوند متعال در قرآن کریم، پس از ادله‌ی عقلی و بینه‌های علمی بسیار، می‌فرماید: حالا بگو که اگر خدا را دوست دارید، بیایید و نمی‌فرماید که اگر شناخت حاصل شده بیایید.

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ » (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو: «اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد، و خداوند آمرزنده مهربان است.»

### مباحثه و دعوت:

پس قبل از هر بحثی، دقت کنید که برخی دل‌شان می‌خواهد که ملحد باشند و بگویند: "ما کافریم"، منتهی چنان که بیان شد، به تن این کفر عوامانه خودشان، لباس شیک می‌پوشانند و می‌گویند: «ماتریالیست - اومانیست - مارکسیست ... یا آتئیست هستیم». برخی هم در عقل و دل خودشان قبول ندارند، اما دوست دارند که ادای آنها را درآورند تا مطرح شوند!

\*- نیازی نیست که حتماً به آنان وجود خداوند متان را اثبات کنید (خودشان می‌شناسند)، بلکه پرسید: «حالا چه دلیل عقلی برای ملحد شدن دارید؟» آن‌گاه متوجه می‌شوید که یا پشت سر هم شعارهای بی‌دلیل می‌دهند، یا می‌گویند: «دلم می‌خواهد چنین باشم، به شما چه؟»

بدیهی است که در چنین حالتی، نه تنها از دست شما، بلکه از دست پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله نیز کاری ساخته نیست، چرا که خداوند متعال انسان را دارای اختیار و اراده خلق کرده است. لذا به پیامبرش نیز با این مثال می‌فرماید که کاری از تو بر نمی‌آید:

« وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ » (الأنعام، ۳۵)

ترجمه: و اگر اعراض کردن آنان [از حق و قرآن] بر تو گران است، اگر می‌توانی نقبی در زمین، یا نردبانی در آسمان بجویی تا معجزه‌ای [دیگر] برای‌شان بیاوری [پس چنین کن]، و اگر خدا می‌خواست قطعاً آنان را بر هدایت گرد می‌آورد، پس زنهار از نادانان مباش.

**تذکر (یادآوری):**

پس نه تنها ما و شما، بلکه حتی رسول اعظم صلوات الله علیه و آله نیز سلطه‌ای ندارد و فقط می‌تواند که مردم را "متذکر" شود و راه درست یا غلط را به آنها یادآوری نماید و به سرانجام هر کدام از آنها، بشارت یا انداز دهد؛ چنان که فرمود:

« **فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ \* إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ \* فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ** » (الغاشية، ۲۱ تا ۲۴)

**ترجمه:** پس تو ای پیامبر ایشان را تذکر بده که وظیفه تو تنها همین تذکر است \* و گرنه تو بر آنان تسلطی نداری \* (تذکر را هم تنها به کسانی بده که اهل تعقل و تذکر پذیرند) نه آنها که اعراض کرده و کفر ورزیدند \* که خدا ایشان را به عذاب اکبر قیامت شکنجه خواهد کرد. تذکر گاهی با بحث و پرسش و پاسخ است، و گاهی با موعظه و نصیحت است. گاهی مدعی کفر و الحاد "چه نام آتئیسم روی خود بگذارد و چه هر نام دیگری"، ساده و سطحی نگر است، هر چند که مدعی روشنفکری هم باشد، بدیهی است که در اینجا بحث و چند پرسش از دلایل عقلانی و ... می‌تواند او را متوجه کند. اما گاهی عناد و لجاج دارد.

### **بی‌خدا وجود ندارد:**

اگر خدا برای انسان روح و جسم قرار داد، کسی نمی‌تواند بگوید که من دوست دارم بدون روح، جسم یا هر دوی آنها زندگی کنم؛ و اگر مدعی این امور شد، خودش را فریب داده و سعی در فریب مخاطب می‌کند، چرا که این نظام خلقت است و با میل افراد، قابل تغییر و تبدیل نمی‌باشد.

هم چنین است مقوله «خدا جویی، خدا شناسی و خدا پرستی» که فطری انسان و سرشت اوست؛ خداوند متعال انسان را مخلوق خلق کرده، پس خالق دارد - عبد خلق کرده، پس معبود دارد - مألوه خلق کرده، پس إله دارد - مربوب خلق کرده، پس ربّ دارد - مرزوق خلق کرده، پس رازق دارد و ...؛ پس با میل او هیچ یک از این حقایق عالم وجود تغییر نمی‌کند.

از این رو حتی آنان که گمان می‌کنند اصلاً هیچ خدایی را قبول ندارند نیز "هوای نفس" خود را "إله" گرفته و بندگی آن را می‌کنند، اگر چه خودشان ندانند و یا منکر گردند. دل‌شان خواسته مسیری که منجر به بسته شدن چشم و گوش می‌شود را بروند و بالتبع طبق نظام الهی، دیگر نه هیچ حقیقتی را می‌بینند و نه هیچ سخن حقی را می‌شنوند و نه اصلاً دوست دارند که ببینند و یا بشنوند.

« **أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ** » (الجاثية، ۲۳)

**ترجمه:** پس آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفسش قرار داده و خدا او را روی علم خود (به کفر باطن و خبث سریره اش) و آگاهی وی، به حال خود رها کرده و برگوش و قلب او مهر (شقاوت) نهاده و بر دیده (دل) او پرده کشیده؟! پس چه کسی است که او را بعد از خدا هدایت کند؟ آیا متذکر نمی شوید؟

### نکته:

پرسید: خدا، کیست یا چیست که تو وجودش را قبول نداری؟ متوجه می شوید که هیچ شناخت و تعریفی ندارد؛ فقط دوست دارد که بگوید: «من کافر، ماتریالیست یا آتئیست هستم!»

\*- امام صادق علیه السلام، تعریف مخلوق و حادث را از زندیقی (آتئیستی) پرسیدند؛ او مدتی تفکر کرد و با خود می گفت: «دراز، کوتاه، پهن، نازک، کوچک، بزرگ و ...»؛

امام او را متوجه ساخته و فرمودند: «بگو بینم، اگر من یک کیسه اشرفی داشته باشم و به تو بگویم که در این کیسه اشرفی هست، و تو اصلاً ندانی که اشرفی چیست؟ آیا می توانی بگویی که در این کیسه اشرفی نیست؟» گفت: خیر؛

فرمود: پس اگر برای حادث، مخلوق و ...، نیز تعریفی جز اینها که می گویی نمی دانی، باید خودت را هم مخلوق بدانی (چون همه این ویژگی ها و صفات در تو هست). (اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید).

پس شما نیز در مواجهه با افراد سالم، ولی غافل، همیشه از تعریف و دلایل پرسش کنید تا متوجه شوند که اصلاً نمی دانند و فقط یک جوی را (مثل مد لباس) پیروی می کنند.

\*\*\*

در یکی از پاسخ هایتان در مورد یک گروه ۶۰۰ نفره، تشکیل شده در اسرائیل برای تولید متن ها و انشاهای منحرف کننده (شبهه پراکنی) نوشتید. اگر امکانش هست بیشتر در مورد آن شکل توضیح دهید یا حداقل منبعی معرفی کنید. جستجو در گوگل نتیجه ای نداشت.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

**یک -** به هیچ وجه انتظار نداشته باشید که فرقه ها و تشکل های جاسوسی، اطلاعات خود را به گونه ای منتشر کنند که در گوگل قابل دسترسی باشد.

**دو -** ما نیز اگر بخواهیم و توفیق داشته باشیم که مجموعه تحقیقات و اطلاعات خود را [از عملکرد ناتوی فرهنگی در ایران، تشکیلات بهائیت، خطوط و دامنه های فعالیت و نفوذ آنها و ...، منتشر نماییم، دست کم چند جلد کتاب ششصد صفحه ای می شود.

**سه -** حتی اگر گزارش یا خبری دال بر وجود اینگونه تشکلهای منتشر نشده باشد، جای هیچ شک، تردید و تعجبی ندارد که بشنوم فرقه‌ها و گروه‌های ضد اسلام و ایران، و تشکلهای وابسته به فراماسون و صهیونیسم بین‌الملل، اتاق‌های فکر، برای تهاجم و نفوذ فرهنگی همه جانبه، علیه اسلام و مسلمانان، به ویژه در ایران تشکیل داده‌اند.

**چهار -** چه جای تعجبی وجود دارد اگر بشنوم که مثلاً بهائیت، ۶۰ گروه ده نفره، در ۶۰ موضوع (قرآن، تشیع، اختلاف مذاهب، اقتصاد، فمینیسم، ترویج فساد و فحشا، شایعه، شبهه، جو سازی، مطبوعاتی، رسانه‌ای، فضای مجازی و ...، تشکیل داده است؟ حتی اگر ۶۰۰ گروه نیز تشکیل داده باشد، جای تعجب نیست، چرا که آن تشکیلات گسترده و حمایت شده، برای همین کار بنا شده است.

**پنج -** از یک سو همگان می‌دانند که اساساً بهائیت، توسط فراماسون و انگلیس بنا نهاده شد و شهر عکا در اسرائیل محل دفن "بهاء" و قبله بهائیت است و شهر "حیفا" در اسرائیل نیز مرکز اصلی این فرقه ضاله می‌باشد - از سوی دیگر همگان نیز می‌دانند که ناتوی فرهنگی، نمی‌تواند توسط سربازان انگلیسی یا عناصر اسرائیلی، آلمانی، امریکایی یا فرانسوی، در ایران کاری بکند، پس باید از افراد، گروه‌ها و فرقه‌های ایرانی و دست‌نشاندهی خود استفاده کند که تشکیلات "بهائیت" سرآمد آنهاست.

### جنگ فرهنگی:

بر کسی پوشیده نیست که اثر تخریبی جنگ فرهنگی و تبلیغاتی، به مراتب بیشتر و عمیق‌تر و ماندگارتر از جنگ نظامی می‌باشد. حکام مستبد و مستکبران جهان نیز می‌دانند که تا ملت‌ها [به ویژه مسلمانان] به لحاظ فرهنگی متزلزل نشده و سقوط نکنند، به لحاظ سیاسی و بالتبع اقتصادی تسلیم نخواهند شد و جنگ نظامی کارآیی چندانی ندارد.

امام خمینی رحمه الله علیه فرمودند: «سلاح تبلیغات برنده‌تر از سلاح جنگ است». مقام معظم رهبری، با هشدارهای مکرر درباره تهاجم و شیخون و نفوذ فرهنگی، فرمودند: «فرهنگ از اقتصاد هم مهم‌تر است. چرا؟ چون فرهنگ، به معنای هوایی است که ما تنفس می‌کنیم / ۱/۱/۱۳۹۳». آیزنهاور پس از جنگ دوم جهانی اعلام کرد: «بزرگترین جنگی که در پیش داریم جنگی است برای تسخیر اذهان انسان‌ها» و کارتر در زمان ریاست جمهوری خود اعلام کرد «یک دلار برای تبلیغات بهتر است از ده دلار برای تسلیحات».

ژنرال کارتر، فرمانده ارتش سایبری انگلیس می گوید: «در افغانستان ما و نیروهای ناتو با وجود برتری نظامی بر طالبان نتوانستیم مفید بودن حضور واحدهای خود را به مردم ثابت کنیم.» او افزود: «ما باید از این تجربه برای دست یافتن به قلب و ذهن انسانها درس بگیریم» (۱)

تردیدی نیست که در جنگ فرهنگی علیه اسلام و ایران، باید از عناصر فارسی زبانی استفاده شود که با اسلام و قرآن نیز آشنایی و سر ستیز داشته باشند؛ و در میان تمامی گروهها و فرقهها (که اغلب سیاسی یا تروریستی هستند)، بهائیت به صورت گسترده از این امکان برخوردار می باشد.

پس، هیچ تعجبی ندارد اگر گروهی ششصد نفره یا حتی شش هزار نفره، برای جنگ فرهنگی و اعتقادی، تولید شبهه و انشاء نویسی علیه اسلام، تشیع، ایران، ایرانی، انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، تشکیل داده باشند.

**ملاحظه:**

- در عین حال، عموم نیز می توانند با پیگیری اخبار و اطلاعاتی که منتشر می شود، ردیابی کنند و به ماهیت یا روش های عملکرد جریانها، گروهها و فرقهها پی ببرند. به عنوان مثال:
- \*- در فاصله سالهای ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۳ یعنی در طول دوازده سال نمایندگان آمریکا شش قطعهنامه به تصویب رساندند که در آنها به جانبداری و حمایت از بهائیت پرداخته و بنا به اعتراف بیل کلینتون رئیس جمهور وقت آمریکا: ایالات متحده می کوشد یک همکاری بین المللی برای زیر فشار قرار دادن حکومت اسلامی ایران به منظور رعایت حقوق اقلیت های مذهبی به وجود آورد. (راديو اسرائیل، مورخه ۱۳۷۳/۷/۲۱)
  - \*- از جمله محورهای فعالیت بهائیان در داخل ایران عبارتند از:
    - ۱- تغییر ذهنیت مردم ایران در باره این تشکیلات از یک مسلک منحرف و دستگاه جاسوسی برای بیگانگان به شهروندانی عادی و بی خطر با شیوه های مختلف از جمله مظلوم نمایی و بهره گیری از محافل جهانی مانند سازمان حقوق بشر. (مؤسسه راهبری حق پژوهی - مرکز تخصصی نقد و بررسی فرقه، ادیان و مذاهب)
    - ۲- پخش مداوم شبهات فکری و عقیدتی در باره اصول و فروع دین اسلام به ویژه تشیع از طریق رسانه های دیداری و شنیداری و نوشتاری به ویژه اینترنت. (همان)
    - ۳- ترویج فمینیسم در جهت معارضه با استحکام و سلامت پایه های خانواده و تضعیف احکام اسلام.
    - ۴- تلاش جهت نفوذ در ساختار سیاسی برای دستیابی به اسرار نظام، کم کردن حساسیت ها و مقاومت های مسئولان نظام درباره فرقه بهائیت و کم رنگ جلوه دادن خطر این فرقه. (همان)
    - ۵- تلاش جهت نزدیکی با محافل روشنفکری ایران به منظور پذیرش جامعه بهائی به عنوان عضوی از جامعه مدنی ایران (پایگاه اطلاع رسانی مرکز آمار ایران)



چرا خداوند شیطان را خلق نمود و مهلت داد؟ مگر معاذالله خبر نداشتند شیطان انسانها را فریب می‌دهد و باعث جهنمی شدن انسانها می‌شود؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

جز خود انسان، هیچ کس سبب و باعث بهشتی یا جهنمی شدن او نمی‌شود. چنان که فرمود:

« وَأَنَّ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى \* وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى \* ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى » (التَّجْم، ۳۹ تا ۴۱)

ترجمه: و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست \* و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد \* سپس هر چه تمام‌تر وی را پاداش دهند.

### شیطان:

"شیطان" الزاماً شخص ابلیس لعین نمی‌باشد. کلمه شیطان در قرآن کریم هفتاد مورد به صورت مفرد و هجده مورد به صورت جمع (شیاطین) آمده است، که خود دلیلی است بر این که شیطان فقط ابلیس لعین نمی‌باشد.

**الف -** ابلیس، اسم خاص یک موجود است که به لحاظ خلقت، از گروه جنیان می‌باشد. او که به واسطه‌ی عبادات کثیر، در مقامات ملکوتی قرار داشت، به خاطر "تکبر"، نافرمانی کرد و از پوسته خویش خارج (فاسق) شد و از آن مقامات تنزل و هبوط یافت:

« وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا » (الکهف، ۵۰)

ترجمه: و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید پس [همه] جز ابلیس سجده کردند که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید و حال آنکه آنها دشمن شمايند و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند.

**ب -** "شیطان" از ماده «شَطَن» به معنای «دور شده - گمراه شده» می‌باشد و ابلیس را از آن جهت که از قرب الهی بسیار دور شد، شیطان نامیده شده است.

اما "شیطان" از ماده «شیط» به معنا از بین رفتن، تباه شدن (چه از طریق سوختن باشد یا ...) می‌باشد و ابلیس را از آن جهت که اولاً خودش از آتش خلق شده؛ و ثانیاً تمامی عباداتش را حبط کرد و از بین برد؛ و ثالثاً اهل آتش جهنم است، "شیطان" می‌نامند.

### سایر شیاطین:

پس هر کسی را که (اعم از جنّ یا انسان)، به واسطه تکبر، انکار، نافرمانی ...، از جوار رحمت الهی و قرب او دور شود، اهل آتش گردد، دشمن انسان و هدایت، رشد و کمال آدمی گردد، "شیطان" می نامند. این گروه، همه سپاهیان ابلیس قلمداد می گردند.

« فَكُتِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْعَاوُنُ \* وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ » (الشعراء، ۹۴ و ۹۵)

ترجمه: گمراهان و گمراه شدگان به رو در جهنم انداخته شوند \* و لشکریان ابلیس نیز همگی.

### انحراف:

مکرر بیان گردید که خداوند متعال نه برای هدایتش به پیامبران علیهم السلام سلطه‌ای داده است و نه برای گمراه کردن، به ابلیس و سایر شیاطین از جن و انس، سلطه‌ای داده است، پس نه کسی می تواند به زور (سلطه، جبر) هدایت کند و نه کسی می تواند به زور گمراه کند:

پیامبر صلوات الله علیه و آله - « فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ » (الغاشیه، ۲۱ و ۲۲)

ترجمه: پس تذکر ده که تو تنها تذکردهنده‌ای \* تو بر آنها مسلط نیستی.

ابلیس لعین و سایر شیاطین: « إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ \* إِنَّمَا سُلْطَانُ عَلَى الَّذِينَ

يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ » (التحل، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند، و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی نیست \* تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند، و بر کسانی که آنها به او [خدا] شرك می‌ورزند.

نکته: همان گونه در عالم بیرون، این انسان و جامعه است که خود زمینه‌ی نفوذ و سلطه‌ی بیگانگان را فراهم

می کند، در عالم درون نیز خود انسان است که زمینه‌ی ولایت شیاطین بر خود را مساعد می سازد»

### اراده:

پس دعوت از جانب حق می آید؛ خداوند متعال با موهبت عقل و وحی برای شناخت، راه را رشد و گمراهی را کاملاً روشن کرده است، و سپس می فرماید: تو را در این مقامی که قرار دادم، مجبور نمی کنم، حالا هر راهی که خودت اراده و انتخاب می کنی را پیش گیر: « لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ... - در دین هیچ

اجباری نیست؛ به درستی که راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است. » (البقره، ۲۵۶)

### وسوسه:

کار ابلیس و جنودش (سایر شیاطین جنّ و انس)، صرفاً "وسوسه" و دعوت به باطل می باشد، اما توجه یا عدم توجه به "وسوسه" و نیز پذیرش یا عدم پذیرش دعوت به باطل، کاملاً در اختیار انسان می باشد؛ انسانی را دعوت به باطل می کنند که رها نشده است، بلکه خدایی دارد که اگر به او ایمان بیاورد، به او توکل کند و بندگی او را نماید، محافظت و تا مقام قرب هدایت می شود.

اما اگر در مورد "وسوسه" دقیق شویم، متوجه می شویم که این وسوسه، الزاماً کار ابلیس و شیاطین نمی باشد، بلکه یک ریشه درونی (نفس) هم دارد، چنان که هر چیزی و حتی جامدات نیز می توانند برای نفس انسان "وسوسه انگیز" باشند؛ چنان که تمامی مظاهر "قدرت، شهوت و ثروت"، وسوسه انگیز هستند. حتی یک دیوار کوتاه یا بلند نیز می تواند، سبب وسوسه شود؛ پس شیاطین نیز از همین راه (نفس اماره) وارد می شوند.

### فرودگاه شیطان:

هر ورودی، مدخل مناسب خودش را می خواهد و هر فرودی، عرصه‌ی مناسب (فرودگاه) خودش را می خواهد؛ پس اگر باب ورود بسته و کنترل شده باشد و فرودگاهی برای دشمن مساعد نشده باشد، امکانی برای ورود و فرود شیاطین انس و جنّ وجود ندارد:

« هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ \* تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ » (الشعراء، ۲۲۱ و ۲۲۲)

**ترجمه:** آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می آیند؟ \* بر هر دروغزن گناهکاری فرود می آیند. اگر فرد و جامعه، راه "نفوذ" را ببندند، شیطان هیچ غلطی نمی تواند بکند.

### مهلت دادن خدا:

همان طور که شیطان فقط ابلیس نیست، فرصت و مهلت نیز فقط به ابلیس داده نشده است، بلکه از مؤمن و کافر، به همگان داده شده است و این لطف و رحمت الهی است که فرصتی برای رشد، (و اگر انحراف و معصیتی صورت گرفت) فرصتی برای استغفار و توبه قرار داده است. البته فرصتی بدون معلوم بودن مدت و پایان آن. اگر خداوند مَنان مهلت ندهد که با اولین نافرمانی (گناه)، عقوبت و هلاکت لازم می آید و دیگر کسی فرصتی برای استغفار (طلب پوشش و بخشش) و نیز توبه (بازگشت) پیدا نمی کند.

« وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا » (فاطر، ۴۵)

**ترجمه:** و اگر خدا مردم را به [سزای] آنچه انجام داده‌اند مؤاخذه می کرد، هیچ جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت ولی تا مدتی معین مهلت شان می دهد، و چون اجل شان فرا رسد خدا به [کار] بندگانش بیناست. پس خداوند رحمان و مَنان، به همگان فرصت داده است. این ماییم که باید فرصت‌ها را غنیمت شمرده و از دست ندهیم.



## حقوقی و احکام - بهمن ۱۳۹۴

### حکم بازی "کلش اف کلنز" چیست و اگر حرام است، چرا؟

#### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا به چند نکته‌ی مهم توجه شود:

**الف -** کار فقیه و مرجع تقلید، بیان فتوا و حکم کلی است و نه تشخیص موضوع و یا مصادیق و بیان آنها. به عنوان مثال: فقیه طبق احکام شرع مقدس اسلام، بیان می‌دارد که «نوشیدن هر گونه نوشیدنی سکرآور (مست کننده)، حرام است»؛ و یا بیان می‌دارد «گوشت مردار و گوشت حیوان حلال گوشتی که ذبح شرعی نشده باشد، حرام است»؛ حال اگر کسی پرسد: «نوشیدن این مایه‌ای که در لیوان من است، یا خوردن این گوشتی که سر سفره من است، حلال می‌باشد یا حرام؟»، (یعنی موضوع و مصداق)، دیگر کار فقیه و مرجع نمی‌باشد، می‌گوید: خودت بین که دارای ویژگی‌های نوشیدنی‌ها و خوردنی‌های حلال است یا حرام؟!

**ب -** گاهی چیزی به صورت مستقیم حرام است، مانند: قمار؛ حال خواه با ورق پاسور باشد و یا با چوب کبریت و یا حتی قمار سر فوتبال ... یا شرط بندی با استخوان جناق سینه مرغ و ... (ابزارش فرقی ندارد، قمار حرام است). اما گاهی چیزی یا امری، خودش حرام نیست، بلکه به واسطه‌ی عوامل دیگری حرام می‌شود. مثل پوشیدن یک لباس چرمی. بدیهی است که اگر مردار باشد و یا از پوست حیوانی که ذبح نشده تهیه شده باشد، حرام می‌شود.

مثال: سخن گفتن و شنیدن، حلال است، و اساساً انسان راگریزی از آن نیست، اما گفتن و شنیدن دروغ، غیبت، تهمت، سخنان منحرف کننده، فسادآور و ... چطور؟

#### بازی‌ها:

بسیاری از بازی‌ها همین طور هستند. یعنی صرف بازی فوتبال در زمین، یا بازی‌های کامپیوتری حرام نیست، اما اگر ترویج فسق، فساد، ظلم، بدآموزی ... و یا حتی تبلیغ کفر و شیطان‌پرستی و ترویج اسلام ستیزی [که این روزها بسیار رایج است] باشد، بدین واسطه حرام می‌گردند.

#### کلش اف کلنز

طراحان، این بازی را برای سرگرمی، تفریح و یا احیاناً فعالیت رشدآور ذهن مخاطبین نساخته‌اند، بلکه سراسر القا نگاه و اشاعه‌ی اهداف و فرهنگ شیطان‌پرستانه‌ی فراماسونی، به اضافه تبلیغ و ترویج نمادهای این فرقه شیطان‌پرست می‌باشد.

در دور باطل این بازی [که خود مصداق بارز کار "لغو" است که مؤمن و هر عاقلی از آن پرهیز دارد]، بازیگر آپگرید می‌کند تا غارت کند، غارت می‌کند تا بزرگ شود، بزرگ می‌شود تا دوباره آپگرید کرده و دامنه‌ی غارت خویش را وسعت بخشد و تحلیل خود را در قتل و جنایت و سرقت و ظلم و ... تقویت نماید.

### استفتاء (فتوا) نمی‌خواهد:

حال آیا تشخیص مشغول شدن یا نشدن به این بازی، فتوا می‌خواهد؟

در این بازی شما در یک دور باطل هستید! آپگرید می‌کنید و غارت میکنید که بزرگ شوید تا بتوانید دوباره آپگرید کنید و سرزمین بزرگتری را غارت کنید و دوباره پیشرفت کنید تا بیشتر غارت کنید و ... !!

حال آیا تشخیص مشغول شدن یا نشدن به این بازی، فتوا می‌خواهد؟

- \*- هر انسان عاقل و سالمی می‌داند که نباید عمر کوتاه و شریف خود را این چنین هدر دهد؛
- \*- می‌داند که ذهن، تحلیل، توهم و تصور او با این بازی‌های شکل نامطلوبی به خود می‌گیرد؛
- \*- می‌داند که برای هر حرکتی در این بازی، اراده می‌کند و اراده‌هایش مبتنی بر لغو و ظلم می‌گردد - این بازی‌ها تمرین و تقویت اراده‌ی باطل است؛
- \*- می‌داند که این بازی‌ها، تعلیم، ترویج و تعمیم (عمومیت بخشیدن) و توجیه جنایات شیطان بزرگ است؛
- \*- می‌داند که نباید خودش عامل دست شیاطین (حتی در بازی) باشد؛
- \*- می‌داند که نباید مروج دیدگاه‌ها، اهداف، شعارها و نمادهای شیطان‌پرستی و فراماسون و صهیونیسم باشد.
- \*\*\*- پس، برای هر انسانی، باطل و مخرب بودن این بازی‌ها؛ و بالتبع برای هر مسلمانی، حرام بودن این بازی‌ها، بسیار واضح و آشکار است و اصلاً نیازی به استفتاء و کسب فتوا از مرجع تقلید ندارد.

### خرید و فروش:

بدیهی است که وقتی بازی غیر عقلانی، غیر شرعی، غیر اخلاقی ... و باطل باشد، خرید و فروش آن نیز به نحو اولی، باطل می‌باشد. چنان‌که:

«سید خضیر المدنی در گفتگو با پایگاه اطلاع رسانی آستان مقدس حسینی در این رابطه گفت: حکم شرعی بازی کلش اف کلنز که این روزها در جامعه به ویژه میان جوانان شایع شده از نظر آیت الله سیستانی به دو بخش تقسیم می‌شود که اول در مورد اصل بازی و دوم در مورد خرید و فروش مراحل آن می‌باشد.

وی افزود: آیت الله سیستانی در مورد اصل بازی حکم جواز نداده‌اند و از این رو مؤمن مکلف باید از این بازی اجتناب کند یا اینکه به حکم فقیه دیگری به صورت الاعم فالاعلم رجوع کند و از سوی دیگر ایشان خرید و فروش مراحل بازی را نیز غیر صحیح می‌داند و از این رو چنین معامله‌ای باطل است و فروشنده باید پول را به خریدار بازگرداند.» (۱)

هم چنین در استفتاء از دفتر مقام معظم رهبری (چنان که در ابتدا اشاره شد)، حکم بیان شده و تشخیص موضوع، با خود فرد است. دفتر استفتاء ایشان، فتاوا را چنین بیان نموده است:

۱- اگر از فرد بازنده به فرد برنده چیزی پرداخت شود که ارزش مالی داشته باشد حکم قمار داشته و اشکال دارد.

۲- خرید و فروش اعتبار بدست آمده از بازنده برای شخص برنده جایز نیست.

۳- اگر در حمله‌ها اعتبار و منابعی نصیب برنده شود (که قبلاً بازنده با پرداخت وجه و خرید منابع به دست آورده) حکم قمار داشته و اشکال دارد.

۵- اگر در مراحل و ماموریت‌های تعبیه شده در خود بازی، سودی حاصل و منابع و امکاناتی کسب شود اشکالی نداشته و از نظر شرعی شامل قمار نیست. (۲)

\*\*\*

**تفاوت فتوا و احتیاط مستحب و احتیاط واجب چیست؟ از نظر آیات عظام امام خمینی، رهبر، زنجانی، وحید، مکارم**

**چیست؟**

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

احتیاط‌ها خودشان نیز فتوا هستند، پس گفته نمی‌شود که فرق شان با فتوا چیست؟ چنان که نسخه پزشک، دستورالعمل‌های بهبود است و پرسیده نمی‌شود که تفاوت «نسخه» با «بهبود» چیست؟ پس در این تعاریف، کدام مرجع مطرح نیست، همه یک تعریف دارند که بر اساس آن فتوا می‌دهند.

**فتوا:**

فتوا، بیان احکام است. یعنی خبر دادن از حکم کلی الهی در موضوعات کلی به استناد دلایل چهار گانه در فقه می‌باشد؛ اعم از آن که به صورت خبر القا شود یا به صورت امر.

فقیه، یک عالمی است که پس از تحصیل علوم گوناگون که از جمله آنها قرآن، تفسیر، حدیث، رجال و ... می‌باشد، مستند و مستدل به منابع چهارگانه «کتاب، سنت، عقل و اجماع»، نظر خود را در مورد چگونگی یک فعل در شرع مقدس بیان می‌دارد. به عنوان مثال: نماز واجب است یا غیبت حرام است و ...

**حکم:**

فتوا را با «حکم» می‌سنجند. فتوا خیر است، اما حکم "انشاء" است. فتوا با مصداق کاری ندارد، اما حکم حتماً متوجه یک مصداق عینی می‌باشد.

به عنوان مثال: فقیه فتوا می‌دهد که بر اساس ادله چهارگانه، شرب خمر یا قمار در شرع مقدس حرام است و یا امر به معروف و نهی از منکر واجب است و یا ... - حالایی و کجا و برای چه کسی و چگونه مصداق پیدا می‌کند، در مقوله فتوا نمی‌باشد. فقیه می‌گوید: ربا حرام است. حالا این که بنده و شما چه پولی را از چه کسی و به چه شکلی گرفتیم و آیا مصداق ربا هست یا نیست، با خودمان است. اما "حکم"، دستوری از طرف حاکم درباره یک حکم شرعی، یا وضعی در موضوع خاصی است، اعم از این که حکم حکومتی باشد یا حکم قضایی. (مثل حکم تحریم تنباکو). از این رو اگر فتوایی صادر شود، انجام اعمال طبق آن فتوا، فقط بر مقلدین یک فقیه و مرجع واجب می‌شود، اما اگر حکم صادر گردد، اطاعت از آن بر همگان و حتی تمامی فقها واجب می‌گردد.

**احتیاط‌ها:**

تمامی اعمال ما که مشمول احکام الهی می‌گردند، از چهار شکل «واجب، حرام، مستحب و مکروه» خارج نمی‌گردند. اما گستره‌ی دامنه و موضوعاتی که انسان با آن مواجه می‌شود، گاهی عمل به احتیاط را ایجاب می‌کند.

**احتیاط واجب:**

احتیاط واجب، احتیاط بدون فتوا می‌باشد. یعنی مجتهد (به هر دلیلی) از پیش هیچ فتوای قطعی در این خصوص صادر نکرده است و فقط ذکر "احتیاط" را نموده است. به عنوان مثال می‌گوید: «اگر نذر کند که به فقیر معینی صدقه بدهد، نمی‌تواند آن را به فقیر دیگری بدهد و اگر آن فقیر بمیرد، بنابر احتیاط باید به ورثه او بدهد». در احتیاط واجب، مقلد می‌تواند به همان احتیاطی که مرجع تقلیدش گفته است عمل کند، یا به فتوای مجتهد دیگری که پس از او، اعلم شناخته شده است رجوع نماید.

**احتیاط مستحب:**

اما احتیاط مستحب، آن است که فقیه و مجتهد، پس از صدور فتوا، در آن احتیاط نیز بنمایند. مثل آن که بگوید: «در غسل ارقمسی اگر به نیت غسل ارقمسی به تدریج در آب فرو رود تا تمام بدن زیر آب قرار گیرد غسل او صحیح است و احتیاط آن است که يك دفعه زیر آب رود»؛ یا بگوید: «واجب است در رکعت سوم و

چهارم نماز در حال ایستاده یک مرتبه تسبیحات اربعه یعنی: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» بگویند و احتیاط آن است که سه مرتبه گفته شود».

در چنین شرایطی، مقلد مختار است که به فتوا بسنده و عمل نماید و یا احتیاط استحبابی آن را نیز به جای آورد. اما نمی تواند در این مسئله، به مجتهد دیگری رجوع نماید.

\*\*\*





## پاسخ‌های کوتاه - بهمن ۱۳۹۴

س ۳۵۷ - چگونه می‌توان از شر وهمبات خلاص شد؟ مثلاً به وجود آمدن پدیده‌ای بدون علت را اگر کسی ممکن بداند چکار باید کرد؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

درست همین است که قید نمودید از «شرّ توهمات باید خلاص شد»، نه از اصل توهم؛ چرا که "توهم" نیز مانند "تخیل و تصور" کار ذهن و مقدمه "تصدیق" می‌باشد، پس اصل قوه‌ی "توهم" باید به صورت کاملاً فعال باقی باشد تا تفکر، تعقل، تصمیم و اراده نیز محقق گردد.

پس "توهم" نیز بخشی از ادراکات بشر می‌باشد، چنان که ملاصدرا (ره) می‌گوید:

«بدان که ادراکات بر چهار نوع است: احساس، تخیل، توهم، تعقل» (اسفار - فی انواع الادراکات)؛ که البته موضوع بحث ما نمی‌باشد.

منتهی آدمی باید دقت کند، همان‌گونه که تفکر و تخیل حق یا باطل وجود دارد، تصور و توهم درست و غلط یا حق و باطل نیز وجود دارد.

آدمی می‌تواند یک انسانی را در تخیل خود فرض کند که شش عدد پا و ده عدد دست دارد و هیکلش بزرگ‌تر از فیل است، همین‌طور می‌تواند در تخیل و توهم خود چنین فرض کند که خدایی هست مانند سایر موجودات [که همه مخلوق هستند]، سپس بر اساس ادراکات حسی خود، برای او شکلی در ذهن خود بسازد. مثلاً بگوید:

خدای من این گوساله‌ای است که از طلا ساخته شده، یا دیگری بگوید: من خدایی را متخیل و متصور شده‌ام که قدی از زمین تا آسمان دارد، گوش‌هایش اندازه‌ی کره زمین است و ... ! هم چنین می‌تواند بگوید: دوست دارم چنین فرض کنم که دو خدا یا حتی صد خدا وجود دارد!

### تصدیق:

اما مهم اینجاست که آیا تخیل و تصور و اوهام انسان، "تصدیق عقلی" هم می‌شود یا خیر؟ و بین این تصورات با «علم و ادراک»، رابطه‌ای منطقی نیز قرار هست یا خیر؟

### عدم توقف:

پس گام اصلی و نهایی، تصدیق عقلانی (علمی) هر تخیل و تصویری می باشد؛ اگر قرار باشد کسی به تصورات خودش دل خوش کند و اصلاً کاری به تصدیق و ادراک عقلانی آن نداشته باشد که مشغول بازی با توهام خویش است و اگر ادامه دهد و تشدید شود، ممکن است به انواع بیماری های روانی (اسکیزو و شیزو...) نیز مبتلا گردد.

### مثال:

اگر کسی بگوید: من در ذهن خود ساختن یک برج صد طبقه را "تخیل" کردم، سپس صورت مهندسی و شکل آن را "تصور" کردم، و سپس در "وهم خویش" خود را مالک آن دیدیم؛ بعد نتیجه بگیرد: پس من مالک یک برج صد طبقه ی بسیار زیبا هستم؟» به او چه خواهید گفت؟ بی تردید خواهید گفت: اما در عالم حقیقت و واقعیت، نه چنین برجی وجود خارجی دارد، و نه تو مالک چنین برجی هستی.

### عقلانیت:

تخیل و تصور و وهم، و نیز بدیهیات و براهین عقلی نیز همین گونه می باشد. دلش می خواهد در "وهم" خود فرض کند که معلول علت ندارد. برایش نه دلیل و برهان عقلی می خواهد و نه حتی یک نمونه خارجی دارد؛ و نه می خواهد که این تخیلات، تصورات و توهامات، در نهایت به یک تصدیق و ادراک عقلی و علمی برسد، بلکه دوست دارد این چنین در عالم ذهن خود بازی کند! خب به او چه می شود گفت؟! مثلاً می گوید: ممکن است معلول، علت نخواست؟! و حتی نمی خواهد اندکی بیانداشد که اولاً اگر معلول علت نخواست که دیگر معلول (پدیده) نیست و ثانیاً وقتی گفته می شود «ممکن است»، باید دلیل، برهان، قرینه و شواهدی داشته باشد.

این سؤال دقیقاً به مثابه ی این است که پرسیده شود: «اگر کسی ادعای باطلی کرد و با جدیت تمام بر سر آن لجبازی کرد، چه باید کرد؟»

پس تنها راه چاره و خلاصی از شرور ذهنی، ارجاع هر تفکر، تخیل، تصور و وهم، به عقل می باشد.

\*\*\*

س ۳۵۸- در واقعه ی کربلا، امام حسین علیه السلام به حر فرمودند: «مادرت به عزایت بنشید». با وجود اینکه امام دارای مقام عصمت و دور از گناه و اشتباه هستند، آیا این جمله توهین یا فحش محسوب نمی شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هر چند که سؤال به ظاهر ساده می‌نماید، اما با توجه به این که از یک می‌خواهند به ما القا کنند که مبدا «مرگ بر امریکا» بگویید؛ و از سویی دیگر می‌خواهند به ما القا کنند که امامان اهل عصمت نیستند و...، لازم است که پاسخ با مقدمه‌ای ایفاد گردد:

اگر کسی مقام عصمت را می‌شناسد و معتقد است که ائمه اطهار علیهم السلام، اهل عصمت و طهارت هستند و به ویژه به عصمت و طهارت پنج تن آل عبا، در قرآن کریم تصریح شده است، می‌داند که نه تنها اهل عصمت، بلکه مؤمنین و حتی سایر انسان‌های عاقل و با ادب نیز فحش نمی‌دهند؛ اما اگر کسی اصلاً با این معارف و حقایق آشنایی ندارد و باور و اعتقادی نیز ندارد، اساساً نباید وقت خود را به این جزئیات اختصاص دهد؛ و اگر احیاناً کسی گمان کرده که مطلبی پیدا کرده تا بتواند ضد تبلیغ کند، خدا هدایتش کند.

**الف -** به طور کلی این شعار استعماری را که «اگر این طرف صورتت را زدند، آن طرف را بیاور، تا به تو الهی با اخلاق بگویند» باید دور انداخت؛ این دروغی بود که به مسیحی‌ها القا کردند تا انگیزه، همت، قدرت و غیرت مقابل با ظلم و استعمار را از آنها بگیرند.

**ب -** بی تردید [العیاذ بالله] خداوند متعال چنین دستورالعمل ذلت‌باری را به بندگان موحد و مؤمنش ابلاغ نمی‌نماید و اگر فرد یا جامعه‌ای چنین حماقتی داشته باشند، بدیهی است که از جرگه‌ی اهل تعقل، تفکر، حریت، عزت و استقلال نیز خارج می‌شوند، چه رسد از جرگه‌ی مؤمنین. لذا در سرتاسر قرآن کریم، توصیه به ایستادگی، مقاومت، مبارزه، قیام علیه ظلم و قیام به قسط نموده است و به طور حتم در دیگر ادیان الهی نیز همین گونه بوده است.

**ج -** از این رو باید بدانیم که هیچ‌گاه در رویارویی خصمانه و از جمله در جنگ، چنین نیست که طرف کافر و ظالم، جنایات هولناکی را تحمیل نماید و جناحی که مؤمن و بر حق است، باید در مقابل با دسته گل، شیرینی، لبخند و دعوت به مذاکره پیش رود! اینها همه دروغ و برای عواقب‌جویی و خلع سلاح کردن می‌باشد.

**د -** در محاصره و در جنگ، دو طرف حمله می‌کنند، دو طرف رجز می‌خوانند، دو طرف شکست و نابودی یک دیگر را می‌خواهند.

\* - امروزه به ما می‌گویند: «اگر امریکا و انگلیس، در عمل نیز شما را به خاک و خون کشیدند، شما حتی در شعار نیز مرگ بر امریکا و مرگ بر انگلیس نگویید!» این دیگر اوج دیکتاتوری، استکبار و نیز استعمار و استثمار و حتی استحمار ملت‌هاست.

**امام حسین علیه السلام:**

البته که امام حسین علیه السلام فحش نمی‌دهند، ولی در مقابل دشمن نیز لبخندهای صمیمانه نمی‌زنند.

حزّ، که ابتدا فرمانده سپاه مقابل بود، راه ایشان را سد کرد، حضرتش تا سه بار راه تغییر داد و او سد کرد و گفت: «من فرمانده‌ای هستم که مکلف و موظف شدم تا راه شما را سد کنم و نگذارم حتی برگردید یا به جای دیگری بروید، تا سپاه عمر سعد برسد»؛ در مقابل امام فرمودند: «مادرت به عزایت بنشیند، ای حزّ» این همان شعار «مرگ بر...» یا «خدا مرگت دهد» است که در اصطلاح عرب اینگونه بیان می‌شود؛ پس فحش نیست، بلکه بیان خواستاری نابودی دشمن می‌باشد و حتی اگر از موضع حق باشد، یک دعاست. آن که مرگ امام، اسلام، مسلمانان و قرآن را بخواهد، خدا، ملائک، مسلمانان و امام نیز متقابلاً مرگ او را می‌خواهند. و به اصطلاح دیالوگ جنگ همین است.

\*\*\*

س ۳۵۹- در دوران غیبت، زندگی حضرت مهدی علیه السلام از کجا اداره می‌شود؟ آیا ایشان شغلی دارند؟

**پایگاه پاسخگویی به سئالات و شبهات (یکس - شبهه):**

اگر فرصتی را برای مطالعه و شناخت بهتر از مقوله "ولایت و امامت" اختصاص دهیم، ذهن کمتر با این قبیل سئالات مواجه می‌گردد.

**الف -** کافیست که انسان از خود پرسد: مگر قرار است که ایشان پس از ظهور جایی استخدام شوند و یا کارگاه و کارخانه‌ای برای خود دایر نموده و یا برای معاش خود به تجارتي اقدام نمایند که اکنون سؤال شود که پس تا وقتی ظهور نرسیده، چه می‌کنند و از کجا تأمین و اداره می‌شوند؟

**ب -** بی‌تردید زندگی ایشان چه در دوران غیبت و چه در دوران ظهور و قیام و چه در دوران حکومت بر جهان [که ان شاء الله زودتر برسد]، هم چون زندگی اجداد کرامشان (رسول اکرم، حضرت امیرالمؤمنین و ... علیهم السلام) خواهد بود؛ پس نه تنها اهل عصمت، بلکه اهل ایمان و تقوا نیز در این دنیا مصرف‌گرا نیستند که دغدغهی درآمد کم یا زیاد را داشته باشند.

**ج -** در عین حال، وقتی خداوند متعال کار و تلاش را برای تأمین امرار معاش مقدر و مقرر فرموده است و در احادیث نیز تأکید و تصریح شده که «اگر "تقوا" ده قسم باشد، نه قسم آن در کسب حلال است»، لابد ایشان نیز بی‌کار نیستند؛ چنان که هیچ یک انبیا و اولیای الهی بی‌کار نبوده‌اند. عده‌ای چوبانی می‌کردند، عده‌ای نجاری می‌کردند. حضرت داود علیه السلام با آن گسترهی حکومتی، از راه آهنگری و زره‌سازی کسب درآمد داشتند و حضرت سلیمان علیه السلام که به نوعی حکومت جهانی داشتند، از راه زنبیل‌بافی کسب درآمد داشتند و همان مقدار نیز برای زندگی و مصرف شخصی آنها کافی بود.

- د -** مهم‌ترین شغل (اشتغال) اولیاء الله، همان «ولایت و امامت» است که در این شغل آنها «کارگر» و خداوند متعال، «کارفرما»ی آنان است؛ خدایی که رازق المرزوقین تمامی مخلوقات و بندگانش می‌باشد.
- ه -** در قرآن کریم تصریح شده است که برای حضرت مریم علیها السلام، مائده‌ی آسمانی می‌آمد:
- « فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ »

**ترجمه:** پس پروردگارش وی [مریم] را با حُسن قبول پذیرا شد و او را نیکو بار آورد، و زکریا را سرپرست وی قرار داد. زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می‌شد، نزد او [نوعی] خوراکی می‌یافت. [می] گفت: «ای مریم، این از کجا برای تو [آمده است؟ او در پاسخ می] گفت: «این از جانب خداست، که خدا به هر کس بخواهد، بی‌شمار روزی می‌دهد.»

**\*** - به تصریح کلام وحی در قرآن کریم، خداوند متعال حتی برای آن مردمان عنود و لجوج در قوم بنی اسرائیل، از آسمان مرغ بریان و سلوا فرستاد.

#### نکته:

البته منظور این نیست که لابد امام زمان علیه السلام در گوشه‌ای نشسته‌اند و روزی سه وعده از آسمان برای‌شان خوردنی و آشامیدنی می‌آید؛ بلکه منظور این است که بدانیم نه تنها موارد اینگونه وجود دارد، بلکه زندگی امام علیه السلام نیز مانند سایر اهل عصمت و اولیاء الله علیهم السلام می‌باشد؛ پس وقتی حضرت سلیمان که حکومت جهانی داشتند، با زنبیل بافی امرار معاش می‌کردند، برای امام زمان علیه السلام نیز برخورداری از باغ، زراعت، گله یا ...، تصور بعیدی نیست، هر چند که هیچ کس اطلاع دقیقی ندارد.

\*\*\*

س ۳۶۰ - در مورد متون منحرف کننده که نادانان و یا دشمنان منتشر می‌کنند چه موضعی داشته باشیم؟ برای ما سنگین می‌آید که جوابی ندهیم. از طرفی اگر جواب دهیم آنها امشب می‌خوانند و فردا شبهه‌ی جدیدی را پخش و ترویج می‌کنند، آثم از روی کینه با اسلام، ولایت... و به دنبال پاسخ و قول حرف حق نیستند.

#### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

وقتی خودتان می‌دانید که نویسنده یا فرستنده به دنبال پاسخ نیست و فقط قصد دشمنی و ضد تبلیغ دارد، تکلیف روشن است.

مهم‌ترین مسئله این است که بدانیم: «ما مجبور نیستیم که هر چه می‌نویسند و می‌فرستند بخوانیم، اهمیت دهیم و پاسخ نیز بدهیم.

**الف -** پاسخگویی به سؤالات و شبهات، گاهی واجب است و گاهی لازم و ضروری؛ اما نه همیشه، همه جا و در هر موردی؛ بلکه مؤمن باید بصیر و دقیق باشد. خداوند متعال می‌فرماید که مؤمن خود را مخاطب جاهل (بی‌عقل) قرار نمی‌نماید و اگر مواجه شد، از او خداحافظی کرده، جدا و دور می‌شود:

« وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا » (الفرقان، ۶۳)

**ترجمه:** و بندگانی که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به [طریق سلامت] پاسخ می‌دهند.

**ب -** گاهی یک نفر سؤال یا شبهه‌ای را حتی با بدترین لحن و الفاظ مطرح می‌کند، اما قصد دشمنی و لجابت ندارد، یا بر اثر القائات محیطی باورش این شده است، یا تحت تأثیر قرار گرفته است و یا طرح می‌کند که اگر پاسخی دارد، او نیز مطلع شده و بداند، خب در چنین حالتی، باید به او پاسخ متین، مستدل و متناسب با فهمش داد تا مطلع و متوجه شود؛ اما گاهی یک نفر فقط و فقط در لجابت با حق، دشمنی با اسلام و به قصد ایجاد انحراف، اهانت، تحقیر و ...، مطلبی را نوشته یا منتشر می‌کند؛ خب اصلاً نباید به او پاسخ داد و نباید منفعل بازی‌گردانی او شد.

**ج -** شبهه سازان و شبهه افکنان (نه کسانی که سؤال دارند)، ضمن فرافکنی و ضد تبلیغ، به خوبی می‌دانند که یک عده تاب نمی‌آورند و نمی‌توانند محل نگذارند و به هر شکلی که شده، پاسخی درست یا غلط، کوتاه یا طویل خواهند داد؛ و البته آنها نیز همین را می‌خواهند، چرا که بازارشان گرم می‌شود و به قول خودتان، اصلاً با پاسخی که می‌دهید کاری ندارند، بلکه با خیال راحت از این که مخاطب پیدا کرده‌اند و بازارشان گرم شده است، شب می‌خوابند و صبح ده یا بیست خط دیگر می‌نویسند؛ و البته طولانی و پراکنده هم می‌نویسند که از یک سو مخاطب مرعوب شود و از سوی دیگر، پاسخگو نداند که حالا به کدام فراز و بند این بافته‌ها پاسخ دهد؟ و اگر بخواهد بند به بند پاسخ دهد نیز دویست خط می‌شود که نه می‌توان درج نمود و نه کسی حوصله دارد که بخواند.

**د -** جالب آن که چند خط بی‌منطق در رد خدا، معاد، دین و ...، می‌نویسند و در خاتمه بسیار متکبرانه می‌افزایند: «تکثیر این متن واجب است؟!». حالا کی واجب کرده و این وجوب را از کجا آورده‌اند، جای تأمل دارد. و یا (به ویژه در عرصه سیاست، تاریخ و ...) اطلاعات درست و غلط را با هم مخلوط می‌کنند و یک نتیجه‌ی بی‌ربط گرفته و القا می‌کنند و در خاتمه می‌نویسند: «این مطلب را به هر آدرسی که داری بفرست!» حالا کسی هم به نویسنده یا ارسال‌کننده دسترسی ندارد که بگوید: «چرا به هر آدرسی که دارم بفرستم، تو مطلب مهم، درست و قابل قبولی نوشتی، یا من بیمارم که این کار را بکنم؟!».»

پس در این موارد، نه خود را مخاطب قرار دهید - نه پیام ارسال شده را مطالعه کنید - نه حساس شوید - و نه پاسخ دهید، تا ناخواسته برایشان بازارگرمی نکرده باشید.  
لازم است که وقت و عمر شریف خود را صرف فراگیری معارف و اصول دین نماییم.

\*\*\*

www.x-shobhe.ir



## تاریخ - بهمن ۱۳۹۴

چرا فقط در تاریخ شهادت و وفات شک و شبهه وجود دارد مثل دهه فاطمیه؟ چرا تو تاریخ عید فطر و غدیر و غیره شک و شبهه ای وجود ندارد؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مقصود از دهه فاطمیه یا دهه اول محرم این نیست که تردید در تاریخ رحلت بین این ده روز وجود دارد، بلکه به احترام یا به علل دیگری (مثل واقعه کربلا از اول تا دهم محرم)، یک دهه بزرگداشت برگزار می شود.

**الف -** در اختلاف نظر در تاریخ شهادت، رحلت یا میلاد، ممکن است که تردید وجود داشته باشد، اما به این تردید، "شبهه" نمی گویند.

**ب -** تاریخ رحلت یا شهادت را با تاریخ میلاد می سنجدند و نه با اعیاد. و البته می دانیم که حتی در تاریخ میلاد بزرگان دینی و یا شخصیت های مشهور علمی و سیاسی نیز اختلاف نظر وجود دارد.

**ج -** روزهای خاص، یا ایام زمانی، در هر فرهنگ، دین و مذهبی، مستند به زمین، ماه و خورشید می باشد که برای همگان قابل رؤیت و شمارش می باشد، که اگر چنین نبود، شمارش ایام هفته، ماه، فصل و سال نیز ممکن نبود؛ به دو آیه ذیل دقت نمایید:

« هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ » (یونس، ۵)

**ترجمه:** اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد، و برای آن منزلهایی معین کرد تا شماره سالها و حساب را بدانید. خدا اینها را جز به حق نیافریده است. نشانهها [ی خود] را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کند.

« وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوَنًا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِيَتَّبِعُوا فُضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا »



**ترجمه:** و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم. نشانه شب را تیره‌گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم تا [در آن،] فضلی از پروردگارتان بجوید، و تا شماره سالها و حساب [عمرها و رویدادها] را بدانید و هر چیزی را به روشنی باز نمودیم.

حتی تاریخ میلاد یا رحلت نیز با همین محاسبه بیان می‌شود. مثل اول فروردین ۱۳۹۵ یا ... .

**د -** پس این که کدام ماه اول سال و کدام ماه آخر سال است، روز چندم این ماه است و ...؛ برای همگان روشن است - و این که عدد سال به تناسب آغاز شمارش چیست (مثل ۱۳۹۴ هجری شمسی - یا ۲۰۱۶ میلادی یا ۱۴۳۴ هجری) نیز برای همگان قابل شمارش و شناخت می‌باشد. لذا اگر بیان شد که اول فروردین به تقویم هجری شمسی اول سال است - یا اول ماه رمضان، آغاز روزه است - یا آخرش عید فطر است - یا عید قربان در کدام روز از ماه ذی الحجة است و ...، دیگر جای تردید ندارد، اگر چه در تقویم عربی، رمضان و ربیع و دیگر ماه‌ها، گاه به تابستان و گاه به زمستان بیافتد.

**ه -** اما تاریخ میلادها، رحلت‌ها، شهادت‌ها، آغاز یا پایان حوادث مهم تاریخی و ...، همه به تاریخ نگاری مورخین [که بشر هستند] مستند می‌گردد، لذا اگر اقوال تاریخی یکی بود، و یا اکثر قریب به اتفاق تاریخ مشترکی را ذکر نموده باشند، در آن تردید و اختلاف نظر راه نمی‌یابد [مثل این که گفته‌اند واقعه عاشورا در کربلا، روز دهم ماه محرم اتفاق افتاد]؛ اما اگر اختلاف نگارش باشد، مثل این که عده‌ای از مورخین شیعه و سنی، بگویند: «ولادت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در ۱۲ ربیع الاول بوده است و عده‌ی دیگری بگویند: ۱۷ ربیع الاول بوده است»، اختلاف نظر در نگارش به وجود می‌آید. چنان که در قول واحد سال میلاد ایشان (در عام الفیل - سال ۵۷۰ میلادی) هیچ اختلاف نظری وجود ندارد.

\*\*\*

آیا صحیح است که محل دفن یوشع نبی در تخت فولاد اصفهان است یا نه؟ پس اینکه می‌گویند دو نفر به نام یوشع داشتیم یکی پیامبر بوده و دیگری از قدیسن و بزرگان قوم یهود بوده چیست؟ که محل دفن آن در حارس است.

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

همان‌طور که می‌دانید، اقوال تاریخی در مورد گذشتگان دور، گاه ناقص، گاه متفاوت و حتی گاه مغایر یک دیگر هستند و همین امر سبب گردیده تا هر گروه از مردم عادی که با قولی مواجه شدند و آن را پسندیدند، همان را باور و روایت کنند.

**یوشع نبی علیه السلام:**

یوشع نبی، همان "یوشع بن نون" می باشد که یکی از یاران و نقبای دوازده گانه ی حضرت موسی علیه السلام بوده است.

او از فرزندان افرائیم بن یوسف علیه السلام بود. در لغت نامه دهخدا، اصل نسب او، یوشع ابن نون بن افراهم بن یوسف بن یعقوب علیهم السلام بیان شده است.

بر اساس مستندات تاریخی که توسط مورخین یا حتی برخی روایات بیان شده، حیات وی سی سال پس از رحلت حضرت موسی علیه السلام ادامه داشت.

وی اولین جانشین (وصی) حضرت موسی علیه السلام بود که الواح و فرامین را به او سپرد. یوشع بن نون، پس از رحلت آن حضرت، به سامان بخشی قوم بنی اسرائیل و امت حضرت موسی علیه السلام اهتمام ورزید.

او بسیار کفر، استکبار و ظلم ستیز بود. با این که هنگام رسیدن به وصایت و امامت، حدود ۹۷ سال عمر داشت، قوم بنی اسرائیل به پیشوایی او بنی اسرائیل به جنگ عمالقه رفتند و شهر اریحا و سرزمین فلسطین را فتح کردند و بنا به کتاب مقدس عبور بنی اسرائیل از رود اردن تحت فرماندهی وی انجام پذیرفت. در تواریخ آمده است که هارون و یوشع بن نون برای حضرت موسی نویسنده گی می کردند (کاتب وحی و فرمایشات ایشان بودند). (صبح الاعشی ج ۱ ص ۳۹).

در برخی از تفاسیر، آیات ۱۲ و ۲۳ از سوره المائده را در مورد ایشان دانستند و در برخی از منابع، همراه حضرت موسی علیه السلام در ملاقات با حضرت خضر علیه السلام، یوشع بن نون بود.

طبق برخی از روایات، یوشع بن نون، همان است که در قرآن کریم از او به نام « ذوالکفل » یاد شده است و در برخی از احادیث، اسلامی یوشع بن نون از جمله کسانی است که در زمان ظهور مهدی رجعت کرده و مانند عیسی علیه السلام در کنار ایشان خواهد بود.

داستان جنگ های یوشع بن نون با دشمنان بنی اسرائیل در تاریخ مستند و مشهور می باشد.

از جمله جنگ های ایشان، جنگ با "بلعم باعور" می باشد که در تاریخ و برخی از روایات به آن اشاره شده است و جنگ دیگر مشهور او، جنگ با لشکر صفورا، همسر حضرت موسی علیه السلام می باشد که لشکری از مخالفان آماده ساخت و حمله ور شد. اما اگر چه صفورا و لشکرش در این جنگ شکست خوردند، اما یوشع بن نون، به احترام حضرت موسی علیه السلام، او را نکشت و به اسارت نگرفت، بلکه با احترام، از معرکه و فتنه دور ساخت. شاید بتوان گفت: «دقیقاً همان تاریخی که در جنگ جمل نیز تکرار شد».

بسیاری از ماجراهای ایشان، شبیه امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

### رحلت یوشع بن نون:

بیشتر مورخان عمر یوشع بن نون را ۱۲۰ یا ۱۲۶ سال نوشته اند.

در مورد محل دفن (مرقد) ایشان نیز اقوال متفاوت است.

الف - برخی از مورخین، مانند «هروی، متوفی ۶۱۱ق» در کتاب «الإشارات إلى معرفة الزیارات، ص ۳۱»، محل دفن ایشان را منطقه‌ای به نام «بُلیده» ذکر کرده‌اند.

ب - برخی دیگر از مورخین، مانند: «طبری، متوفی ۳۱۰ق» در کتاب «تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، تحقیق: ابراهیم، محمد أبو الفضل، ج ۱، ص ۴۴۲»، کوه افرائیم (واقع در طرف شمال شرقی اورشلیم) را محل دفن او قید کرده‌اند.

ج - و برخی دیگر، مانند «عبد الکریم بی آزار شیرازی، باستان شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، ص ۴۲۷ - ۴۲۸» نوشته‌اند که حضرت یوشع بن نون در زمان کورش به همراه سایر زندانیان از اسارت بابل نجات یافت و به ایران مهاجرت کرد و در اصفهان در محلی که به آن «لسان الارض» گفته می‌شود در گورستان تاریخی تحت فولاد مدفون گردید.

برخی نوشته‌اند: «که احتمالاً دو یوشع بوده، یکی وصی حضرت موسی (ع) و دیگری قبل از او. اولی قبرش در جبل افرائیم بن یوسف و دومی قبرش در اصفهان است».

مورخین قول سوم را بعید دانسته‌اند و مدعی‌اند که در مستندات تاریخی یا روایات، به دو یوشع که یکی پیامبر باشد و دیگری نباشد، اشاره‌ای نشده است.

\*\*\*

ایمان آوردن عمر چگونه بود؟ آیا او نیز از مهاجرین بود؟

### پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

وارد مقوله‌ی "ایمان" آوردن نمی‌شویم؛ ایمان با اسلام متفاوت است و چه بسا بسیاری از مسلمانان تا آخر هم ایمان نیاورده و یا نیاورند. ایمان یک باور قلبی است، اما اسلام یعنی تسلیم شدن. از این رو خداوند متعال در پاسخ به اظهار ایمان بسیاری از اعراب و بادیه نشینان فرمود:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ» (الحجرات، ۱۴)

ترجمه: بادیه‌نشینان گفتند: ما (از ته دل) ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید (در ظاهر به گفتن شهادتین) اسلام آوردیم، زیرا هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده است و اگر از خدا (در اوامر او) و فرستاده‌اش (در دستورات ولایی او) اطاعت نمایید (خداوند) از عمل‌های شما نمی‌کاهد، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

اسلام آوردن عمر بن خطاب:

مستندات متفاوت و گاه ضد نقیض در مورد اسلام آوردن عمر، به ویژه در کتب مرجع و یا معتبر اهل سنت، اطلاع دقیق از چگونگی اسلام آوردن وی را با مشکل مواجه کرده است. زمانی که دعوت رسول الله صلوات الله علیه و آله علنی شد، کفار و از جمله "کفار قریش در مکه"، به شدت به مخالف وی برخاستند و این مخالفت فقط نظری بود، بلکه به قتل، ترور، شکنجه و آزار و اذیت گرویدگان اقدام می کردند و در این زمان، عمر یکی از سران قریش بود. در منابع بسیار مورد وثوق اهل سنت آمده است:

**یک -** «عمر از سختگیرترین مردمان در مورد اسلام آوردن ما بود (مانع ما می شد)؛ وقتی که خواستیم به حبشه برویم عمر به نزد من آمد در حالیکه من بر شتری بودم و می خواستم که به راه بیفتم؛ پس گفت: ای ام عبد الله به کجا می روی؟ پاسخ دادم: شما ما را به خاطر دینمان آزار دادید؛ پس در زمین خدا به جایی می رویم که به خاطر بندگی خدا آزار نشویم! پس گفت: خدا همراه شما باشد؛ پس شوهرم عامر بن ربیعۀ به نزد من آمد و او را از آنچه که دیده بودم یعنی آرام شدن عمر، با خبر کردم؛ پس او به من گفت: آیا امید داری که اسلام بیاورد؟ پاسخ دادم: آری؛ گفت: قسم به خدا او اسلام نمی آورد تا اینکه الاغ خطاب هم اسلام آورد (یعنی حتی اگر الاغ هم اسلام بیاورد او اسلام نمی آورد) از بس که بر مسلمانان سخت گیر بود.» (تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۱، ص ۱۸۱ - ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۰۰ و المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج ۴، ص ۵۸ و ...)

**دو -** از انس بن مالک روایت شده است که عمر در حالیکه شمشیر به همراه داشت از خانه بیرون شد؛ پس شخصی از بنی زهره او را دید و گفت: ای عمر، قصد کجا داری؟

پاسخ داد: می خواهم محمد را بکشم!!

گفت: اگر محمد را بکشی، چگونه از بنی هاشم و بنی زهره در امان خواهی بود؟

عمر پاسخ داد: به گمانم که تو نیز دست از دین خود برداشته ای (و مسلمان شده ای)

آن شخص گفت: آیا می خواهی تو را بر چیزی شگفت، راهنمایی کنم؟ داماد تو و خواهرت نیز از دین خویش بیرون شده اند!!!

پس عمر به راه افتاده و به نزد ایشان رفت؛ خباب نیز در آنجا بود و وقتی که آمدن عمر را احساس کرد در خانه پنهان شد؛ عمر گفت: این سر و صداها چیست؟ - ایشان سوره طاه را تلاوت می کردند - پاسخ دادند:

چیزی جز سخنانی که به هم می گفتیم نبود؛ عمر گفت: و شاید شما از دین بیرون شدید؟

داماد عمر به او پاسخ داد: ای عمر؛ اگر حق در غیر دین تو باشد چه خواهی کرد؟

عمر بر او جهیده و او را لگد کوب نمود، پس خواهرش هم آمد تا از شوهرش دفاع کند اما عمر چنان با دست بر صورت او کوبید که صورت او خونین شد؛ پس خواهرش در حال عصبانیت گفت: اگر حق در غیر دین تو باشد پس من شهادت می‌دهم که خدای جز خدای یگانه نیست و محمد بنده و فرستاده اوست.

پس عمر گفت: کتابی را که در نزد شماست به من بدهید - عمر خواندن می‌دانست - پس خواهرش به او گفت: تو کثیف هستی و غیر از پاکیزگان نباید این کتاب را لمس کنند؛ برخیز و غسل بنما یا وضو بگیر؛ پس او وضو گرفت و کتاب را گرفته و خواند: طه؛ تا به این جا رسید که «انفی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی وأقم الصلاة لذكری»... [در نهایت او درخواست کرد که وی را نزد پیامبر اکرم صلوات الله علیه و اله ببرند و در این ملاقات شهادتین گفت و اسلام آورد]. (الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج ۳، ص ۲۶۷ - تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۳۴ - اریخ الإسلام، الذهبی، ج ۱، ص ۱۷۴ و ...)

**سه -** «عبد الله بن عمر (پسر عمر) می‌گوید: عمر، در حالی که ترسیده بود، در خانه مانده بود که عاص بن وائل آمد و به او گفت: تو را چه می‌شود؟ گفت: قوم تو می‌گویند که اگر اسلام بیاورم مرا می‌کشند. گفت: بعد از آنکه من تو را امان دادم کسی با تو کاری ندارد. عاص خارج شد مردم را دید که به سوئی می‌روند گفت: کجا می‌روید؟ گفتند: این پسر خطاب را که اسلام آورده می‌جوئیم گفت: کاری به او نداشته باشید؛ پس مردم بازگشتند.» (صحیح البخاری، ج ۳ ص ۱۴۰۳)

\* - در برخی از منابع اهل سنت آمده است که او سی و نهمین یا چهلمین مردی بود که اسلام آورد؛ اما نه تنها برای این رده نیز سندی ارائه نشده، بلکه با مستندات دیگر، از جمله دوره مخالفت و ... همخوانی ندارد.

### هجرت عمر بن خطاب:

هجرت مسلمانان، به علت آزار و اذیت‌های کفار مکه، در دو نوبت انجام گرفت؛ یکی مهاجرت قبل از هجرت رسول الله صلوات الله علیه و آله، و دیگری مهاجرت به همراه ایشان به مدینه.

به طور قطع عمر همراه ایشان نبوده است، اما برخی از منابع گفته‌اند که هجرت وی، در نوبت اول بوده است. متأسفانه این بیان نیز سندی ندارد [یا دست کم ما نیافتیم]، چنان که در مستندات اسامی مهاجرین گروه اول (به شرح ذیل)، نام وی نیامده است:

نخستین مسلمانانی که در اثر فشار مشرکان قریش، به اجازت رسول خدا صلی الله وآله به مدینه هجرت کردند، عبارت بودند از:

۱ - ابو سلمه عبدالله بن عبدالاسد بن هلال (پسر عمه رسول خدا). او همراه همسرش، ام سلمه، و فرزندش، سلمه، پنهانی از مکه عازم مدینه بودند که در راه، بنی عبدالاسد، خویشاوندان ام سلمه، راه را بر او گرفتند،

- همسر و فرزندش را از او جدا کردند و به مکه بازگرداندند. ابو سلمه به تنهایی به مدینه هجرت کرد. پس از یک سال، همسر و فرزندش با راهنمایی عثمان بن طلحه به مدینه هجرت کردند .
- ۲- عامر بن ربیع با همسرش، لیلی دختر ابو حثمه .
- ۳- عبدالله بن جحش با خانواده و برادرش، ابو احمد عبد بن جحش. (وی مردی نابینا و شاعر بود.)
- ۴- عبدالله بن محسن و برادرش عکاشه بن محسن
- ۵- شجاع بن وهب و برادرش عقبه بن وهب
- ۶- اربذ بن حمیر
- ۷- منقذ بن نباته
- ۸- سعید بن رقیش و برادرش یزید بن رقیش
- ۹- محرز بن نضله
- ۱۰- تمامی مردان و زنان قبیله بنی غنم
- پس از آن، مسلمانان گروه گروه به مدینه هجرت کردند و شاید عمر بن خطاب نیز جزو همین گروه‌ها هجرت کرده باشد؛ و برخی گفته‌اند که شش سال پس از بعثت اسلام آورده است!

\*\*\*



### اعتقادی

با عنایت به اینکه خداوند متعال حکیم است یعنی کاری بیهوده و عبث انجام نمی‌دهد، آیا خلق کردن انسان‌هایی که عاقبت به خیر نیستند، از امکانات بهره می‌برند، مزاحمت ایجاد می‌کنند، عوامل عده و عُده برای کنترل آنها بکارگرفته می‌شوند و آخرش هم هیچی به هیچی، در حالی که در علم الهی، اول و آخر این قبیل افراد مشخص است. آیا این خلقت مغایر با حکمت نیست؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

گاهی یک سؤال یا شبهه، به گونه‌ای مطرح می‌شود که پاسخ نسبتاً کامل به آن، مستلزم طرح مباحث گوناگون دیگر می‌باشد؛ مانند همین سؤال که مباحثی چون: علم و حکمت خدا - علت آفرینش - چگونگی علم خدا و ارتباطش با اختیار - اختیار و جبر و ... در آن مستتر می‌باشد. اما در این مجال کوتاه، چاره‌ای نیست که بدون اشاره و تفصیل این موضوعات، به پاسخ سؤال پردازیم.

**الف -** ابتدا توجه شود که اگر کسی معتقد به خدا، علم و حکمت او نباشد، قبل از حکمت‌شناسی، باید حکمت‌شناسی کند، یعنی قبل از ورود به فعل خدا، باید راجع به توحید و خداشناسی مطالعه کرده و شناخت حاصل نماید.

اما اگر کسی خداشناس است و می‌داند که خداوند متعال علیم و حکیم است، وقتی با سؤال یا شبهه‌ای مواجه می‌گردد، زود آن را مغایر با علم و حکمت خدا نمی‌بیند، بلکه با خود می‌گوید: «چون فهمیدم که خداوند متعال، هستی و کمال محض است، علیم و حکیم محض است و هیچ نقص و نیستی به او راه ندارد، پس می‌فهمم که لابد حکمتی دارد که من نمی‌دانم، لذا دنبال حکمت فعل او می‌روم، نه دنبال مغایرت فعل او با حکمت او». زود نمی‌پرسم: «آیا با حکمت خدا مغایرت ندارد؟» بلکه می‌پرسم: «حکمت این فعل خدای سبحان، علیم و حکیم چیست؟»

**ب -** نظام آفرینش، یک مجموعه‌ی به هم پیوسته می‌باشد؛ پس اگر جزئی از اجزای آن به صورت مجزا و منفرد مورد مطالعه قرار گیرد، چه بسا سؤالاتی در ذهن ایجاد کند که دست‌یابی به پاسخش بسیار دشوار و بعید به نظر آید. کتالش در طبیعت، مانند مطالعه سیاره مشتری، صرف نظر از جایگاه و نقش آن در کهکشان راه شیری و

آثارش بر حیات روی زمین می باشد. یکی نگاه کند و بگوید: این سنگ گنده و بی خاصیت و چرخان، برای چه خلق شده و آیا خلقت این همه سنگ و خاک بی جان که فضا را اشغال کرده اند، مغایر با حکمت نمی باشد؟!

### حکایت:

می گویند: روزی پیامبری (ظاهراً حضرت موسی علیه السلام)، از دامنه ی سنگلاخی می گذشت و چشمش به نوعی سوسک (مثل خرخاکی) افتاد؛ لحظاتی در حرکات سخت و کند او توجه کرد و سپس از خالق علیم و حکیم پرسید: «خدایا، این را دیگر برای چه خلق کردی؟!» ندا آمد: ای پیامبر من (یا موسی)، اتفاقاً مدتی است که این سوسک از من می پرسد: «موسی را دیگر برای چه خلق کردی؟ چه فایده ای دارد؟!»

\*- حالا این حکایت واقعی باشد یا نباشد، اما بحث و منطق درستی در آن عنوان شده است. هر کسی با دانش و بینش اندک خود، نگاهی به اجزای آفرینش می اندازد و می پرسد: حکمت این دیگر چیست؟ و آیا اساساً با حکمت مغایرت ندارد؟!

### مثال:

اگر کسی یزید لعنة الله عليه (یا یزیدهای زمان، مثل مستکبرین ظالم و جانی) را به تنهایی مورد مطالعه قرار دهد، شاید از خود بپرسد: «خدا چرا به رغم علمش به کفر و ظلم یزید، او و مثل را خلق کرد؟ فایده ی این موجود امام گش چه بود؟»، اما اگر ضمن توجه به این که خدا یزید را نیز مثل دیگران آفرید و برای یزید شدن نیافرید، در کنار آن فقط به یک پدیده ی دیگر، مثل فرزندش «معاویه دوم» نگاه کند، که بسیار مؤمن شد و با محکوم کردن پدرش یزید و پدربزرگش معاویه، حکومت را رها کرد و رفت [معلوم نشد که سرنوشتش چه شد؟]، نظر دیگری می دهد.

### خلق گناهکاران:

ابلیس لعین، سرآمد و فرمانده مستکبرین و عصیان گران است. فرزندان و سپاهیان فراوانی از انس و جنّ نیز دارد و هیچ انسانی از گزند دشمنی و وسوسه های او در امان و مصونیت نمی باشد. او دشمن آشکار انسان است و هیچ انسان یا جامعه ای از دشمنی شیاطین در امان نمی باشد، چنان که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را وسوسه می کرد که نافرمانی کند!

اما خداوند علیم و حکیم، حتی ابلیس لعین را برای گناه و دشمنی با انسان نیافریده است، بلکه او از مقامات، امکانات، نعمات و شرایطی که خدا برایش قرار داده بود، نه تنها بهره نبرد، بلکه سوء استفاده کرد و کافر شد. هنوز هم ابلیس لعین، در نظام آفرینش مفید است. نافرمانی اش سبب تقویت ایمان می گردد و فرمانبری اش، وجه تمایز مؤمن و کافر می شود. نقش او در کارگاه هستی، مانند الکی است که دانه درشت ها را جدا می کند. مثل کسی عمل می کند که کارش سبب جدا شدن سنگ و آشغال از برنج و گندم می گردد. کار ابلیس، سبب تمیز



مخلصین می شود. خودش هم می دانست که نتیجه‌ی دشمنی اش همین خواهد شد، لذا پس از ترمذ، عناد، عصیان و اخراج از مقام قُرب گفت:

« قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ » (ص، ۸۳)

**ترجمه:** گفت: به عزت سوگند که همگی آنها را (نسل آدم را) اغوا نموده و از راه به در خواهم کرد \* مگر بندگان خالص شده و برگزیده تو از میان آنها را.

### همه در چارچوبند:

پس نظام آفرینش که اجزا، عناصر و انواع آن قابل شمارش نمی باشند، در عین حال یک نظام واحد است، یکپارچه است و هیچ کس راه فراری از این دایره و چارچوب را دارد (لا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ)، منتهی تفاوت این است که ابلیس و ابلیسیان، از نقش کارساز خود هیچ بهره‌ای نمی برند، چرا که قصدشان افساد بوده و هست، منتهی سرانجام کارهایشان در راستا و خدمت حکمت متعالیه قرار می گیرد.

### مثال:

\*- فرض کنید کسی به روستای عقب افتاده‌ای برق بکشد، تا هم چند نفر را به وسیله برق بکشد، و هم در روشنایی برق سرقت کند و ...، شاید چند مورد از این ظلم‌ها و جنایات را نیز انجام دهد، اما سرانجام، کید او به خودش بر می گردد، اما آثار برق در روستا باقی می ماند، ده‌ها نفر تحصیل می کنند و ... .

\*- امریکا، برای ظلم، جنایت، تجاوز و خونریزی، فانتوم یا هلی کوپتر کبرا می سازد؛ در راستای اهداف سیاسی، اقتصادی و نظامی اش، چند فروند نیز به حکومت دست‌نشانده‌اش در ایران می‌فروشد، اما در نهایت همان‌ها در جنگ تحمیلی هشت ساله، توسط مؤمنین و مجاهدین، علیه خودش و اهدافش، در دفاع از نظام و کشور جمهوری اسلامی ایران مورد استفاده قرار می‌گیرد.

### عرصه‌ها و امتحان‌ها برای خوب‌تر شدن:

خداوند علیم و حکیم، خوب می‌آفریند و برای رشد، تکامل و خوب‌تر شدن می‌آفریند؛ و تمامی ویژگی‌ها، استعدادها و امکانات لازم برای این سیر کمالی را نیز برای برخی فقط در تکوین، و برای برخی دیگر (مثل انسان) در تکوین و تشریح اعطا می‌کند.

گاهی در این سیر و تکاپو، ضعف‌ها ظهور و بروز می‌نمایند؛ اما برای چه؟ برای این که آدم (یا ابلیس و سایر اجنه)، ضعف خود را بشناسند و جبران کنند.

فرض کنید ورزشکاری می‌خواهد در مسابقات دو میدانی شرکت کند. تمامی شرایط و ویژگی‌ها او خوب و مناسب است، اما در دلش هول، هراس، دغدغه، نگرانی، ترس، بخل، حسد یا کدورتی است که هواس او را پرت می‌کند و مانع از موفقیت او می‌گردد.

حال یک میدان مسابقه برایش فراهم می‌شود، رقابت جدی آغاز می‌شود و این نقاط ضعف آشکار می‌گردد؛ مربی آگاه و با خیر از تمامی اوضاع و شرایط او و دیگران، او را متوجه نقطه ضعفش می‌کند و راه علاج را نیز نشان می‌دهد و دستورالعمل‌های لازم را صادر می‌کند، می‌گوید: خودم نیز در رفع و دفع اینها مربی‌ات می‌شوم؛ اما گام آخر و سرنوشت‌ساز، عزم، تصمیم، اراده، اختیار و انتخاب شخص ورزشکار می‌باشد. بدیهی است اگر این مدعی زیر بار نرفت، بر همگان معلوم می‌شود که این کاره نیست، او را کنار می‌گذارند و دیگری را جایگزینش می‌کنند و تیم موفق می‌شود. چنان که حتی به مؤمنین فرمود که اگر از دین‌تان برگردید، سریعاً دیگری را جایگزین شما می‌کنم که واجد شرایط هستند:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّونَهُ أُذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » (المائدة، ۵۴)

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر داناست.»

پس مربی، آن ورزشکار را برای پیروز شدن به تیم آورده بود، اما نافرمانی خودش سبب گردید که خودش حذف گردد، اما چرخه حکیمانه اداره شود.

### خروج زندگان از مردگان:

سؤال از این که چرا خداوند گناهکاران را آفرید؟ مانند این است که کسی بدون توجه به گذشته و آینده، به گورستانی رود و بپرسد: «چرا خدا این همه مرده‌ی بی‌خاصیت را آفریده است؟» اما اگر بداند که هر کدام محصول چه فرایندی بوده‌اند و نیز هر کدام چه نقشی (آگاهانه یا ناآگاهانه) در کارگاه هستی داشته‌اند و چه آثاری در خط حیات باقی گذاشته‌اند؟ دیگر نه تنها این سؤال را بدین شکل مطرح نمی‌کند، بلکه نظاره‌گر چرخه حکیمانه حیات می‌گردد و خودش با کسب علم، معرفت و حکمت، رشد می‌کند. « أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ \* وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ... / الغاشية، ۷ به بعد»

\*- از آن جهت که "حیات"، همان "ایمان" است، کفار همه مردگان هستند، اما خداوند متعال همان‌گونه که گیاه زنده را از دل زمین افتاده و مُرده بیرون می‌آورد، انسان‌های صالح و مؤمنینی را نیز از نسل کفار بیرون می‌آورد، و عکس آن هم صادق است، یعنی خروج مرده از زنده؛ یعنی نسل کافر، از والدین مؤمن.

« يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ » (الروم، ۱۹)

ترجمه: زنده را از مرده بیرون می‌آورد، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد، و زمین را بعد از مرگش زنده می‌سازد و بدین گونه [از گورها] بیرون آورده می‌شوید.

\*\*\*

خدا دارای قدرت، علم، حیات است و خدا مرکب نیست، آیا خدا ترکیبی از آن سه نمی‌باشد؟ یک دلیل محکم هم برای یگانگی خدا بگویید. چرا وجود مطلق و بی‌نهایت نمی‌تواند دوتا باشد؟ آیا نمی‌شود دو واجب الوجود عین هم باشند؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چنین نیست که فرض شود خدا چیزی است و علم، حیات و قدرت چیزهای دیگری، و خداوند دارای آن چیزها باشد، بلکه خداوند متعال، حی، علیم، قادر و جمیل هست.

حیف است که این بحث را با کلام نورانی حضرت امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام آغاز نماییم، ایشان در بحث توحید، صفات، تعدد و ... می‌فرمایند (تجیح البلاغه، خطبه یک):

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ،

آغاز دین شناخت اوست، و کمال شناختش باور کردن او،

وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْأَخْلَاصُ لَهُ،

و نهایت از باور کردنش یگانگی دانستن او، و غایت یگانگی دانستنش اخلاص به او، وَ كَمَالُ الْأَخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ،

و حدّ اعلاى اخلاص به او، نفی صفات (زائد بر ذات) از اوست،

وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ.

چه اینکه هر صفتی گواه این است که غیر موصوف است، و هر موصوفی شاهد بر این است که غیر صفت است. فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ،

پس هر کس خدای سبحان را با صفتی وصف کند او را با قرینی پیوند داده، و هر که او را با قرینی پیوند دهد دوتایش انگاشته،

وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ،

و هر که دوتایش انگارد دارای اجزایش دانسته، و هر که او را دارای اجزاء بداند حقیقت او را فهمیده،

وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ،

و هر که حقیقت او را نفهمید، برایش جهت اشاره پنداشته، و هر که برای او جهت اشاره پندارد محدودش به

حساب آورده (برای حد و حدود قایل شده)

وَمَ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ،

و هرکه محدودش بداند، چون معدود به شماره‌اش آورده ... (خطبه یک)،

### توضیح:

همان‌طور که در ابتدا بیان نمودید، خداوند سبحان، علیم و حکیم مرکب نیست، چنان که یک انسان برخوردار از حیات، علم، قدرت، زیبایی، حکمت، رأفت، جود و کرم، دو، یا سه یا ده نفر نیست، بلکه یک نفر است که کمالاتی در او تجلی یافته است.

دقت شود که در مقوله "شناخت وجود" و اقسام آن [که موضوع بحث فلسفه می‌باشد]، هر اسم و کلمه‌ای، معنا و تعریف خودش را دارد و اصولش مبتنی بر بدیهیات عقلی می‌باشد، لذا نمی‌توان همین‌طوری و یا شعاری، معانی و مفاهیم دیگری برای آنها فرض نمود و یا بدون توجه به آن معانی، اما و اگر و شایدهایی بیان داشت.

\*- به عنوان مثال: واجب الوجود، ممکن الوجود، علت، معلول، محدث، حادث، ازلی، ابدی، فانی، وحدت، کثرت، تجزیه، ترکیب، ذات، ماهیت و ...، هر کدام تعریفی دارند. پس نمی‌توان گفت: شاید واجب الوجود، خودش ممکن الوجود باشد - یا باقی، خودش فانی باشد یا ... .

\*- به عنوان مثال: اگر به حکم عقل بیان شد که «جمع نقیضین در شیء واحد محال است»، نمی‌شود به صورت اعتباری فرض نمود که حالا چه اشکالی دارد که محال نباشد. بالاخره "بودن و نبودن"، در شیء واحد جمع نمی‌شوند، یا هست، یا نیست؛ و نمی‌شود گفت: «چه اشکالی دارد که یک شیء هم باشد و هم نباشد؟!»

**نکته:** دقت شود که در "فلسفه" و بحث از "وجود" و اقسام آن، بحث از تعاریف است، نه مصادیق. یعنی وقتی تعریفی اراده و استدلال می‌شود، اصلاً با مصادیق آن مانند خدا، یا غیر خدا کاری ندارد، بلکه صرفاً راجع به "وجود"، اقسام و چگونگی‌ها با ذکر دلایل بحث می‌کند.

پس، هنگامی که در فلسفه بحث از واجب و ممکن، یا حادث و محدث و ... می‌شود، بحث از خدا نمی‌کند، اما این که خدا هست و خدا حتماً واجب الوجود است، بحث کلام است.

**الف -** وقتی گفته می‌شود "واجب الوجود"، یعنی: هستی و کمال محض می‌باشد؛ به همین دلیل نقص، کاستی و نیازی در او نیست که وجودش، نیاز به وجودبخشی دیگری باشد، غنی و بی‌نیاز است. (حال خواه او را الله بنامند، یا خدا، یا همان واجب الوجود)

از این رو، اگر به موجودی "حدّ" وارد شد، یعنی محدود است و محدود ناقص است و ناقص نیازمند؛ پس چنین موجودی هستی محض و واجب الوجود نیست؛ لذا فرض وجود بیش از یک خدا، همگی را از "واجب الوجودی" خارج می‌کند.

**ب -** هر مرکبی، محتاج و محدود به اجزای خویش است، پس موجود مرکب، از یک سو محدود و قابل شمارش می باشد و از سوی دیگر قابل تجزیه و بالتبع ترکیب های مجدد و مکرر. پس بدیهی است که چنین موجودی، "واجب الوجود" و خدا نیست، بلکه "ممکن الوجود" و مخلوق و مصنوع می باشد.

**ج -** "واجب الوجود"، یعنی "هستی و کمال محض"؛ پس وقتی کمالات گوناگونی چون: حیات، علم، حکمت، قدرت، جمال و ... شناخته می شود، معنایش این نیست که هر کدام وجود مستقل و مجزایی هستند، بلکه تمامی این کمالات، "عین ذات" هستند.

**مثال:** اگر گفته شود که فلانی شخصی دانشمند، بصیر، متین و با اخلاق است، معنایش این نیست که او چهار نفر است و یا یک نفر است، اما کمالاتش مانند دست و پا و سایر اعضای بدن، نزد هم جمع شده اند. (اگر چه در مثال مناقشه نیست، و جهت تقریب ذهن بیان شد).

**سؤال:** ممکن است گفته شود: فلانی دانشمند هست، اما بسیار بی بصیرت نیز می باشد؟ باز هم در اینجا معنای دوئیت وجودی ندارد، بلکه یک وجود به لحاظ علم رشد کرده و هستی یافته، اما به لحاظ بصیرت، نقص و نیستی و کاستی دارد - که البته همین نقص، نیستی، کاستی و نیاز، دلیل بر واجب الوجود نبودن او می باشد.

### دو یا چند خدا:

\* - دو یا چند خدا، یعنی هیچ کدام واجب الوجود «هستی و کمال» محض نیستند؛  
 \* - دو یا چند خدا، یعنی همگی آنها محدود و محصور به حدود خود می باشند، پس هیچ کدام واجب الوجود و خدا نخواهند بود.

\* - دو یا چند خدا، یعنی هر کدام باید خالق باشند و سپس خلق خود را ربوبیت کنند. پس وجود دو یا چندین عالم متفاوت لازم می آید که یعنی فساد و تباهی همه این عوالم؛

« لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ » (الأنبياء، ۲۲)

**ترجمه:** اگر در آنها [زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت، قطعاً [زمین و آسمان] تباه می شد. پس منزّه است خدا، پروردگار عرش، از آنچه وصف می کنند.

\* - دو یا چند خدا، یعنی یکی از آنها خود را در عالم خلقتش تجلی داده و شناسانده، و دیگری یا مابقی، خود و عالم شان را پنهان داشته اند تا مبادا شناخته شوند! مبادا آفریدگان یک خدایی، از وجود خدایی دیگر و آفرینش عالم دیگری آگاه شوند؟!

\* - آیا آن خدا یا خدایان فرضی دیگر نیز به مخلوقات و بندگان خود می گویند: إله، معبود و خالق جز من نیست؟! یعنی همگی دروغ گو هستند؟! آیا با دروغ و دغل بندگان را هدایت می کنند؟!

### فرض هم باید منطقی باشد:

برخی گمان می کنند که "فرض" چون واقعیت خارجی ندارد، هیچ منطق و چارچوبی هم ندارد، اما اصلاً چنین نیست، به ویژه اگر مقصود از "فرض"، بازی با کلمات نباشد، بلکه به عنوان مقدمه‌ای برای شناخت اصلی قرار گیرد؛ مثل فرض در ریاضیات. در ریاضیات برای حل برخی از معادلات یک، دو یا چند مجهولی، می توان «۱» به فرض «گرفت»، و سپس به حل معادله پرداخت و به پاسخ رسید. اما نمی توان «۲» یا «۱۰۰۰»، یا یک پرتقال را به فرض گرفت و بعد با طرح صورت مسئله ریاضی، به دنبال پرتقال فروش گشت؟

\*- فرض دو یا چند خدا، یعنی فرض چند هستی و کمال محض، که معنا ندارد. همین که دوئیت به آنها راه یافت، وارد عالم و چارچوب و ویژگی های "کثرت" می شوند که از جمله آنها "حد" است که همگی را از "محض" بودن خارج می کند.

\*- فرض دو یا چند خدا، یعنی فرض این که هیچ کدام خدا نیستند، چون هیچ کدام واجب الوجود نیستند؛ یعنی نقض غرض.

\*- فرض دو یا چند خدا، یعنی فرض محدود، ناقص و نیازمند بودن همه آنها؛

\*- فرض دو یا چند خدا، یعنی بازی با کلمات تحت عنوان "فرض".

### خداشناسی:

بدیهی است کسی که خدا را نمی شناسد، ابتدا وجودی به نام خدا را تصور می کند و سپس در عالم تصور و خیال، برای او صفات و ویژگی های چون مخلوق قائل می گردد، پس کثرت، حد و بالتبع فنا را از او دور نمی بیند؛ و همین طور برای برخورداری از مثل و مشابه و شریک و ... را تصور می کنند؛ مضافاً بر این که در عالم خیال و واقع، هزاران هزار موجود دیگری را که دارای آن ویژگی ها هستند می بیند و هر کدام را یک "خدا" فرض می کند؛ لذا به او "مشرك" اطلاق می گردد که نقطه مقابل "موحد" می باشد.

ریشه تمامی شرک ها، متصف کردن خداوند متعال، به صفات مخلوقات و بندگان می باشد.

اما کسی که خدا [نه به عنوان یک اسم، یک لفظ، یک تخیل یا تصور] شناخت، به حکم عقل، تشخیص می دهد و می شناسد که خدای حقیقی، و آن وجودی که عالم هستی را خلق کرد، وجودی که عالم هستی تجلی علم، حکمت، قدرت، جمال، جلال و سایر اسمای کمالیه اوست، وجودی که عالم به این عظمت را ربوبیت می کند و ...؛ یقیناً واجب الوجود است، هستی و کمال محض است، نه تنها هیچ گونه، نقص، نیستی، کاستی و نیاز به او راه ندارد، بلکه فرض آن نیز غلط می باشد.

پس نتیجه می گیرد که او "واحد" و "احد" است، هم یکی است، یعنی دو تا سه تا و ... نیست، و هم یکتاست، یعنی مثل و مشابه و شریک و ... ندارد.

**خدانشناسی در قرآن:**

قرآن این اصول، مسلمات و بدیهیات عقلی را به شکل کامل، صحیح و روشن، بازگو می‌کند، متذکر (یادآور) می‌شود، به قول امروزی‌ها «تئوریزه» می‌کند، تا پرده از عقول کنار رود و انسان مُدرکات عقلی را با عمق جان (قلب) فهم کند.

قرآن برای "عقل" سؤال معرفتی طرح می‌کند - دعوت به تأمل و تعمق و تفکر در سؤال می‌کند - نظریات دیگران را به اقوال متفاوت بیان می‌دارد - سپس پاسخ همه را می‌دهد؟

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - بگو او الله یگانه است» (نه دومی دارد و نه مثل و مانند)؛  
«اللَّهُ الصَّمَدُ - (بی نیازی که) همه نیاز به او برند»؛

«لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ - نه کسی را زاده و نه از کسی زاده شده است» (مذکر و مؤنث نیست، پدر و مادر و فرزند نیست، معلول و مصنوع و محصول نیست)

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ - و هیچ کس همتای او نیست» (مثل، مانند، شبیه، هم رده و ... ندارد) [التوحید]

\*\*\*

شما بنا رو بر این بذارید که من به آدم کافر و بی دین هستم، اما به دنبال حقیقت می‌گردم؛ چطور میشه فقط از طریق عقل و اثبات عقلی بدون استفاده از آیات و روایات به سوالات زیر پاسخ داد؟ ۱- اثبات وجود خداوند؟  
۲- علت خلقت؟ ۳- اثبات حق بودن دین اسلام و مذهب تشیع واقعا شک دارم که بین حدود ۴۰۰ دین و ذهب در دنیا آیا ما مسلمانان و شیعیان بر حق هستیم یا نه؟ لطفا اگر لازم منبع برای مطالعه معرفی کنید. لطفا فقط عقلانی جواب بدید ...

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

مگر کافر در تحقیق خود تفکیک منابع می‌کند و برای عقلش تعیین و تکلیف می‌کند که سؤال و پاسخ باید از کدام منبع باشند؟!

ما اصلاً بنا را بر این نمی‌گذاریم که کاربر گرامی مؤمن است و یا کافر؟ بلکه توجه به این است که "سؤال یا شبهه" چیست؟

سؤال‌های گوناگون را می‌توان بسیار کوتاه مطرح کرد و حتی چند سؤال کلان را در یک جمله کوتاه نوشت؛ (مثل اثبات وجود خدا یا علت خلقت و ...)، اما اگر پاسخگو بخواهد به هر کدام پاسخی نسبتاً مفید بدهد، خودش چندین صفحه می‌شود. منتهی کار وقتی مشکل‌تر می‌شود که پرسش‌گر و محقق، چارچوب تعیین کند که دلایل الا و لایب، از این کتاب یا گوینده نباشد؟!

**الف -** همیشه باید قبل از مطالعه، اثبات، نفی و ... در هر موضوع و موردی، به اصولی چون روش تحقیق، ابزار و منابع شناخت و ...، توجه نمود. لذا اگر تأملی شود، روشن می‌گردد که «دلیل صرفاً عقلی باشد - از قرآن و حدیث نباشند و ...» بر هیچ منطقی عقلی استوار نمی‌باشد. دلیل، دلیل است، از هر منبعی که باشد، و حتماً بر اساس "عقلانیت" بر آن استدلال می‌گردد.

**ب -** همه چیز با "عقل" شناخته و تصدیق می‌گردد؛ عقل منبع و ابزار شناخت است. اگر کسی بخواهد خدا را بشناسد، باید با عقل بشناسد، اگر کسی بخواهد وجود خدا را تصدیق کند، باید براهین عقلی داشته باشد؛ و اگر کسی بخواهد خدا را انکار و نفی کند نیز باید دلایل عقلی داشته باشد.

**ج -** پس خط کشی بین "عقل" و "دلایل و براهین عقلی" و سپس بین منابع طرح و بیان آنها، کار غلطی است، خواه این دلایل در فلسفه ملاصدرا یا هگل آمده باشد و یا در قرآن و روایت.

پس چه معنا و مفهومی دارد که محقق و جوایب براهین عقلی بگوید: از هر فیلسوف، متفکر، حکیم و کتابی که می‌خواهید، ذکر دلیل کنید، به جز قرآن و حدیث؟! یا بگوید: این دو منبع قبول نیست! خب این که دیگر می‌شود "دشمنی و لجاج" و منطقی عقلی ندارد.

**د -** مگر قرآن و حدیث، در بخش معارف، چه دارد که باید برای پژوهش، تفکر و تعقل، کنار گذاشته شود؟ در قرآن کریم و احادیث نیز یک سری دلایل و براهین بیان شده است؛ خب هر کسی می‌تواند بخواند و سپس بگوید: «اما من این دلایل را قبول ندارم»، و البته باید خودش دلایلی در رد آنها بیاورد که معقول باشد.

به عنوان مثال:

**\*\* -** خداوند متعال در قرآن کریم، به یک دلیل عقلی توجه داده و نیز فرموده که چون اینجا بیان شده، باید بپذیرید، بلکه فرموده: آیا "تعقل" نمی‌کنید؟

« وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » (المؤمنون، ۸۰)

**ترجمه:** و اوست آن کس که زنده می‌کند و می‌میراند، و اختلاف شب و روز از اوست. مگر نمی‌اندیشید؟! حالا اگر کسی بگوید: «درباره خلقت، نظام آفرینش، پیدایش شب و روز، حیات و مرگ و ...، هر چه می‌خواهی بگو، اما مبادا از قرآن و حدیث باشد»، یعنی چه؟ خداوند حکیم می‌فرماید: این سؤال عقلانی است که برای عقل شما طرح کردم؛ خب با تعقل به دنبال پاسخ بروید؟ آیا کسی می‌تواند بگوید: «خیر، مبادا طراح سؤال، خدا یا رسولش باشند؟» - در حالی که کافر از مؤمن سؤال می‌پرسد، چه منطقی دارد که گفته شود: خدا از بنده اش سؤال نپرسد! این سؤال قبول نیست، چون در قرآن آمده است؟!!



**\*\*** - فرض کنید که امیرالمؤمنین علیه السلام در "برهان نظم" یک سؤال عقلی طرح می کند مبنی بر این که « هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ - آیا وجود بنا (هر گونه ساختار و ساختمانی)، بدون بنا کننده ممکن است؟! » بعد پژوهشگر بگوید: «نه این سؤال قبول نیست، چون حضرت علی (ع) پرسیده است؛ به نقل از دیگری مطرح کن تا درباره اش تفکر و تعقل کنیم!»!

### کفار نیز از قرآن و اهل عصمت علیهم السلام سؤال می کردند:

فرمودید: «فرض کنید، من یک کافر هستم»، که البته هرگز چنین فرضی نمی کنیم، اما کفار نیز که برای قرآن یا حدیث و گوینده‌ی آنها هیچ قداستی قایل نیستند، از قرآن و اهل عصمت علیهم السلام سؤال می کردند و با آنها مباحثات "عقلی" داشتند. هیچ گاه نگفتند: یک دلیلی بیاورید که از قرآن یا شما نباشد! بلکه بالعکس گفتند: «دلیل تان را بیاورید که تصدیق یا تکذیب کنیم».

**\*\*** - "ابن ابی العوجاء" که یک دهری یا به تعبیر مصطلح امروزی «ماتریالیست» است، از امام صادق علیه السلام سؤال می کند که «دلیل شما بر حدوث اجسام چیست؟» [چرا که در نظام عقلی، با اثبات حدوث، ضرورت وجود محدث اثبات می شود و او که بسیار زیرک بود، چون ماوراء الطبیعة را قبول نداشت، پرسید: دلیل بر حدوث اجسام چیست؟].

پس در اینجا نه امام صادق علیه السلام، متمرکز شده بر این که "سؤال کننده کافر است"، و نه ابن ابی العوجاء متمرکز شد بر این که حضرت صادق علیه السلام امام است. بلکه هر دو بر یک سؤال و پاسخ عقلی (به تعبیر امروزی حکمت یا فلسفه) توجه نمودند.

امام پاسخ دادند: «من هیچ چیز کوچک یا بزرگی را نمی شناسم که اگر مثل خودش را بر آن بیافزایی، بزرگتر نشود، همین یعنی از بین رفتن (عدم) حالت اول [کوچکی] و به وجود آمدن یا حدوث حالت دوم که نبود و بعدا پیدا شد (بزرگی). پس تمامی اجسام حادث هستند (اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید).

حال فرض کنید که در یک بحث فلسفی، محقق بگوید که خیر، چون لفظ امام صادق علیه السلام در ابتدای این برهان آمد، این سؤال و پاسخ را از موضوع تحقیق خارج می کنیم؟

### نکته:

این یک سؤال و پاسخ عقلانی می باشد، شاید هر کسی همین سؤال را طرح کند و هر عاقل دیگری همین پاسخ را دهد. آیا می شود گفت: «چون سؤال را کافر مطرح کرد، پس سؤال نیست - یا چون پاسخ را امام مطرح کرد و اکنون به آن روایت نیز می گویند، پس پاسخ نیست؟!»

### مقاومت ادراکی:

دقت کنید که گاهی ذهن دچار نوعی "مقاومت ادراکی" می شود که خودش هم متوجه نیست. به عنوان مثال در موضوع یا مسئله ای و یا نسبت به شخصی "حساس" می شود، اگر حساسیت او مثبت و گرایشی باشد، دیگر بدش را درک نمی کند (چنان که گفته اند، عشق انسان را کر و کور می کند / البته این را هم امام علی (ع) فرموده اند و دیگران نیز گفته اند) - اما اگر حساسیت او منفی باشد، دیگر هیچ خوبی، درستی و کمالی را از او درک نمی کند و حتی سعی می کند که از دیدن و یا شنیدنش فرار کند.

این که هر دلیلی و از هر منبعی ذکر کنید، به جز "قرآن و حدیث"، یعنی همان اسباب "مقاومت ادراکی". در اینجا لازم است که پژوهشگر با خود بگوید: «قرآن و حدیث (چه قبول داشته باشم و چه نداشته باشم) نیز دو منبع هستند، سؤالها یا پاسخهای بسیاری را طرح کرده اند، به ویژه درباره توحید و معاد؛ به سؤالات و شبهات کفار نیز پاسخ داده اند. حال من اینها را نیز می خوانم و درباره اش تفکر و تعقل می کنم، اگر درست دیدم، می پذیرم و اگر با دلایل عقلی درست ندیدم، در ردش استدلال عقلی می کنم و نمی پذیرم.

### نکته:

**الف -** دقت فرمایید که در این متن، به سؤالات مطروحه هیچ پاسخی داده نشد، چرا که اصل روش تحقیق، بسیار مهم تر از موضوع تحقیق می باشد.

**ب -** یک موقع مباحث عقلی یا مقوله های فلسفی [مثل: برهان علیت، بحث وجود، ماهیت، یا حدوث و قدم اشیاء و ...] مطرح می شود، در اینجا براهین، ادله و استدلال های عقلی لازم است، خواه از افلاطون، ارسطو، کانت، هگل، یا ملاصدرا و بوعلی باشد، و خواه از قرآن یا کلام پیامبر و امامان علیهم السلام؛ چه فرقی دارد؟ بحث و موضوع پیرامون "اندیشه" است.

**ج -** یک موقع بحث از "خداشناسی" مطرح می شود، و خداوند متعال به غیر از آن که انسان را از موهبت عقل، به عنوان «حجت درونی» برخوردار کرده است، رسولان و وحی را نیز موهبت نموده است تا ضمن تذکر و تزکیه، تعلیم کتاب و حکمت و علم و فلسفه نمایند. همین سؤالها و براهین و ادله عقلی را متذکر شوند، حال کسی بگوید: خیر، بلکه در اثبات وجود خدا، چیزی بگویند که از خدا و رسولش نباشد، صرفاً عقلانی باشد و ...؛ حالا مگر خدا، رسول و کتاب، سخن غیر عقلانی دارند؟! همه براهین عقلی است که برای اهل تعقل و تفکر بیان شده است. هر کس بشناسد، با عقل شناخته است و هر کس هم که بخواهد رد و تکذیب کند، باید با ادله عقلی رد کند.

\*\*\*

آیا همونطور که بنده‌ها در برابر خدا وظیفه دارن، خداوند هم در برابر بنده‌ها برای خودش وظیفه‌ای قابل هست؟  
مثلاً زمانی که مردمی مورد ظلم و ستم حاکمان قرار میگیرن، خداوند چه وظیفه‌ای در برابر این مردم برای خودش

قابله؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه مضمون سؤال روشن است و پاسخ ایفاد می‌شود، اما همیشه دقت کنیم که در هر مکالمه یا نوشتاری، شناخت و گزینش کلمات و واژگان، نقش به‌سزایی در نوع نگاه، مفهوم و انتقال پیام دارند؛ به‌عنوان مثال همین کلمه "وظیفه" برای خداوند متعال.

\* - خداوند سبحان، نسبت به هیچ‌یک از بندگان خود، وظیفه‌ای ندارد؛ چرا که او خالق، رب و مالک است و همه چیز مخلوق او و مال اوست و او به کسی بدهکار نمی‌باشد؛

\* - خداوند متعال است که خلق می‌کند، مقدر می‌کند (اندازه‌ها را معین می‌کند و می‌بخشد) و به تناسب آنها "حقوق" را در تکوین و تشریح تبیین می‌نماید. پس او "حق" است و بر همه مخلوقاتش "حق" دارد و هیچ‌کس نسبت به او حقی ندارد که او را مکلف و موظف سازد.

« الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا يَتَّخِذُ وَلَدًا وَمَا يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا »  
(الفرقان، ۲)

ترجمه: آن خدایی که ملکیت (و مالکیت) و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست، و فرزندی برای خود نگرفته و شریکی در مالکیت و حاکمیت برای او نبوده است، و همه چیز را آفریده و هر یک را (در وجود و آثار و بقا و روابط فیما بین) به تناسب حال او اندازه‌گیری کرده است.

**الف -** اما خداوند متعال بر اساس علم، حکمت، مشیت، لطف، کرم، فضل، جود و رحمت خود، و نیز بر اساس مقدرات (اندازه‌ها) و بالتبع "قضا" (حتمی شدن)، و در یک جمله قوانینی که در بر خلقت و هدایت حاکم نموده است، تعهداتی نموده و وعده‌هایی داده است؛ و البته تمامی تعهدات او واقع شده و وعده‌هایش محقق می‌گردد.

« وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » (الرّوم، ۶)

ترجمه: وعده خداست، خدا هرگز از وعده خود تخلف نمی‌کند، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

**ب -** وعده‌های تکوینی حق تعالی، [مانند برپایی قیامت، محاسبه، جزا و پاداش و ...]، یقیناً آن به آن و به وقتش محقق می‌گردد، اما بسیاری از وعده‌های دیگر، مثل نصرت و ...، همه مشروط است. پس اگر شرایط محقق گردید (مقدر)، تحقق (قضا) حتمی می‌شود و اگر محقق نگردید، لابد شرایط دیگری محقق گردیده که پیامد خود را خواهد داشت.

**ج -** اصول و قواعد هدایت تکوینی و تشریحی، متفاوت و متغیر نیستند. به عنوان مثال: در قوانین حاکم بر عالم طبیعت، جوش آمدن آب، منوط به رسیدن حرارت در اندازه‌ی معین به آن است، پس گفته می‌شود که «اگر» آب صد درجه حرارت ببیند، بخار می‌شود و «اگر» زیر صفر درجه برودت ببیند، یخ می‌بندد.

قوانین حاکم بر هدایت تشریحی نیز همین طور (مشروط) می‌باشند؛ به عنوان مثال می‌فرماید: «اگر» مؤمن باشید، چنین و چنان می‌شود، و «اگر» کافر، مشرک و ناسپاس باشید، چنین و چنان می‌شود.

**د -** پس خداوند متعال هیچ‌گاه وعده نداده که تا کسی قصد ظلم کرد، از آسمان عمودی، یا سنگی یا صاعقه‌ای بر سر او فرود آورد، که اگر چنین بود، "جبر" حاکم می‌شد و "اختیار" معنایی نداشت.

رب العالمین، نه هنگام قتل هاییل توسط قابیل چنین نمود، و نه هنگام قتل انبیایش علیهم السلام چنین نمود، نه در هنگام ترور امیرالمؤمنین علیه السلام در محراب، و نه در کربلا و ...

**ه -** منتهی با تبیین "بایدها و نبایدها" و دستور به یاری دین خدا و شرح چگونگی این یاری در هر امری، به مؤمنین (نه همگان) وعده‌های مشروط داد که:

\* « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ » محمد صلوات الله علیه و آله، (۷)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را (پیامبر، دین و کتاب او را) یاری نمایید خدا هم شما را (در رسیدن به اهدافتان) یاری می‌کند و قدم‌های شما را استوار می‌دارد.

\* « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ » (الأنفال، ۲۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد و گناهانتان را از شما می‌زداید و شما را می‌آمرزد و خدا دارای بخشش بزرگ است.

« وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ » (المائدة، ۹)

ترجمه: خداوند کسانی را که ایمان آورده و عمل‌های شایسته کرده‌اند وعده داده که آنها را آمرزش و پاداشی بزرگ است.

« وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ بَّحْرِيٍّ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينٍ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » (التوبة، ۷۲)

ترجمه: خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی وعده داده است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است. در آن جاودانه خواهند بود، و [نیز] سراهایی پاکیزه در بهشتهای جاودان [به آنان وعده داده است] و خشنودی خدا بزرگتر است. این است همان کامیابی بزرگ.

پس "ایمان و عمل صالح" شرط تحقق همه وعده‌های الهی می‌باشد.

« بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ » (البقره، ۱۱۲)

ترجمه: آری، هر کس که خود را با تمام وجود، به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست، و بیمی بر آنان نیست، و غمگین نخواهند شد.

**و -** و همین طور وعده داد که **اگر** کفر بورزید، **اگر** مشرک شوید، **اگر** ولایت دشمنان من و خودتان را گردن نهد، **اگر** تابع شیاطین جنّ و انس گردید، **اگر** به جای محبت حقیقی به خدا، محب دنیا سراسر قلب و وجود شما را فرا گیرد، **اگر** عصیان کنید، **اگر** طغیان کنید، **اگر** گناه کنید، **اگر** علیه ظلم (به خاطر ترس و مطامع دنیا) قیام نکنید، **اگر** وحدت نداشته باشید، **اگر** طواغیت عصر خود را بندگی کنید، **اگر** خدا، رسول، قرآن و اهل عصمت علیهم السلام را پیروی نکنید، **اگر** یک دیگر را یاری نکنید و...؛ در دنیا و آخرت در خسران خواهید بود؛ ظالمین بر شما حاکم می‌گردند؛ توان و قوت شما در اختلافات گوناگون بین خودتان ضایع می‌شود؛ جهنم در همین دنیا بر شما حاکم می‌گردد...؛ و البته **اگر** مؤمنین نیز از دین خود برگردند، خداوند متعال سریعاً قوم دیگری را جایگزین آنها خواهد نمود که اولین و مهم‌ترین ویژگی آنها "مباحت به الله جلاله" می‌باشد.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » (المائدة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد (زیانی به خدا نمی‌زند) خداوند به زودی گروهی را خواهد آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند، در برابر مؤمنان رام و خاضعند و در برابر کافران مقتدر و پیروز، در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌هراسند. این (ایمان و محبت و شهادت) فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می‌دهد و خداوند (از نظر وجود و توان و رحمت) گسترده است و داناست.

\*\*\*

با توجه به آیاتی که دلالت دارد «اکثر مردم نمی‌دانند - تعقل نمی‌کنند - ایمان نمی‌آورند و...»، این سؤال پیش می‌آید که چرا خداوند متعال انسان را اینگونه خلق کرده است و چرا تعداد محدودی، صفات دیگران را ندارند و حقایق را درک می‌کنند.

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

ر صفات و ویژگی‌های انسانی، همه برابرنند. پس اشکال در صفات گوناگون نیست، بلکه در چگونگی توجه و جهت کار بستن آنهاست.

همان‌طور که اشاره نمودید، خداوند متعال در آیات بسیاری تصریح دارد بر این که بیشتر مردم نمی‌دانند، تعقل نمی‌کنند، ایمان نمی‌آورند و یا شکر گزار نیستند.

لازم است به چند نکته‌ی مهم دقت کنیم و سپس به تشریح بپردازیم.

**یک -** «علم، تعقل، ایمان و شکر...» هر کدام مقوله‌ی جداگانه‌ای هستند. پس بسیاری هستند که به علوم متفاوتی واقفند، اما ایمان ندارند - بسیاری مؤمن هستند، اما علم زیادی ندارند - بسیاری علم دارند، اما عقل خود را به کار نمی‌بندند، بسیاری از نعمت علم و سایر نعمات مادی و معنوی برخوردار هستند، اما شاکر نیستند و ...

**دو -** بسیاری از آیات، به موضوع مطروحه بر می‌گردد، مثل این که می‌فرماید: «ما تو را برای همه جهانیان فرستادیم، اما اکثر مردم نمی‌دانند». پس اینجا به تمامی علوم یا مطلق ایمان اشاره ندارد، بلکه به مقوله رسالت، خاتمیت و جهان شمولی اسلام اشاره دارد که اکثراً نمی‌دانند.

\* « وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » (سبأ، ۲۸)

**ترجمه:** و ما تو را جز [به سبب] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. یا خبر از غیب می‌دهد و می‌فرماید که بیشتر مردم راجع به آن علم ندارند:

\* « قُلِ اللَّهُ يُخَيِّبُكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ »

« (الجاثیه، ۲۶)

\* - یا به امری اشاره دارد (مثل علوم طبیعی) که علم حضوری (دیداری) و حصولی (کسب علوم بیشتر در آن) برای همگان میسر است، اما مهم آن است که پس از کسب علم، در امر آن [از خلقت گرفته تا اداره و ربوبیت] نیز "تعقل" نمایند، اما بیشتر مردم تعقل و اندیشه نمی‌کنند:

« وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنَ الْبُحْرِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ »

« (العنکبوت، ۶۳)

**ترجمه:** و اگر از آنان بپرسی: «چه کسی از آسمان، آبی فروفرستاده و زمین را پس از مرگش به وسیله آن زنده گردانیده است؟» حتماً خواهند گفت: «الله». بگو: «ستایش از آن خداست با این همه، بیشترشان نمی‌اندیشند.

**سه -** گاهی بیان می‌شود که "بیشترشان" (علم ندارند و یا ایمان نمی‌آورند و یا تعقل نمی‌کنند و یا شاکر نیستند)، اما حتماً قبلاً به یک قشر خاص [مثل کافر و مشرک و ...] اشاره داشته و می‌فرماید که بیشتر آنها چنین هستند، نه همگان یا حتی تمامی آن کافران. در این آیات دیگر سخن از « أَكْثَرُ النَّاسِ » نمی‌باشد، بلکه سخن از « أَكْثَرُهُمْ » - بیشتر آنها» است؛ مانند آیه‌ی فوق و یا آیه ذیل که به اکثر فاسق‌ها اشاره دارد، یعنی در میان آنها نیز عده‌ای مستثنا می‌شوند:

« وَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ \* أَوَكَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ »

« (البقره، ۹۹ و ۱۰۰)

**ترجمه:** و همانا بر تو آیاتی روشن فرو فرستادیم، و جز فاسقان [کسی] آنها را انکار نمی کند\* و مگر نه این بود که [یهود، کفار و ...] هر گاه پیمانی بستند، گروهی از ایشان آن را دور افکندند؟ بلکه [حقیقت این است که] بیشترشان ایمان نمی آورند.

### خلقت یکسان است:

چنین نیست که خداوند متعال مؤمنین را به گونه‌ای و با صفاتی آفریده باشد و کفار و مشرکین را به گونه و یا صفاتی دیگر. یا یک عده دارای صفات و ویژگی‌هایی باشند و یک عده نباشند؛ بلکه در "فعلیت و نیز استعدادهای شدن" همگان را یکسان آفریده است.

از این رو همگان در اصول گرایش‌ها، یکسان هستند، منتهی در انتخاب مصداق‌ها، برخی "بدل"ها را به جای اصلی می‌گذارند و برخی از نعمات استفاده‌ی درست نمی‌برند و ... .

- \*- خدا سبحان، به همه عقل داده است؛ برخی "تعقل" می‌کنند، برخی دیگر عقل خود را به کار نمی‌بندند.
- \*- خداوند متان، به همه "قلب و فطرت" داده است؛ برخی آن را شفاف نگه می‌دارند تا نور حقیقت را منعکس کند، برخی دیگر روی آن پرده انداخته و با زنگار گناهان محجوبش می‌کنند.
- \*- خداوند متعال، به همه نیروی "ایمان" داده است، برخی به خودش مؤمن می‌شوند و برخی به طواغیت.
- \*- خداوند حکیم، به همه نیرو و امکان "کفر" داده است؛ برخی این امکان را در تکفیر باطل (يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ) به کار می‌برند، و برخی دیگر نسبت به او و به حق، کفر می‌ورزند.
- \*- خداوند هادی، پیامبر، کتاب (وحی) و امام حق را برای همگان فرستاده است؛ برخی می‌پذیرند و تبعیت می‌کنند و برخی دیگر خدای، پیامبر دروغین، کتاب جعلی، دین ساختگی (ایسم) و امام باطل و بدلی را جایگزین نموده و از آنها تبعیت می‌کنند.

### خداوند علیم، هیچ چیز بدی خلق نکرده است:

پیش از این توضیحات مفصلی شد که از خداوند سبحان، "بد" صادر نمی‌گردد، و انسان را در بهترین "قوام"ها خلق نموده است، پس هر ویژگی و صفتی که به انسان داده، خوب است، منتهی مورد و چگونگی بهره‌منده انسان از این امکانات و نعمات است که "خوب یا بد" می‌باشد. چنان که بیان شد، صفت کفر و توان تکفیر، هم خوب و هم لازم است، منتهی به شرطی که انسان به طواغوت کافر شود و نه به الله جلّ جلاله.

### چرا این گونه؟

- \*- کمال انسان، به نیروی "عقل و اختیار" اوست، پس باید امکان تعقل و نیز اختیار انتخاب داشته باشد. و انتخاب وقتی ممکن است که دو یا چند راهی نیز وجود داشته باشد.
- \*- انسان را برای سیر کمالی و شدن، در زمین قرار داد؛

- \*- برای امکان حیات در زمین، به او بدن مادی (حیوانی) و البته روح الهی بخشید؛
- \*- انسان وقتی به دنیا می آید، هنوز نه علمی به دست آورده و نه قوای تعقل آن رشد کرده و کار می کند و نه روح الهی در او به رشد و بلوغ خود رسیده است؛ لذا حیوان است، با استعداد و امکان آدم شدن.
- \*- به تناسب رشد طبیعی (فیزیکی و مادی)، عقل و فطرت او نیز رشد می کند و بیدار می شود و قابلیت شناخت و فهم را پیدا می کند؛ پس "مکلف" می گردد.
- \*- پس برای او عقل و فطرت را از درون و پیامبر و کتاب (علم و حکمت و رهنمود) و امام را از بیرون قرار داد، تا تمامی امکانات رشد در اختیارش قرار بگیرد و به او یاد داد که جهان را چگونه ببیند، و چه کند و چه نکند که از مرحله ی حیوانیت عبور کند و انتخاب هایش بر اساس هواهای نفس حیوانی نباشد.
- پس از این همه، فرمود: تو را مجبور نیافریدم، چون به تو از سویی عقل و اختیار دادم و از سویی دیگر راه رشد از راه گمراهی را برایت روشن کردم، دیگر تو را مجبور نکردم ( لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ... / البقره، ۲۵۶)؛ و فرمود که من راه را نشانت دادم، هنر تو به همین اختیار، اراده و انتخاب توست، دیگر راه را می شناسی، می خواهی بیا و می خواهی نیا: « إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا » - ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس / الأنسان، ۳؛ و این اوج تکریم انسانی است که به او عقل، اختیار، نبی، کتاب و امام داده است.

### چرا اکثراً ایمان نمی آورند و یا شاکر نیستند؟

چنان که بیان شد، انسان اولین چیزی که می شناسد، بدن حیوانی، خواهش های نفس حیوانی و دنیای مادی می باشد. اما رشد او به این است که کسب علم کند، عقل و خرد را به کار گیرد و در صراط مستقیم حرکت کند. اما عده ای "دوست" ندارند که چنین کنند.

پس، همه جهت گیرها، حالات، احوالات و افعال انسان، ریشه در "محبت" او دارد؛ اگر راجع به اهل دنیا فرمود که محبت دنیا را به آخرت ترجیح می دهند، برای این است که بفهماند مشکل در علم آنها یا کم گذاشتن در عقل و فطرت آنها و یا میزان شناخت شان نیست، بلکه اصل بر "محبت" است و انسان در نهایت و به رغم تمامی علوم و شناخت هایش، به سوی "محبوب" می رود و نه "معقول"؛ و البته که انتخاب محبوب، باید اختیاری باشد و نه اجباری. محبوب جبری که محبوب نیست.

\*\*\*

همه ما می دانیم خدا عادل است؛ آیا این که خدا در جاهایی توسط عوامل غیر طبیعی، مانند کمک قرشتگان به

اهل بیت (ع) که قابل دیدن ما انسان ها نیست، این عدل محسوب می شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):



**یک -** باید بدانیم که عدل یعنی چه؟ عدل، مساوات نیست، بلکه یعنی فرار دادن هر چیزی در جای خودش، که البته مستلزم علم، حکمت، قدرت و اراده و مشیت می باشد.

**دو -** آیا امدادهای غیبی خداوند متعال به خودتان و دیگران توسط فرشتگانش را با چشم طبیعی، می بینید؟ و یا چون نمی بینید، با عدل منافات پیدا می کند؟!

**\*\*\* -** اگر همه‌ی ما می دانیم که خدا عادل است و اگر به حکم عقل می فهمیم که خروج از "عدل" یعنی "ظلم" و هر ظلمی از جهل، نادانی، کاستی و ضعف است و خداوند سبحان، منزّه از این اوصاف و هر گونه نقص و کاستی می باشد، پس هر فعلی که از خداوند متعال صادر می گردد، عین عدل خداست. حال اگر بخواهیم تک به تک هر کاری را سؤال کنیم که "آیا این هم عدل است؟" عمرها به پایان می رسد و سؤال تمام نمی شود، چرا که افعال خدا قابل شمارش نمی باشند:

« قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِذَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَذَ كَلِمَاتِ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا » (الکهف، ۱۰۹)

**ترجمه:** بگو: اگر دریا برای (نوشتن) سخنان (یا مفهوم عام کلمات) پروردگار من (که مجموع کاینات و موجودات است) مرکب شود، بی تردید به پایان رسد پیش از آنکه سخنان پروردگارم پایان یابد هر چند (دریای دیگری) نظیر آن را کمک بیاوریم.

از این رو در یک جمله (آیه) فرمود که همه خلقت و ربوبیت او (و آن چه به شما در کتاب خلقت و کتاب وحی گفته)، حق و عدل است.

« وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » (الأنعام، ۱۱۵)

**ترجمه:** و سخن پروردگارت (چه به قلم صنع گفته باشد و چه به قلم وحی) از نظر راستی (در محتوی) و عدل (در مراحل تشریح) کامل شد، هرگز سخنان (قوانین و حقایق تکوین، کتاب و شریعت) او را تبدیل کننده‌ای نخواهد بود، و اوست که شنوا و داناست.

### عوامل طبیعی:

کدام عامل طبیعی، جان دارد، روح و اراده دارد؟ و مگر ما از عوامل طبیعی چه می بینیم که در آن چه نمی بینیم تشکیک کنیم؟!

نردبان یا پله برقی یا آسانسور، کسی را بالا نمی برد، بلکه این انسان است که از آن وسیله برای بالارفتن استفاده می کند؟ این کار را نیز جسم انسان نمی کند، چنان که انسان بی روح [جسد]، نه از نردبان بالا می رود و نه سوار آسانسور می شود.

"کتاب" به تنهایی به کسی علم نمی آموزد، دستی که کتاب را حمل می کند، یا چشم و گوش و سلول های مغزی نیز به تنهایی کسب علم نمی کنند، بلکه "معلم" [انسان دارای روح و علم]، کتاب را تعلیم می دهد، و انسان زنده و دارای روح، علوم مندرج در کتاب را می آموزد. از این روست که حتی «قرآن کریم» بدون معلم خودش، نه تنها هیچ فایده ای ندارد، بلکه مضر نیز واقع می شود.

« كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ » (البقره، ۱۵۱)

**ترجمه:** همان طور که در میان شما، فرستاده ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می خواند، و شما را پاک می گرداند، و به شما کتاب و حکمت می آموزد، و آنچه را نمی دانستید به شما یاد می دهد.

### عواملی که ما نمی بینیم:

نقش عوامل طبیعی یا مادی که می شناسیم، در رشد مادی یا غیر مادی ما، در حفظ ما، در مواضع و حرکت ما و ...، چند درصد است؟

ما شناختیم که انسان بدنی دارد، اعضا و اعصاب و سلول ها دارد، بدنش مکانیزی دارد، خوردن و آشامیدن، هضم، جذب و دفع دارد ...؛ اینها چطور کار می کنند و چگونه از کار می افتند؟! ارتباطشان با یک دیگر اعضا و سلول ها چگونه تنظیم و برقرار شده است؟ آیا خود سلول ها بی جان این کار را می کنند؟! ارتباط خود را با زمین، عناصر، جاذبه و گردش چگونه تنظیم و برقرار کرده اند؟ با ماه و خورشید و کهکشان و کل نظام طبیعت چگونه مرتبط شده اند، در حالی که اصلاً نمی دانند چه هست و چه نیست؟ و آن چه انسان ها می دانند [کشف علمی] نیز فقط علم و آگاهی به آن چه هست می باشد و نه خلق، مدیریت و ربوبیت آنها.

پس ما حتی "عوامل طبیعی" را نمی بینیم و نمی شناسیم. نمی دانیم که در هر لحظه، چه به بدن، اعصاب، روان، جسم و روح ما وارد می شود و چه خارج می شود؟ همین زمین مادی، به ما چه می دهد و از ما چه می گیرد و این سیستم چگونه برنامه ریزی و مدیریت می شود؟

« قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ » (ق، ۴)

**ترجمه:** به درستی که ما می دانیم که زمین از ایشان چه مقدار کم می کند و نزد ما کتابی است که (از خطر اشتباه و یا حوادث) محفوظ است.

### فرشتگان (ملائک):

خداوند متعال، نظام آفرینش را علیمانه، حکیمانه و منظم خلق کرده است و قوانینی چون "علت و معلول" را بر این نظم حاکم کرده است و در هر مرتبه ای، سلسله مراتبی و برای هر کاری عواملی قرار داده است؛ پس در اداره (ربوبیت) عالم، کدام کار است که به اراده و امر الهی، توسط فرشتگان (ملائک) انجام نگیرد؟!

به طور اجمال از چهار ملک (فرشته) بزرگ یاد می‌کنیم؛ می‌گوییم: حضرات "جبرئیل، مأمور انزال وحی" - "میکائیل، مأمور توزیع ارزاق" - "عزرائیل، مأمور مرگ و انتقال به عالم دیگر" و "اسرافیل، مأمور دمیدن در صور اول (مرگ همگان و پایان دنیا) و صور دوم (برپایی قیامت و زنده شدن همگان) می‌باشند. اما مگر فقط همین چهار ملک هستند. هر کدام از اینها، سپاهیان و جنود گسترده‌ای دارند، چنان که وحی به هر پیامبری را جبرئیل علیه السلام نازل نمی‌کند، بلکه ملائکه‌ی وحی انجام می‌دهند و جان هر کسی را عزرائیل علیه السلام نمی‌گیرد، بلکه ملائکه‌ی موت که جنود او هستند این کار را انجام می‌دهند و ... .

### کمک توسط فرشتگان (عوامل غیبی):

از این رو، کمک توسط فرشتگان نیز هیچ اختصاصی به انبیای الهی و یا اهل بیت عصمت علیهم السلام ندارد، بلکه تمامی انسان‌ها را شامل می‌گردد، چنان که می‌دانیم هر انسانی، چهار ملک حفیظ در چهار سمت خود دارد، و می‌دانیم که خداوند متعال به همه انسان‌ها [از کافر و مؤمن] الهام [که نوعی وحی است] نازل می‌کند ... و البته همه این کارها، توسط فرشتگان انجام می‌گیرد که ما آنها را نمی‌بینیم.

« وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا » (الشَّمْس، ۷ و ۸)

ترجمه: سوگند به نَفْس (جان آدمی) و آن کس که آن را درست کرد \* سپس پلیدکاری و پرهیزکاری‌اش را به آن الهام کرد.

\*\*\* - و البته فرمود: در نظام علی و معلولی، بسیاری از این کمک‌ها منوط شده است به مواضع و عملکرد شما. این قسم از کمک‌های غیبی، با «اگر» مشروط شده است؛ چنان که فرمود: «ای مؤمنین! اگر (دین) خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می‌کند و ثابت قدمتان می‌گرداند - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ / محمد صلوات الله علیه و آله، ۷» - یا فرمود: «اگر تقوا داشته باشید، خداوند برای شما راه خروج (از مشکلات و ...) قرار می‌دهد: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا / الطلاق، ۲» و ... .

\*\*\* - و بدیهی است که انسان‌های کامل (اهل عصمت علیهم السلام) که مظهر اتم اسمای الهی هستند، بیش از بیش مشمول این نوع از الطاف و امدادهای الهی می‌گردند؛ اما اختصاص به آنها ندارد و برای همگان عمومیت دارد.

\*\*\*

آیا فردوس مختص کسانی است که از همه نظر کامل هستند؟ آیا شرط ورود به آن، انجام کامل عبادات (دعای ندبه، زیارت عاشورا، ختم سوره انعام، شرکت در مجالس ابا عبدالله، سینه زنی، پیاده روی تا کربلا، حدیث کساء،

نماز غفیله، نماز شب و ... . پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه لحن سؤال و نحوه‌ی ردیف کردن آن چه به عنوان "عبادت" بیان شده، این ذهنیت را ایجاد می‌کننده که طرح اینگونه‌ی سؤال، بوی نامهربانی می‌دهد، اما در هر حال چون موضوع مهم است و ابعاد گوناگونی دارد که اگر کسی توجه نکند، حتماً به بهشت نمی‌رود؛ [چرا که بهشت "پارک جنگلی و تفریح‌گاه عمومی" نیست]، باید پاسخ داد.

**الف -** خداوند متعال، پیامبر اعظم را فرستاد و به همراه او کتاب و میزان نازل نمود، و همه چیز را [به ویژه در مورد حیات اخروی، بهشت و جهنم] دقیقاً بیان داشت، تا کسی سر خود معاد برپا نکند - خودش را ربّ و داور قیامت خود و دیگران ننماید - خودش و آنان را که دوست دارد به بهشت حواله ندهد - هر که را خودش نمی‌پسندد را لایق جهنم نداند و خلاصه آن که خود را از نگاه ژورنالیستی، احساسی، شعاری و ... بر حذر دارد، چرا که معاد حقیقت دارد و امر بسیار جدی است.

**\*\*\* -** برخی هم دوست دارند که بهشت بروند و هم حال و حوصله‌ی عبادت و اطاعت ندارند؛ لذا با بندگان خدا بر سر این که چه کسانی به بهشت می‌روند، دعوا و جدال راه می‌اندازند، چنان که گویی بهشت نتیجه ظفر در این جدال‌های لفظی و تخیلات است!

**ب -** بی‌تردید کسانی که منکر توحید و معاد هستند، بالتبع مشرک و دنیاگرا هستند، بالتبع در مسیر کج و انحرافی می‌روند و گرفتار انواع و اقسام بت‌پرستی‌ها [در بُعد نظری و اعتقادی] و فسق‌ها و گناهان [در بُعد عملی] هستند، راهی به بهشت ندارد.

**ج -** بهشت را جایگاه بندگان خود قرار داد، یعنی کسانی که او را می‌شناسند و باور دارند - کسانی که او را دوست دارند - کسانی که او را با اطاعت "عبادت" می‌کنند. و جهنم را جایگاه ناپاوران و نافرمانان قرار داد و به صراحت بیان نمود: «کسانی که دین خدا و دینداران را مسخره می‌کنند نیز به بهشت نمی‌روند».

**د -** "عبادت" را بندگی با اخلاص تعریف کرد که البته از محبت و مودّت ریشه می‌گیرد. انجام واجبات و ترک محرمات را حدود و ثغور مرزهای بندگی تعیین نمود. حال در این مملکت و داخل این مرزها، ختم قرآن یا هر یک از سوره‌های آن - عزاداری و سینه‌زنی در مصیبت ابا عبدالله الحسین علیه السلام - پیاده‌روی کربلا که خار چشم دشمنان اسلام و مسلمین شده و بغض گلوگیر گردیده است و ...؛ مانند سیاحت در یک سرزمین زیبا و امن و بهره‌مندی از فضاهای روح‌افزا، مناظر چشم‌نواز و تناول از میوه‌های لذیذ و مفید می‌باشد.

**ه -** "انسان‌های از هر نظر کامل"، فقط اهل عصمت علیهم السلام هستند و در هیچ کجا نفرمود که فقط انسان‌های از هر نظر کامل وارد بهشت و یا طبقات آن می‌گردند.

**و -** البته رسیدن به بهشت و صعود به مقامات و طبقات والاتر، فکر، اندیشه، بصیرت، اخلاص عمل و کارهای اضافه بر انجام واجبات و ترک محرمات لازم دارد، چنان که به پیامبر عظیم الشانش نیز فرمود: عبادت نیمه شب و نماز شب بخوان، باشد که به مقام محمود برسی:

« وَمَنْ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا » (الإسراء، ۷۹)

**ترجمه:** و پاسی از شب را زنده بدار، تا برای تو [به منزله] نافلة‌ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.

### بهشت فردوس:

خداوند متعال خودش فرمود که چه کسانی وارد بهشت فردوس می‌شوند، تا هم بندگانش آگاه شوند و هم هیچ کس از سوی خودش و بر اساس ظن، گمان، اوهام و نظرات من‌درآوردی خودش، در این باره سخن نگوید:

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا \* خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا » (الکهف، ۱۰۷ و ۱۰۸)

**ترجمه:** بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، باغ‌های فردوس جایگاه پذیرایی آنان است \* آنها در آنجا جاودانه بوده، هیچ‌گاه تغییر و تحول (انتقال) از آنجا را نمی‌طلبند.

### مؤمنان کیانند؟

سپس نه تنها در جایجای قرآن کریم، صفات و ویژگی‌های مؤمنان را بیان داشت، بلکه در سوره "المؤمنون"، پس از آغاز با بشارت « قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ - به راستی که مؤمنان رستگار شدند / ۱»، هفت صفت و ویژگی خاص مؤمنان که اول آنها "خشوع در نماز" است و آخر آنها "محافظت از افساد و تباه شدن نماز است" را بر شمرده و سپس فرمود: همین‌ها وارث "فردوس" هستند:

« أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ \* الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » (المؤمنون، ۱۰ و ۱۱)

**ترجمه:** آنانند که میراث برانند (به آنان می‌رسد) \* همانان که بهشت را به ارث می‌برند و در آنجا جاودان می‌مانند.

### عشق و محبت:

با شعار، ظن، تخیلات و اوهام، هیچ حقیقتی متغیر نمی‌گردد. اساس بر "محبت" است - تقسیم‌بندی بندگان از سوی خداوند سبحان، بر اساس محبوب و محبت‌شان به آن است - حشر با محبوب است، و بهشت جای محبین و محبوبین خداست. کسانی که خدا را دوست دارند و خدا نیز آنان را دوست دارد (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ).

پس، مابقی نیز با محبوب‌های خود محشور می‌شوند، خواه طواغیت، فراعنه و اهل فسق و فجور باشند و یا حتی سنگ و چوب (بت)؛ و از صفات و ویژگی‌های مؤمن که وارث فردوس است، شدت محبتش به الله جلّ جلاله

می باشد « وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ / البقره، ۱۶۵ »، از این رو همه محبت های دیگرش، در راستای محبت اوست و بغض و دشمنی اش نیز برای اوست.

### نفرت:

نقطه ی مقابل هر "محبت و عشقی"، نفرت است که اگر خدایی نباشد، بغض و کینه و عداوت نفسانی را نیز به دنبال می آورد.

آدمی از دشمن محبوب و آن چه او را از محبوب دور می کند، "نفرت" دارد؛ پس اگر محبوب او "الله جلّ جلاله" بود، دوستدار او را نیز دوست دارد و از دشمن او نفرت پیدا می کند؛ اما اگر محبوبش غیر خدا (دنیا و مظاهرش) بود، نسبت به هر چه او را از محبوب دور کند، نفرت پیدا می کند، تا جایی که می فرماید: دنیاگرایان، هر گاه اسم الله و وحدانیت او به میان آید، قلوب شان مشمئز (متنفر) می گردد و هر گاه یادی از محبوب های خودشان به میان آید، بشاش و با نشاط می شوند:

« وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ » (الزمر، ۴۵)

ترجمه: و چون خدا به تنهایی یاد شود، دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، منزجر می گردد، و چون کسانی غیر از او یاد شوند، بناگاه آنان شادمانی می کنند.

### حشر و فردوسیان:

پس هر کس با محبوب خودش محشور می شود و چنان که در دنیا به دنبال به او عشق می ورزید، از او تبعیت و پیروی می کرد، تمام سعی و تلاشش برای رسیدن به او بود، از یاد او ولو به بردن اسمش خوشحال می شد و از دشمنانش تنفر داشت [تولا و تبرا]، در آخرت نیز به دنبال او می رود، خواه به بهشت فردوس و خواه به جهنم. از این رو مؤمنان، عاشق خدا، عاشق رسول خدا و اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین، عاشق قرآن، عاشق نماز، عاشق جهاد فی سبیل الله، عاشق تقوا، عاشق دعا و زیارت محبوب هستند - غیر مؤمنان [کفار، مشرکان، منافقان، ظالمان] نیز عاشق دنیا، اهل دنیا، ذکر دنیا و لذت های حرام دنیا هستند؛ و هر کدام نسبت به بازدارنده ی خود نفرت دارند.

چنان که مؤمنان و مشتاقان به لقای محبوب، از تلاوت قرآن کریم، انجام واجبات و ترک محرمات، و سایر عشق بازی هایی چون دعا، مولودی و عزاداری برای محبوب، زیارت و حتی پیاده رفتن [نمایش شکوه عشق] و ... خوش شان می آید؛ و آن ها که در قلب های شان امراضی هست، نسبت به آنان و کارهای شان حرص و بغض دارند و دشمنی می ورزند.

### حدیث ایمان، محبت و بهشت:

● - پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا وَ لَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا أَوْ لَا أُدْلِكُمْ عَلَى شَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ؟ أَفَشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ؛ (مشكاة الانوار فى غرر الاخبار، ص ۱۲۳)

ترجمه: به خدایی که جانم در اختیار اوست، وارد بهشت نمی شوید مگر مؤمن شوید و مؤمن نمی شوید، مگر این که یکدیگر را دوست بدارید. آیا می خواهید شما را به چیزی راهنمایی کنم که با انجام آن، یکدیگر را دوست بدارید؟ سلام کردن بین یکدیگر را رواج دهید.

● - امام باقر (علیه السلام) از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل فرموده اند:

« ود المؤمن للمؤمن فى الله من أعظم شعب الإيمان. ألا و من أحب فى الله و أبغض فى الله و اعطى فى الله و منع فى الله فهو من أصفياء الله » (تحف العقول، ۴۸)

ترجمه: دوستی مؤمن با مؤمن برای خدا از بزرگ‌ترین شعبه‌های ایمان است. آگاه باشید که هرکس برای خدا دوستی کند و برای خدا (با کسانی که نسبت به خدا و مؤمنین از در بغض و کینه توزی، عناد ورزیده و با حق و حقیقت در ستیزند) دشمنی نماید و منع و عطایش (بخشیدن و نبخشیدنش) برای خدا باشد از برگزیدگان خداست.

\*\*\*



## قرآن مجید و حدیث - اسفند ۱۳۹۴

در قرآن کریم آمده است: ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یدبر الامر ؛ اگر جمله (ثم استوی علی العرش) کنایه از تدبیر امور و کردگاری خدا باشد و معنی عرش ، نماد قدرت و فرمانروایی باشد، پس چرا از واژه "ثم" به معنی "آنگاه" و یا "سپس" استفاده شده است؟ با توجه به اینکه خلقت توامان و همزمان با قدرت و تدبیر است، و کلمه ثم یا سپس، ظاهراً در اینجا(نعوذ بالله) زیادی و غلط می باشد. لطفاً توضیح بفرمایید.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

می دانیم که قرآن کریم کلام الله است و از خداوند متعال چه در فعل و چه در قول، "زیادی و غلط" صادر نمی گردد. یکی از آیات مورد بحث و ترجمه آن به شرح ذیل می باشد:

« إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُعْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ » (الأعراف، ۵۴)

ترجمه: پروردگار شما خدایی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر عرش (و مقام تدبیر امر اشياء) بر آمد، شب را با روز می پوشاند در حالی که روز، شتابان شب را می جوید و (نیز) خورشید و ماه و ستارگان را بیافرید در حالی که رام فرمان اویند، هان! از آن او است آفرینش و امر، پر برکت است پروردگار جهانیان.

**الف -** "ثم" یا سپس، همیشه به معنای قبل و بعد زمانی نمی باشد، بلکه گاه به تقدم و تأخر اشاره دارد و گاه به مراحل و رتبه های گوناگون و ... تعلق می گیرد.

**ب -** هم چنین می دانیم که "عرش خدا"، بر عکس عرش سلاطین، تخت، بارگاه و جایگاه شکلی و صوری و قابل تصور و تخیل نمی باشد، بلکه "عرش" همان مقام فرمانروایی و "تدبیر" حق تعالی می باشد.

**ج -** البته که خلقت عالم از سوی خالق علیم و حکیم نیز بدون تدبیر نبوده است، اما تدبیر در خلقت امریست و تدبیر در اداره ای آن امری دیگر.



**مثال -** فرض کنید اراده شما بر این تعلق گرفته که مدرسه و کلاس درسی دایر کنید تا در آن سالیان سال، دانش‌آموزانی بیابند و کسب علم کنند. بدیهی است که از همان ابتدا و در ایجاد نیز تدبیر می‌کنید، اگر قصد فقط ایجاد باشد، مهندسی و ساختن ساختمان مدرسه کافیه است، اما اگر قصد اداره و تحقق اهداف باشد، تمامی مراحلش را همیشه و تا آخر تدبیر می‌کنید و البته که مقام تدبیر در ایجاد، با مقام تدبیر در اداره متفاوت است.

**د -** در آیه‌ی مورد بحث و آیات مشابه راجع به عرش و کرسی و ...، می‌خواهد تفاوت "عالم خلق" با "عالم امر" را تشریح نموده و تعلیم دهد. چنان که در ابتدای آیه سخن از خلق دارد [خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ]، در وسط آیه سخن از جریان و شدن‌های گوناگون و مستمر در این خلقت دارد که تحت امر او انجام می‌شود [يُعْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ ... بِأَمْرِهِ]، و در انتهای آیه، با تکفیکی روشن بین عالم خلق و عالم امر، می‌فرماید که هر دو در اختیار و تحت فرمانروایی اوست. [لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ].

**ه -** "خلق" به ایجاد یک چیز (ایجاد ذات) می‌گویند که البته در آن "تقدیر = اندازه‌ها" و تألیف به کار رفته است - امر نیز ایجاد است، اما با تعمیم آن به ذات و نیز صفات، افعال و آثار آنها؛ که البته در نهایت به یک جا ختم می‌شوند. پس در آیه می‌فهماند که هر دو تحت خالقیت، مالکیت، اختیار و مدیریت اوست. نه چنین است که خلق کرده و رها کرده باشد، چنان که برخی از نیمه ماتریالیست‌ها می‌گویند: «شاید خدایی عالم را خلق کرده باشد، اما سپس رها شده است» - نه چنین است که پس از خلق، خودش محکوم صفات، افعال و آثار خلقتش باشد، چنان که یهود می‌گفتند: دست خدا بسته است، بلکه [لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ].

**و -** خداوند سبحان، عالم آفرینش را بر اساس علم، حکمت، مشیت و قدرت خود خلق نمود؛ به هر چیزی در عالم هستی و هر ذره‌ای در عالم ماده، اندازه‌ها، صفات بالفعل، صفات بالقوه (استعدادها) و امکانات لازم را بخشید؛ قوانین ثابتی چون "علیت" را حاکم نمود؛ هر جزئی معلول علت خود است؛ هر فعل و انفعالی، اندازه، قوا، آثار و تأثیراتی بر دیگر اجزا و افعال دارد، اما در نهایت همه در عرش الهی تدبیر می‌گردد.

به قول مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله علیه: «یعنی حوادث جزئی عالم منتهی به علل و اسباب جزئی است و آن اسباب منتهی و مستند به اسباب کلی دیگری است، همچنین تا همه منتهی به ذات خدای سبحان شود ... پس در "عالم گون" با همه اختلافی که در مراحل آن است، مرحله‌ای وجود دارد که زمام جمیع حوادث و اسباب که علت وجود آن حوادثند و ترتیب و ردیف کردن سلسله علل و اسباب منتهی به آنجا می‌باشد، و نام آن مرحله و مقام، "عرش" است. « (المیزان، ذیل آیه).

در یک کلام، "ثم"، تداوم ایجاد و تدبیر عالم، پس از خلقت است و بدیهی است که اداره‌ی مستمر هر امری، هر جزئی و هر مجموعه‌ای، پس از ایجاد ذات آن (یا خلق آن) صورت می‌گیرد.

\*- و البته باید توجه داشت چنین نیست که مرحله خلقت (ایجاد ذات) یک جا و در یک نوبت انجام شده باشد و "سپس" نوبت به مرحله‌ی اداره شدن‌ها و آثار و ارتباطات آن رسیده باشد، بلکه خلقت و تدبیر، آن به آن در جریان است.

\*\*\*

چه استدلالی وجود دارد که قرآن سخن خداوند است البته به جز جنبه زیبایی و ادبی بودن متن که برای ما که با ادبیات عرب ناآشنا هستیم غیر ملموس است. در مورد خبر دادن جنگ ایران و روم هم خیلی از کارشناس‌های امروز هم جنگ‌ها و اتفاقات این چنینی را تحلیل و پیش‌بینی می‌کنن.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه در این باره مطالب بسیاری درج شده که با نوشتن کلمه‌ی مرتبطی چون "تحدی" در بخش جستجو در سایت و کلیک روی آن در اختیار قرار می‌گیرد، اما چون گویا دوباره این سؤال یا شبهه در فضای مجازی و بالتبع در ذهن عزیزان مطرح شده، از زاویه‌ای دیگر مورد بحث قرار گرفته و پاسخ داده می‌شود.

\*- مقابل هر حقیقت روشنی می‌توان یک جمله‌ی کوتاه «از کجا معلوم؟» گفت و دیگران را درگیر اثبات نمود. بعد هر گاه ده‌ها و صدها دلیل متقن ارائه گردید، مقابل هر کدام یک بار دیگر گفت: «از کجا معلوم؟» و رفت.

فقط قرآن کریم نیست، می‌شود گفت: «از کجا معلوم در تاریخ ایران باستان، کوروش و داریوش و زرتشتی بوده است؟ از کجا معلوم که انبیایی چون حضرات ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام بوده‌اند؟ از کجا معلوم که غزلیات حافظ، اشعار و پندهای حکیمانه سعدی، شاهنامه فردوسی و ... خودشان سروده و به قلم نثر درآورده‌اند؟ از کجا معلوم که آن چه به افلاطون و ارسطو نسبت می‌دهند، از آنان باشد؟ و ...»

### از کجا معلوم؟

پس، پرسش «از کجا معلوم؟» از دو جنبه و قصد خارج نمی‌باشد؛ یا جنبه‌ی تحقیق عقلی و علمی دارد و برای شناخت بیشتر و متقن ایفاد می‌گردد، که بالتبع پاسخ روشن، دلیل متقن و عدم نفی ادعا، همه سبب اثبات و روشنگری می‌گردد - و یا «از کجا معلوم؟» فقط جنبه‌ی شعاری در ضد تبلیغ و ایجاد تشکیک و ... دارد، آن وقت هیچ پاسخی به درد نمی‌خورد، چرا که سؤال کننده اصلاً به دنبال پاسخ نیست، بلکه فقط دوست دارد نفی، انکار، تشکیک و مخالفت نماید.

### اصول و قواعد:

هر علمی، اصول و قواعد خودش را دارد. اگر در ریاضیات پرسیده شود: «از کجا معلوم پاسخ عدد مجهول (X) در یک معادله "چهار" می‌باشد؟ معادله را از طریق ریاضی حل می‌کنند و اثبات می‌شود؛ اگر در هندسه پرسیده شود: «از کجا معلوم که مساحت یک مثلث برابر است با طول قاعده ضرب در نصف ارتفاع؟»، از طریق هندسه اثبات می‌کنند... و همین طور است اگر از تاریخ یا آثار تاریخی سؤال شود و یا از مباحث شناختی، عقلی و استدلالی (مانند مباحث فلسفی) سؤال شود. پس اگر عقل بر اساس بدیهیات خود حکم داد که «همه چیز معلول است و معلول بدون علت نمی‌باشد - یا جمع نقیضین در شیء واحد محال است - یا تسلسل و دور باطل است»؛ و یکی رد شد و همین‌طوری گفت: «از کجا معلوم؟»، دیگر به او پاسخ نمی‌دهند، چون او «نمی‌پرسد که بداند».

### قرآن کریم:

قرآن کریم چیست و چه محتوایی دارد که ما مسلمانان معتقدیم «وحی» است و دیگران، به ویژه غیر مسلمانان که اعتقادی به هیچ چیزی ندارند، اصرار دارند که در وحی‌انیت آن خدشه و شبهه وارد کنند؟ بسیار دیده‌اید یا شنیده‌اید که کسانی اصلاً به خدا اعتقاد ندارند و در باره وحی‌انیت قرآن تشکیک می‌کنند! خب اگر خدایی نباشد که کلام خدا معنا ندارد؛ مگر می‌شود منکر وجود فاعل شد و سپس درباره‌ی فعل او بحث کرد؟!!

\*- البته که ادبیات قرآن مجید نیز بسیار فصیح، غنی و بی‌بدیل می‌باشد و حتی ادبیات امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام که ادیب‌ترین و فصیح‌ترین بوده و هستند و اساساً قواعد زبان عربی را ایشان تدوین کردند، شبیه قرآن کریم نمی‌باشد؛ اما در عین حال، اعجاز قرآن که دلیل بر وحی‌انیت آن می‌باشد، فقط ادبیاتش نیست؛ چنان که فقط پیشگویی‌هایش نمی‌باشد.

\*- قرآن مجید، کتابی است که از یک سو شامل مباحث "شناختی" چون: جهان‌بینی (جهان‌شناختی)، حکمت، فلسفه، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، رفتارشناسی، روانشناسی، نفس‌شناسی و... می‌باشد و از سوی دیگر شامل مباحث "حقوقی"، چون: تمامی "بایدها و نبایدها"ی لازم برای زندگی فردی و اجتماعی می‌باشد که به آن "احکام" گفته می‌شود. و از سوی دیگر احکامش منطبق بر جهان‌بینی‌اش است، و از سوی دیگر جهان‌بینی و احکامش منطبق با حقایق عالم هستی می‌باشد و از سوی دیگر در آن خلل، نقص و کاستی وجود ندارد.

\*- قرآن کریم کتابی است که این همه را در جملاتی که از یک سو برای همه مفهوم است و از سوی دیگر بطن و بطون برای صاحبان فکر و اندیشه «اولی‌الالباب» دارد؛ و همه را به شکل ایجاز و اعجاز تبیین (بیان) نموده است، وگرنه دیگران در هر مقوله‌ای هزاران هزار کتاب نوشته‌اند، اما هنوز تمام و کامل نشده است.

### یک مثال:

کوتاه‌ترین سوره‌ی قرآن کریم، "الکوثر" می‌باشد. «إِنَّا = ما»، مبحث توحیدی و بحث از سلطنت و مالکیت حقیقی (نه اعتباری یا دروغین) دارد - «أَعْطَيْنَاكَ - به تو عطا کردیم»، بحث از صفات جمال الهی و بخشش از ناحیه او دارد، «الْكَوْثَرُ = خیر کثیر»، یک خبر و گزاره است، ضمن آن که خبر غیبی از فواید بسیار این اعطا در آینده می‌باشد. «فَصَلِّ = پس، نماز بگذار»، از یک سو حکم و امر به نماز است، از سوی دیگر قصد نماز را با حرف (فَ) مشخص کرده است که در شکرانه‌ی آن اعطاست و از سوی دیگر تعلیم می‌دهد که اعطا و موهبت، شکر لازم دارد. «لِرَبِّكَ = برای پروردگارت»، بحث از اخلاص در عبادت و عمل دارد که باید برای خداوند باشد، مضافاً بر این که می‌توانست بگوید: «الله»، اما فرمود: «لِرَبِّكَ»، چرا که این اعطای کوثر، از ربوبیت (سرپرستی، تدبیر و اداره امور) از جانب حق تعالی می‌باشد. «وَأَحْزَرُ» نیز یک حکم است، حکم به قربانی کردن شتر بابت آن اعطا که آن هم باید «لِرَبِّكَ» باشد. «إِنَّ شَانِقَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ - (تو بی نسل نمی‌مانی) بلکه دشمنت بی تبار خواهد بود»، هم خبر از غیب در گذشته و مباحث درون گروهی کفار است و هم خبر از غیب در آینده. و این همه در سه آیه بیان شد.

در هر حال مثال برای تقریب ذهن بود و بحث ما روی سوره‌ی کوثر یا تک به تک سور و آیات نمی‌باشد، بلکه راجع به کل قرآن کریم است.

**امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام** (نسخ البلاغه، خ ۱۹۸):

«ثُمَّ انزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا نُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَسِرَاجًا لَا يَجْبُو تَوَقُّدُهُ» ترجمه: سپس قرآن را بر او نازل فرمود، قرآن نوری است که خاموشی ندارد چراغی است که درخشندگی آن زوال نپذیرد.

«وَبَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ» - دریایی است که ژرفای آن درک نمی‌شود.

«وَمِنْهَاجًا لَا يُضِلُّ هَجْجُهُ» - راهی است که رونده‌ی آن گمراه نگردد.

«وَفُرْقَانًا لَا يُخْمدُ بُرْهَانُهُ» - جداکننده‌ی حق و باطلی است که درخشش برهانش خاموش (ابطال) نگردد.

«وَبُيَانًا لَا تُهْدِمُ أَرْكَائُهُ» - بنایی است که ستون‌های آن خراب نمی‌شود.

... «وَيَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَبُجُورُهُ» - چشمه‌های دانش و دریا‌های علوم است.

«وَرِيَاضُ الْعَدْلِ وَعُدْرَانُهُ» - سرچشمه عدالت، و نهر جاری عدل است.

«وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنْبَقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ» - همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و باطنی ژرف و ناپیداست. (خطبه،

(۱۸)

**تحدی:**

بی‌تردید، اگر قرآن مجید وحی نباشد، حتماً کلام انسان است و اگر کلام انسان است، انسان‌ها بسیار هستند. اگر در گذشته، دانشمند فصیحی چون حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله، در سرزمین حجاز،

فلسطین، ایران و روم قدیم نبوده، امروزه و پس از گذشت چهارده قرن، دانشمندان بسیاری در عرصه‌های گوناگون علمی [فلسفه، ادبیات، تاریخ، جامعه‌شناسی، روانشناسی و حقوق و ...] وجود دارند. پس بهتر و لازم این است که به جای شعار «از کجا معلوم؟»، نه تنها مانند آن را بیاورند، بلکه بهترش را بیاورند. این همه جهان‌بینی و ایدئولوژی در قالب "ایسم" های گوناگون ارائه شد و همه توسط خودشان و دیگران ابطال گردید.

همگان می‌گویند: خدا در آیاتی که می‌فرماید: مثلش را بیاورید، ده سوره یا حتی یک سوره بیاورید، تحدی کرده است و درست هم هست، اما به نظر می‌رسد که آیه ذیل کار را تمام می‌کند؛ می‌فرماید که بگو این همه «از کجا معلوم؟» و بحث جدل لازم نیست، شما برای هدایت، بهترش را از جانب خدا بیاورید (یعنی حرف من درآوردی نباشد)، تا من از آن تبعیت کنم:

« قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ » (القصص، ۴۹)

- بگو: اگر شما راست گو هستید، پس (شما) کتابی از جانب خدا بیاورید که از آن دو (تورات و قرآن) رهنمون‌تر باشد، تا من از آن پیروی کنم.

\*\*\*

**اگر بگوییم دین چراغی است که هرگونه ضلالت را از هدایت روشن می‌کند، پس باید تمام علوم بشری در آن آمده باشد؛ از جمله خانه سازی، شهر سازی، سیاست، اقتصاد و ...، با این که می‌دانیم تمام جزئیات این علوم در دین نیست، پس آیا دین ناقص است؟**

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

**یک - علوم بشری یعنی چه؟! کسب علم، کشف حقایق و واقعیت‌های "معلومی" است که از دید و شناخت بشر "مجهول" مانده است و از طریق توجه دقیق به معلوم‌ها، به آن مجهول‌ها پی می‌برد.**

**دو - همتی که باید صرف فراگیری علوم قرآنی گردد را صرف پیدا کردن اشکال، ایراد و نقص ننماییم؛ با این قصد و نگاه، قرائت قرآن به جز دوری بیشتر، حاصلی ندارد. به دنبال این باشیم که تعلیمات قرآن و دین چیست؟ و با هر سؤالی سریع به این فکر نرویم که «آیا دین ناقص است؟»؛ خیر، بلکه علم ما ناقص است.**

**سه -** یک موقع بحث از این است که مطلبی به صراحت در قرآن کریم آمده باشد، و یک موقع بحث از این است که در "دین"، یعنی آموزه‌های قرآن، پیامبر اکرم و اهل عصمت علیهم السلام آمده باشد. پس اگر کسی این مجموعه را (حتی به صورت موضوعی و در یک موضوع) مطالعه کرده باشد، متوجه می‌شود که حتی در مورد خانه‌سازی، شهر سازی، فضای سبز، بهداشت و سلامت، ادبیات، ریاضیات ... و به ویژه اقتصاد، سیاست، فرهنگ، تعلیم و تربیت و ...، تعلیمات بسیاری داده شده است و در دین اسلام، نقص یا خللی وجود ندارد.

\*- البته که دین حق (اسلام)، چراغی است برای روشن شدن راه هدایت، برای رسیدن به رشد و کمال؛ اما "هدایت" یعنی نشان دادن راه، نه الزاماً بیان کردن جزئیات هر موضوعی؛ اگر کسی بخواهد کتابی بنویسد که در آن تمامی جزئیات علمی این عالم خلقت (حتی فقط خلقت مادی) توضیح داده شده باشد، قطر کتابش، به مراتب بزرگتر از این عالم می شود. برای تشریح یک ملوکول معین، ساختار آن، چگونگی حیات و ممات آن، جایگاه آن، نقشش در هر ذره، ده ها کتاب می توان نوشت.

اگر چه در قرآن کریم، بسیاری از جزئیات علوم تجربی نیز بیان شده است، ولی اگر دقت کنید، آنها نیز به شکل کلی می باشند و نه الزاماً با ذکر تمامی جزئیاتی که بشر با سیر علمی خود کشف می کند و به آن واقف می گردد.

**الف -** علیم، و بالتبع معلم، فقط و فقط خداوند متعال است و هیچ بشری نیز نه تنها دانشمند به دنیا نیامده است، بلکه به هنگام تولد، هیچ نمی دانسته و نمی داند است، اما خداوند متعال هم علم را در دسترسش قرار داده و هم ابزار لازم جهت کسب علم را به او موهبت فرموده است:

« وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُم مِّنْ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ »  
(التحل، ۷۸)

**ترجمه:** و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید، و برای شما گوش و نیروی شنوایی و دیدگان و نیروهای بینایی و دل هایی (که حواس بدن را استخدام کند) قرار داد، باشد که شکر کنید. [شاگرد باشید، یعنی هم مُنعم را بشناسید، هم نعمت را بشناسید و هم از نعمت درست و در جهت رشد و تقرب استفاده کنید].

**ب -** تعلیم خداوند متعال، فقط توسط "کتاب وحی" نبوده و نمی باشد؛ بلکه تمام عالم آفرینش که ظهور و تجلی علم و حکمت خداوند متعال است، کتابی به قلم صُنع و تعلیم اوست. از این رو، بشر هیچ علمی را خلق نمی کند، بلکه فقط کشف می کند. درست مثل آن کسی که فصلی از کتابی را انتخاب کرده و مورد مطالعه قرار دهد.

**ج -** قرآن کریم به عنوان کتاب هدایت [که البته کتاب علوم تجربی با ذکر جزئیات نمی باشد]، باید ابتدا مفهوم مخاطبین خود و سپس مفهوم عالمیان باشد؛ اما علم تجربی و غیر تجربی بشر، پایه به پایه رشد کرده است. به عنوان مثال تا همین نیم یا یک قرن پیش، حتی دانشمندان پیشرفته ترین کشورها، نه این اطلاعات را در علوم فضایی داشتند و نه در تکنولوژی.

**د -** در عین حال باید توجه نمود که نه تنها کشف علوم طبیعی، الزاماً هدایت گر نمی باشد، بلکه حتی می تواند مضر و گمراه کننده نیز باشد، چرا که محصول علوم طبیعی، "ابزارسازی"، جهت "سهولت و تسریع" می باشد؛ اما

این که علم کشف شده و یا ابزار ساخته شده، چگونه مورد مصرف قرار گیرد، نیازمند به هدایت است. پس دین، نقشه راه را می‌دهد، به قول خودتان: «راه هدایت را روشن می‌کند».

خداوند متعال به نوح علیه السلام، ساختن کشتی را یاد داد، به حضرت داوود علیه السلام، ذوب فلز و زره‌سازی را یاد داد و ...، اما امروزه این علوم رشدی یافته که دیگر با آن زمان قابل مقایسه نمی‌باشد؛ ولی چگونه مورد بهره‌وری قرار می‌گیرند؟ نقش دین در هدایت، اینجاست.

**۵- در قرآن کریم، از علوم طبیعی، تجربی، حقوق، فلسفه، حکمت، مباحث کلامی، اخلاق، روانشناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ و ...؛ مباحث بسیاری مطرح شده است، اما مقصودش صرفاً تعلیم علوم طبیعی و تجربی و ... نمی‌باشد که وارد جزئیات آن علوم برای تا آخرالزمان شود، بلکه قرآن کریم، کتاب تعلیم "نگاه جهت‌دار و هدفدار" به کتاب علمی خلقت می‌باشد.**

قرآن کریم نمی‌فرماید که لایه اوزون چیست و بعد از آن چه لایه‌های دیگری وجود دارد و نامی از تعداد کهکشان‌ها نیز ندارد، اما می‌فرماید که بروید ببینید این آسمان، چگونه بالا رفته «رفیع» شده است؟ یعنی با عقل کار دارد.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (آل‌عمران، ۱۹۰)

**ترجمه:** مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی [قانع‌کننده] است.

**\*\*\* -** پس هدایت به این نیست که مثلاً بگوید: «انگور، خرما و ...، با چه فعل و انفعالاتی شراب شده می‌شود و اگر کسی آن را بنوشد، چه تأثیراتی بر خون، سلسله اعصاب، مغز و ... دارد؛ بلکه می‌فرماید: این شراب (نوشیدنی) مست‌کننده است و مست‌کننده حرام است، یعنی برای شما مضر است و از نوشیدن آن اجتناب کنید.

**\*\*\* -** همین‌طور است در خصوص خانه‌سازی و شهرسازی. کار هدایت دینی این نیست که یک نقشه‌ی معماری ساختمان و یا مهندسی شهرسازی بدهد [که در هر شهر، منطقه و دوره‌ای متغیر می‌باشد]؛ بلکه از ضرورت برنامه ریزی، نظم در امور، الگوی مصرف، پرهیز از تجمل‌گرایی، توزیع عادلانه امکانات، سبک زندگی و ... می‌گوید، حال با طراحان و مهندسی‌ن خانه و شهر است که این اصول را ملاک قرار داده و بهترین خانه‌ها، ساختمان‌ها، پارک‌ها، بیمارستان‌ها ... و شهرها را به تناسب منطقه جغرافیایی، شرایط آب و هوایی، بافت شهری و روستایی و ... را طراحی نمایند.

**و -** البته قرآن کریم، معلم هم دارد؛ لذا وقتی به احادیث مراجعه شود، معلوم می‌گردد که حتی جزئیات بیشتری از علوم تجربی نیز تبیین و تدریس شده است.

**نتایج:**

- \*- علیم خداست و معلم نیز خداوند علیم است؛
- \*- تعلیم خدا، الزاماً در چند کتاب مثل قرآن کریم، انجیل یا تورات نمی باشد، [هر چند به علوم ریشه‌ای فراوانی اشاره دارد]، بلکه کل عالم خلقت، تجلی علیم و کتاب علم است، لذا دستور فرمود که این کتاب (خلقت) را حتماً با تعمق، تفکر و تعقل بخوانید؛
- \*- انسان، علم را خلق نمی کند، بلکه آن را کشف می کند. یعنی به علمی که در کتاب وحی و کتاب خلقت عرضه شده، دست می یابد.
- \*- قرآن کریم که منطبق با حقایق عالم هستی می باشد، کتاب تربیت، انسان‌سازی و هدایت به سوی رشد و کمال انسانی است، نه کتاب درسی فیزیک، شیمی، ریاضی یا هندسه؛
- \*- هر چند مباحثی از کلیات و گاه جزئیات علوم طبیعی در قرآن کریم مطرح شده است، اما در قالب جهت دادن و هدف والا بخشیدن به مطالعه در علوم طبیعی می باشد؛
- \*- قرآن کریم، کتاب "جهان بینی" و "ایدئولوژی" می باشد؛ یعنی کتاب شناخت حقایق عالم هستی [از توحید تا معاد] و نیز کتاب حقوق و بایدها و نبایدهای منطبق با حقایق می باشد؛
- \*- قرآن کریم، کتاب "انسان‌شناسی" است و نه کتاب آناتومی بدن؛  
 « لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » (الأنبياء، ۱۰)
- ترجمه: در حقیقت، ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما (بحث از انسان) در آن است. آیا نمی اندیشید؟
- \*- قرآن مجید، کتاب انسان‌سازی و جامعه‌سازی است، نه کتاب خانه سازی و شهرسازی؛
- \*- قرآن کریم، کتاب حقوق و رفتارسازی است، نه ابزاری سازی.
- \*- قرآن کریم، کتاب اخلاق (فرد یا جامعه) برای سهولت و سرعت در "شدن" است، نه کتاب صنایع تکنولوژی، جهت سهولت و سرعت در کار انجام دادن.

\*\*\*





سیاسی - اسفند ۱۳۹۴

واقعا برام جای سواله که چرا در این زمان جوانان ایران نسبت به آخوندها نظر خوبی ندارن؟! اگه خاطرتون باشه تا قبل انقلاب چقدر جوانان ایران، دوستدار و شیفته آخوندها بودند و احترام زیادی قائل بودند و لی حالا چه؟ چرا اینگونه شده؟ ... چرا باید در حکومت اسلامی این چنین پیش بره؟ واقعا چرا؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

علل و عوامل هر گرایش، یا عدم گرایش - موافقت یا مخالفت - دوستی و دشمنی و ... در هر امری، بسیار است که برخی اصلی و برخی فرعی محسوب می گردند. پس علل گرایش ها یا وازدگی ها به روحانیت و یا آخوندها نیز بسیار است، اما لازم است قبل از اشاره به برخی از علل اصلی، به چند نکته مهم توجه نمود:

**یک -** اگر چه ملت ما به واسطه اعتقادات اسلامی [به ویژه شیعی] همیشه برای مُلا یا آخوند که امروزه "روحانی" خوانده می شود، احترام خاصی قائل بوده و هستند، اما هرگز چنین نبوده که قبل از انقلاب گرایش مردم و جوانان به روحانیت بیشتر بوده باشد و حالا کمتر، بلکه این دروغ جوئی است که به اذهان عمومی نسل های جدید القا می گردد.

قبل از انقلاب، جایگاه نخبگان و فرهیختگان این کسوت، در زندان ها، شکنجه گاه ها، تبعیدگاه ها و جوخه های اعدام بود و سایرین نیز نه تنها جایگاه و احترام خاصی نداشتند، بلکه به اذهان عمومی القا شده بود که به آنان به چشم افراد ضعیف، فقیر، اُمَل (فناتیک) و ... نگاه کنند.

**دو -** امروز بر خلاف آن چه فرافکنی می کنند، نگاه مردم [از دوست و دشمن] به "آخوند" به مراتب متفاوت است، به ویژه در میان ملت های مسلمان و بالاخص در جمهوری اسلامی ایران و علی الخصوص در میان نوجوانان و جوانان.

"آخوند"، مانند صاحبان زر و زور و تزویر، ثروت و سلاح ندارد، بلکه باور، محبت و گرایش مردم به آنها، تنها ابزار قدرت شان می باشد. پس از انقلاب اسلامی، استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، پایداری، ثبات و استحکام این نظام به رغم تمامی جنایات داخلی و خارجی و ...، همه به خاطر گرایش اعتقادی و قلبی مردم به

اسلام، فقه و فقیه می باشد، نه به خاطر رجال سیاسی و نظریه پردازان غربزده و ... . هم چنین است علت تحول بزرگی که در لبنان، فلسطین، منطقه و کل جهان اسلام ایجاد شده است.

### آخوند کیست؟

لازم است ابتدا بدانیم که "آخوند" کیست و چه تفاوتی با "مُلبَس" دارد؟ آیا هر کسی که صرف و نحو عربی بخواند، کمی هم از علوم حوزوی کسب نماید و بالاخره لباس آخوندی بر تن کند، آخوند است؟! در هر دین، مکتب، صنف و کسوتی، مدعیان بسیارند، اما "صادق و صدیق" کم است. مگر تمامی کارمندان آموزش و پرورش در سرتاسر دنیا، واقعاً مصداق "معلم" هستند؟! مگر هر کسی که دکترای پزشکی گرفت، واقعاً مصداق "پزشک" است؟ همه مردم جهان، پزشکی را دوست دارند، چون با سلامت بدن آنها سر و کار دارد، اما در هر ملتی، بسیاری از مردم، از بسیاری از پزشکان متنفر هستند.

مثلاً، آخوند یا روحانی هم همین طور است. هر کس "ملبس" شود که آخوند نیست. امام خمینی رحمة الله علیه، خودش آخوند بود و از آخوندهای درباری، آخوندهای فاسد و یا آخوندهای بی بصیرت و نادان می نالید.

امام خمینی (ره): «بعضی از این آخوندهای درباری که ما را نصیحت می کنند که بیایید به اسلام برگردید. اینها اسلام را نمی دانند چه است. اینها اسلام را جز خوردن چیزی نمی دانند» (صحیفه امام ج ۱۳ ص ۲۹۸)»

امام خمینی (ره): «ما گله مان از این آخوندهای درباری فاسد است» (همان ج ۱۵ ص ۴۴۱)

امام حسن عسکری علیه السلام، وقتی از "فقه"، "فقیه" و ضرورت رجوع و تقلید مردم از فقیه بحث می کنند و ویژگی های یک فقیه قابل رجوع را بر می شمرد، می افزاید: البته فقط برخی از فقها دارای چنین ویژگی هایی هستند، نه همه آنها «وذلك لا یكون إلا بعضَ فقهاء الشیعة لا جمیعهم / الاحتجاج : ۲/ ۵۱۰/ ۳۳۷».

پس آخوند، با آخوند، متفاوت است. در همین دوران انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، انواع و اقسام آخوندها را دیدیم. برخی دانش و بینش در جهان اسلام را متحول کردند (مطهری) - برخی با علم و فضیلت و بصیرت نقش اصلی را در ثبات پایه های این نظام و تدوین قانون اساسی ایفا نموده و عاقبت نیز به شهادت رسیدند (آیت الله دکتر شهید بهشتی) - برخی تفسیر جامع و بی بدیلی از قرآن کریم، که نسل امروز و آیندگان بهره مند شوند ارائه دادند (علامه طباطبایی)، برخی دیگر در سنگرهای دیگر به شهادت رسیدند - برخی هنوز برای اسلام و مسلمین تلاش و مجاهدت دارند ... - برخی دیگر نیز یک لباسی پوشیده اند و از آن (در عوامفریبی) برای رفع تشنگی ثروت و شیفتگی قدرت سوء استفاده می کنند. آیا مردم همه را به یک چشم می بینند؟ هرگز. این دروغ است.

### ضد تبلیغ:

اما در عین حال، از اثر " ضد تبلیغ " نباید غافل شد. قبل از انقلاب اسلامی، نسبت به آخوند «از امامان علیهم السلام گرفته تا فقها و علما» یک جور ضد تبلیغ می‌شد و پس از انقلاب اسلام، یک جور دیگر؛ چرا که شرایط کاملاً متغیر شده و دشمنان امروزه بیشتر احساس خطر می‌کنند.

\*- در این نزدیک به چهاردهه، کدام صنف یا کسوتی در دنیا (نه تنها در ایران)، به اندازه‌ی "آخوند"، هدف و نوک حمله‌ی ضد تبلیغ کفار و مستکبرین و منافقین و عمال‌شان قرار گرفته است!؟

\*- چرا امروزه در امریکا و اروپا، «اسلام هراسی، با محوریت آخوند» در اولویت استراتژی سیاست حکومت‌های جبار و رسانه‌های صهیونیستی قرار گرفته است!؟

\*- چرا در ایران خودمان، از اعصار گذشته، به ویژه در دوران رضا پهلوی [نوکر و دست‌نشانده انگلیس] و محمدرضا پهلوی [نوکر و دست‌نشانده امریکا]؛ این همه کشتار، جنایت و ضدتبلیغ علیه "آخوند"ها به راه انداختند؟! اگر مردم از آخوندها بیزار بودند که دیگر نیازی به این ترفندها نبود.

\*- چرا از ابتدای استقلال این کشور و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، این همه ضد تبلیغ علیه آخوندها می‌شود و چرا اقبال معلوم‌الحالی چون: بقایای سلطنت‌طلب‌ها، بهائیت، منافقین، به اصطلاح روشنفکران غرب زده، اهل فسق و فجور و فساد، مزدوران بی‌جیر و مواجب خوارج در داخل کشور، رسانه‌ها و سایت‌های وابسته و ...، این همه به "آخوند" یا به تعبیر امروزی "روحانیت" می‌تازند!؟

\*- چرا انسان‌های غافل و عنود، و افراد بی‌قید و آلهایی که با اصل اسلام مخالفند، چه رسد به آخوندش، از هر آخوندی که احساس کنند کم یا زیاد از اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله فاصله گرفته است، حمایت و طرفداری می‌کنند؟! مگر با آخوند مخالف نیستند!؟

\*\*\*- آیا علت این همه دشمنی گسترده، "بیزاری مردم و به ویژه جوانان از آنهاست؟! " اگر چنین بود که این همه سرمایه‌گذاری و زحمت و تلاش لازم نبود - یا علت اصلی "تلاش برای بیزار کردن اذهان عمومی از آنهاست؟! "

\*- «چرا به رغم این همه تلاش طی چند قرن، موفق نشدند؟!» - «چرا "آخوند" واقعی، هم چنان محبوب قلوب مردم است؟!» - «چرا تمامی دشمنان خارجی و عمال داخلی آنها، ولایت فقیه را که آخوند است، هدف اصلی گرفته‌اند؟!» - «چرا این همه آخوند را ترور کردند؟!»

مگر در همان سال‌های اول انقلاب، آخوندهایی چون: مدنی، دستغیب، اشرفی، قاضی طباطبایی، مطهری، بهشتی، مفتاح و صدها تن دیگر را ترور نکردند!؟

\*- آیا علت اصلی این همه دشمنی، ترور اشخاص در جنگ سخت و ترور شخصیت‌ها در جنگ نرم، و این همه ضد تبلیغ گسترده و مستمر، دانش، بینش، بصیرت، بیداری و اخلاص آنان در بیدار کردن مردم جهان و به ویژه جهان اسلام از یک سو، و گرایش گسترده‌ی مردم، به ویژه جوانان در سرتاسر دنیا، از سوی دیگر نمی‌باشد؟

**\* - مگر اکثر مسلمانان جهان، به ویژه شیعیان، مقلد مرجع فقیهی که آخوند است، نمی باشند؟!\***

**\*\*\* -** پس، جوّ ضد آخوندی، به مراتب بیشتر از واقعیت آن است، اگر چه در هر حرکتی ریزش و رویش وجود دارد و ضد تبلیغ نیز مؤثر است.

اگر ضد تبلیغ نبود، مردم مسلمان پس از گذشت دو ماه از بیعت با رسول خدا صلوات الله علیه و آله، نقض بیعت نمی کردند - جنگ صفین به نتیجه مطلوب می رسید و جنگ جمل راه نمی افتاد - پس از گذشت سه دهه، مردم خودشان و دین شان را به معاویه و تزویرهایش نمی فروختند - با گذشت فقط پنجاه سال، مردم مسلمان در مکه و مدینه، امام حسین علیه السلام را تنها نمی گذاشتند و شامیان و کوفیان برای ترور و کشتن او و خانواده و اصحاب قلیلش، آن طور لشکر کشی و جنایت نمی کردند و ... .

پس، هوشیاری، تقوا و بصیرت مردم نیز شرط لازم است. اگر مردم تحت تأثیر ضدتبلیغها و ترویج فساد و فحشا و ...، از اسلام عزیز روی برگردانند، حتی دشمن خدا هم می شوند، چه رسد به این که با آخوند مخالف باشند. خداوند متعال خود می فرماید که برخی به جایی می رسند که تا نامی از خداوند و وحدانیت او به میان می آید، "مشمئز" شده و حال شان به هم می خورد، اما اگر بحث عوض شد و حرفی از علایق و محبوبهای خودشان به میان آید، شاد می شوند.

« وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ » (الزّمر، ۴۵)

**ترجمه:** و چون خدا به تنهایی یاد شود، دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، منزجر می گردد، و چون کسانی غیر از او یاد شوند، بناگاه آنان شادمانی می کنند.

**نکته:**

و البته و صد البته که مواضع و عملکردهای آخوندهای قلبابی - آخوند نماهای دنیا طلب - ملبسین به لباس روحانیت که از اسلام بویی نبرده اند - روحانی نماهای فاسد و فاجر و فاسق، نه تنها زدگی ایجاد می کند، بلکه بهانه ی خوبی به دست دشمنان در ضد تبلیغ می دهد؛ اگر چه اینان از همانها هستند و فقط لباس شان فرق دارد. دشمنان خلاف و فساد اینان را که به امر و دعوت و تبعیت از فرهنگ و سیاست خودشان انجام می گیرد، بزرگ کرده و به رخ می کشند، اما در مقام "مصدق"، به خوبان اشاره می کنند؛ پس شنونده باید عاقل باشد.

**\*\*\***

آیا مقام معظم رهبری فرموده‌اند که فقط به لیست رأی دهید؟ این جو بسیار شایع شده است. اگر برخی را بر اساس شناخت اصلح ندانیم، یا برخی دیگر را اصلح بدانیم چه؟ خودتان کدام لیست را پیشنهاد می‌دهید؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خیر، این دروغ و البته تهمت بر ایشان است که برخی از روی نادانی و کج فهمی، و برخی دیگر با آگاهی کامل از بیانات ایشان و از روی عمد بیان داشته و شایع می‌کنند.

\*- امام امت، نه تنها هیچ‌گاه مردم را به انتخاب و کار چشم‌پسته و ناشناخته دعوت نمی‌کند، بلکه همیشه مطالعه، تحقیق، شناخت و بصیرت را موکداً متذکر می‌شوند.

\*- امام امت، هیچ‌گاه به مردم نمی‌گویند که خودتان فکر نکنید و سرنوشت خودتان را خود تقریر نکنید و به دیگران بسپارید.

\*- اگر نظر مقام معظم رهبری این بود که نمی‌فرمودند: «همه سعی کنند درست انتخاب کنند».

\*- اگر نظر این باشد که "فقط لیست"، پس هر نامزدی که اسمش در لیست‌ها نبود، باید از انتخابات کنارگیری کند.

\*- ایشان می‌فرمایند: در انتخاب باید به اطمینان برسید، حالا یا خودتان می‌شناسید و یا به افراد مندرج در لیستی که به منبع صدورش اعتماد دارید، رأی می‌دهید. البته آن هم با دقت در اسامی ارائه شده.

\*- ایشان تأکید نمودند که من اگر فردی را خودم نشناسم و به سراغ لیست روم نیز، در منبع صدورش و نام‌های مندرج دقت می‌کنم.

\*- بدیهی است چه بسا در لیستی که از ناحیه یک منبع مورد اعتماد، یا یک وحدت و ائتلاف صادر شده، اسامی افرادی باشد که دیگر آنها را خوب شناخته‌ایم و برای مجلس اصلح نمی‌دانیم.

\*\*\* - عین بیان ایشان، ذیلاً ایفاد می‌گردد تا هم در فراز به فراز آن دقت کنیم و هم دیگران را مطلع نماییم و هم

اگر کسی خواست سوء استفاده کند، مستند پاسخ دهیم:

### مقام معظم رهبری:

«انسان باید به شکل اطمینان بخشی به نتیجه برسد. به نظر بنده این جور می‌رسد که چون یکایک افراد را ممکن است نشناسیم - خود بنده هم وقتی این فهرست‌ها را می‌آورند که بیایم رأی بدهم، بعضی از آدم‌های این فهرست‌ها را نمی‌شناسم اما اعتماد می‌کنم به آن کسانی که [اینها را] معرفی کرده‌اند، و نگاه می‌کنم بینم آن کسانی که این فهرست را معرفی کرده‌اند چه کسانی هستند؛ اگر دیدم اینها آدم‌های متدین و مؤمن و انقلابی‌ای هستند، به حرفشان اعتماد می‌کنم و به [فهرست] آنها رأی می‌دهم؛ اگر دیدم نه، کسانی که این فهرست را

داده‌اند کسانی هستند که به مسائل انقلاب، به مسائل دین، به مسائل استقلال کشور خیلی اهمیتی نمی‌دهند، دلشان دنبال حرف آمریکا و غیر آمریکا است، به حرفشان اعتماد نمی‌کنم؛ به نظر من این راه خوبی است - نگاه کنیم ببینیم این فهرستی که به ما داده می‌شود برای مجلس شورای اسلامی یا مثلاً برای مجلس خبرگان، این فهرست را چه کسی دارد به ما می‌دهد. به افرادی اعتماد بکنیم که واقعاً به دین‌داری اینها و به تقید اینها اعتقاد داشته باشیم؛ بدانیم اینها متدینند، بدانیم انقلابی‌اند، بدانیم در خط‌د، در راه امامند، امام را واقعاً قبول دارند؛ راهش این است که اینها را بدانیم. اگرچنانچه کسانی این جور عمل بکنند و این تحقیق را بکنند، کار خودشان را انجام داده‌اند؛ خدای متعال ثواب خواهد داد، ولو اینکه در یک مورد، اشتباه هم اتفاق بیفتد. مثلاً آن کسی که من خیال کردم آدم خوبی است و به او رأی دادم، اتفاقاً آدم مطلوبی نباشد ولی من تلاش خودم را کرده‌ام و خدای متعال اجر خواهد داد.» (۱۳۹۴/۱۰/۱۹)

### پیشنهاد ما:

همان‌طور که مقام معظم رهبری فرمودند و حکم عقل نیز همین است، ملاک و شاخص اول، شناخت شخصی می‌باشد، چه نام آن افرادی که می‌شناسیم در لیستی باشد و چه نباشد؛ و البته که این شناخت و انتخاب اصلح، باید بر اساس مصالح نظام جمهوری اسلامی ایران و با بصیرت در دوست و دشمن سنجی باشد. از مصداق ظهور و بروز عملی "تولا و تبرا"، همین انتخاب‌هاست.

\*\*\*

آیا پیروان مذهب "علوی" که امروزه در سوریه و ترکیه حضور دارند، از اسلام خارج هستند؟ اگر نه، چقدر با تشیع قرابت و نزدیکی دارند؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

شاید ابتدا این سؤال به ذهن خطور کند که چرا این پرسش که مربوط به "ادیان و فرق" می‌باشد، در بخش سیاسی درج گردیده است؟ اما دقت کنیم که گاهی بار سیاسی یک موضوع، به مراتب بیشتر از بار علمی و خبری آن می‌باشد. گاهی سؤال یا شبهه اعتقادی را فقط با اهداف سیاسی رایج می‌کنند - گاهی انسان گمان می‌کند که این سؤال در ذهنش خودش پیش آمده و هیچ جریانی پشت سر آن نیست، و حال آن که جوها و فضاها سبب پیدایش این سؤال شده است، هر چند که خود انسان نداند.

در همین سؤال دقت کنید که حتی به شکل منفی طرح شده است. یعنی پرسیده نشده که «آیا علویان نیز مسلمانند؟»، بلکه با قید مکان پرسیده شده: «آیا علویان ترکیه و سوریه از اسلام خارجند؟!» [اگر چه قطعاً

ارسال کننده‌ی محترم سؤال، اصلاً چنین قصدی ندارد، بلکه فقط می‌خواهد بداند که علویان نیز مسلمان هستند و وجه تشابهی به تشیع دارند یا خیر؟].

مسلمانان را از هر مذهبی، در سرتاسر جهان، از بوسنی در اروپا گرفته تا میانمار در شرق آسیا، قتل عام و مُثله می‌کنند؛ اما ذهن آنها به سمت اختلافات مذهبی سوق می‌دهند، تا نپرسند: «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلْتُ» - به کدامین گناه کشته شده است؟ / التکویر، ۹» و چه کسی ما را می‌کشد؟! بلکه فقط بپرسند:

آیا اهل سنت مسلمانند؟

آیا اهل تشیع مسلمانند؟

آیا علوی‌ها مسلمانند؟

آیا ... ؟

در هر حال پاسخ از جوانب متفاوتش ایفاد می‌گردد:

هر کسی که به خداوند سبحان و یگانگی و یکتایی او و نیز به معاد (بازگشت به سوی او) معتقد باشد، «موحد» است؛ و هر کس که پس از اعتقاد به توحید و معاد، به رسالت و خاتمیت حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و بالتبع کتاب او [قرآن مجید]، اعتقاد داشته باشد، «مسلمان» است؛ و هر کس که به ولایت امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام و جانشینی و امامت او پس از رسول اکرم (ص) معتقد باشد، وارد تشیع شده و شیعه است. این یک تعریف کلی است که همگان را شامل می‌گردد.

**الف -** مقوله‌ی "دین"، با "مذهب" متفاوت است، نه تنها در اسلام، بلکه در سایر ادیان الهی و حتی مکاتب بشری نیز چنین می‌باشد؛ مانند مذاهب کاتولیک، ارتدکس و پروتستان در مسیحیت؛ یا فرق فریسیان، اینسیان، صدوقیان، زیلوت‌ها و ... در یهودیت.

پس همان‌طور که تمامی فرق و مذاهب یهودی و مسیحی، پیروان همان دین محسوب می‌گردند، تمامی مذاهب اسلامی نیز "مسلمان" محسوب می‌گردند.

**ب -** "مذهب" یعنی "راه و طریق"؛ از این رو اختلاف مذاهب، اختلاف دانش و بینش نظری در مبانی یک دین و اختلاف در برخی احکام (فقه) می‌باشد که با حفظ اصول صورت می‌گیرد.

به عنوان نمونه: در مذاهب اسلامی، مبانی نظری و اعتقادی مانند: «توحید، معاد و نبوت»، «رسالت و خاتمیت رسول اعظم صلوات الله علیه و آله»، «وحيانیت قرآن کریم» در همه مذاهب یکی است و در احکام ضروری چون: نماز، روزه، حج، قبله، طهارت و بسیاری دیگر از حلال‌ها و حرام‌ها نیز یکی هستند.

**علویان:**

اگر مقصود از "علوی"، معتقدان به ولایت و امامت امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب علیه اسلام باشد، تمامی شیعیان، در هر مذهب و فرقه‌ای، "علوی" هستند، چنان که همگی "فاطمی" هستند. اما اگر مقصود از "علوی یا علویان"، این گروه مشهور شده به "علویان" که در ترکیه، سوریه و ... سکنا دارند باشد، این علوی، بیش از آن که یک مذهب باشد، یک فرقه است.

تاریخچه پیدایش این فرقه به این شکل، به مسلمان شدن ترکمن‌هایی می‌رسد که در ضمن آداب و رسوم قومی را حفظ و رعایت می‌کردند. آنها در کوچ خود به منطقه "آناطولی" در ترکیه آمدند و ساکن شدند و سپس گروه‌هایی از آنان به سوریه و لبنان رفتند.

علویان، برای خود رسم و رسومی ایجاد کردند که از مهم‌ترین آنها «مراسم جمع» می‌باشد و سپس [به ویژه پیرو تحولات سیاسی پس از آتاتورک و جمهوری شدن ترکیه و اختناق شدید]، برای خود و انجام مراسم‌هایشان تشکیلاتی درست کردند و مقاماتی در آن قرار دادند، مانند: «مرشد، رهبر، دیده‌بان، چراغچی، ذاکر، فراش و ...» که هر کدام به ترتیب در جایگاهی قرار گرفته و تعریف و وظایفی دارند.

### ترندهای سیاسی:

اما مهم‌تر از همه اینها، ترندهای سیاسی انگلیس و امریکا، در ایجاد تفرقه بین مسلمانان می‌باشد، به گونه‌ای که هر کدام، دیگری را خارج از اسلام قلمداد کنند [و البته در این میان، چالشی راجع به وهابیت که نه شیعه است و نه سنی و بنیانش را انگلیس و فراماسون بنا نهاده‌اند و هدف از تشکیل آن نیز سرکوب جمیع مسلمانان می‌باشد، به میان نمی‌آید].

از مجموع حدود ۸۰ میلیون از مردم مسلمان ترکیه، حدود ۲۵ میلیون نفر "علوی" هستند! هم چنین جمع کثیری از مردم سوریه، پیرو "علوی" هستند، حافظ اسد و بشار اسد نیز در زمره‌ی علویان می‌باشند.

### ترکیه:

به مسلمانان ترکیه، چنین القا کردند که علویان، اصلاً مسلمان نیستند. حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از همین القا سوء استفاده کردند و گفتند: «چون مردم ایران نیز [اکثراً] شیعه هستند و شیعه همان علوی است، پس آنها نیز مسلمان نیستند. مردم ترکیه، مدت‌ها بعد فهمیدند که تشیع دوازده امامی، با علوی متفاوت می‌باشد.

ترکیه در بافت جمعیتی و بالتبع گرایش خود، با دو مشکل بزرگ "ملی" و "مذهبی" مواجه می‌باشد. مشکل "ملی" آنها گردهای جدایی طلب، به رهبری عبدالله اوجالان، رئیس حزب پک ک (PKK) می‌باشد و مشکل مذهبی آنان، علویان می‌باشند که بیش از یک سوم جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند.

### سوریه:



در سوریه، هم ملیت‌های گوناگون چون: سوری (شامی)، فلسطینی، عرب و کُرد وجود دارند و هم مذاهب گوناگون چون: شیعه، سنی و علوی؛ اما علویان به خاطر کثرت جمعیت و نیز تأثیرات حرم‌های حضرات زینب و رقیه و ... علیهم‌السلام که یادآور امام حسین علیه‌السلام و نهضت حسینی می‌باشند، محبوب و محترم هستند.

### ایران:

بافت کشور پهناور و ملت بزرگ ایران، با همه متفاوت است؛ از یک سو ادیان مختلف را در خود جای داده است - از سوی دیگر، مذاهب گوناگون مسلمان و غیر مسلمان در آن زندگی می‌کنند - و از همه مهم‌تر، حاکمیت غنی فرهنگ اسلام و تشیع در میان مردم است.

پس از پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، تمامی ترفندهای تفرقه افکن امریکا و انگلیس در ایران [که از ابتدا نیز آن گونه که می‌خواستند شکل نگرفته بود]، یکباره با وحدت مردم نقش بر آب شد، مضافاً بر این که به رغم تحمیل جنگ‌های داخلی و خارجی، تحریم‌ها، ترورها، فتنه‌ها و ...، این انسجام مستحکم‌تر گردید و امروز ایران به یک قدرت بزرگ منطقه‌ای مبدل شده است.

### ایرانی:

پشت‌گرمی تمامی مسلمانان جهان به ایران اسلامی و مردم مسلمان ایران، قدرت بالفعل و بالقوه‌ی عجیبی ایجاد کرده که موجب ترس و وحشت بیشتر استکبار و صهیونیسم بین‌الملل گردیده است. از این رو، ضمن تمامی استراتژی‌های مشهود در جنگ نرم و جنگ سخت، هنوز سیاست ایجاد تفرقه، با شدت بیشتری دنبال می‌شود؛ چه در منطقه و چه حتی در داخل کشور.

شیعه و سنی مقابل یکدیگر صف کشی کنند و هر کدام دیگری را خارج از اسلام و دشمن خود تلقی کند و سپس همگی با هم، "علویان" را غیر مسلمان بدانند و بالتبع حامی مردم سوریه (به بهانه علوی بودن) نباشند، تا رژیم سقوط کند و کشور سوریه به چند ایالت بزرگ و کوچک تجزیه شود. حامی فلسطین و لبنان (به بهانه سنی بودن) نباشند، تا اسرائیل سراسر خاک فلسطین و لبنان را غصب کند ... و سپس با عزم "نیل تا فرات" راهی عراق و ایران شود.

این سیاست تجزیه‌ی خاک، برای سایر کشورها اسلامی مانند سعودی، عراق، افغانستان، پاکستان و از جمله ایران نیز در نظر گرفته شده است؛ که البته هیچ راه تحقیقی وجود ندارد، مگر اختلافات داخلی در کشورها و منطقه. اختلاف مردم با یک دیگر.

### وجوه تشابه تشیع و علوی:

در تشیع نیز فرق متفاوتی ایجاد شد، مانند علوی‌ها، چهار امامی‌ها، هفت امامی‌ها و .... .

علوی‌ها، ضمن اعتقاد به توحید، معاد، نبوت و ...، به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام معتقد هستند و البته نسبت به سایر ائمه اطهار علیهم السلام، احترام خاصی قائلند و محبت ویژه‌ای دارند. علوی‌ها در اصل احکام [نه در رفتارها و رسومات گروهی و ...]، قایل به احکام متفاوتی نیستند، و غالباً همان احکام فقه شیعه‌ی جعفری را دنبال می‌کنند.

\*\*\*

با این که ایران، هم از نظر مسافت به سوریه نزدیک‌تر است و هم از نظر دین و خلیقات فرهنگ همگون‌تر است، چرا آوارگان و پناهندگان سوریه و عراق به کشورهای اروپایی مهاجرت می‌کنند؟ آیا ایران نمی‌خواهد جمعیت اضافه داشته باشد (از نظر مشغول شدن نظام با آوارگان، یعنی امری مهم تر وجود دارد؟) یا این که شرایط اقتصادی اجازه نمی‌دهد؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

\*- ایران، مانند آمریکا، کانادا، استرالیا، انگلیس و آلمان گذشته و ... نیست که با بحران کمبود جمعیت مواجه شده باشد و راهی برای جبران آن، جز مهاجر پذیری نداشته باشد. ایران فعلاً کشور جوانی است و اگر مجلس، دولت و ملت ایران بتوانند فریب نخورند و بر جنگ‌های تبلیغاتی و حتی بیولوژیکی آشکار و پنهان در جهت «تحدید نسل» فایق آیند، طولی نمی‌کشد که جمعیت ایرانی، به صد میلیون نفر می‌رسد.

\*- مقوله‌ی "مهاجرت"، برعکس آن چه عموم مردم در ایران یا جهان گمان می‌کنند، یک تراژدی اسف‌بار و اتفاقی نیست که تصور شود هر گاه در کشوری بحران و ناامنی ایجاد شود، یک عده از مردمش به کشورهای دیگر مهاجرت می‌کنند، بلکه پیش و بیش از آن، یک استراتژی مهم در روابط بین‌الملل و زمینه‌سازی برای تحقق اهداف استعماری جهان استکبار می‌باشد؛ اگر چه همیشه در مقام اجرا، چند درصدی [کم یا زیاد]، اختلال‌های حساب‌نشده‌ای رخ می‌دهد که البته همه قابل کنترل می‌باشند.

اجازه دهید که پاسخ را با چند سؤال شروع کنیم که ذهن با این مقوله آشنا تر گردد.

\*- می‌دانید که مهاجرت، رویکردی نیست که امروزه رخ داده باشد و سابقه دیرینه دارد، تا آنجا که حتی کشورهای چون آمریکا و سپس کانادا یا استرالیا، با همین مهاجرت‌های سازماندهی شده و نشده، به شکل کنونی درآمده‌اند و کشورهای چون انگلیس و فرانسه، با مهاجرت‌های متقابل به استعمار و ثروت رسیده‌اند، و کشور آلمان، پس از جنگ جهانی، با مهاجری‌پذیری، جمعیت، صنعت و اقتصاد خود را رونق بخشید.

**الف -** چرا در مهاجرت ملل مسلمان به کشورهای اروپایی، ایرانی‌ها بیشتر به انگلیس - عرب‌ها به فرانسه - ترک‌ها به آلمان و اتریش و مراکشی‌ها به ایتالیا رفتند؟ آیا خودشان انتخاب کردند؟ آیا دین و آیین و فرهنگ آنها به

هم شبیه بود؟! خیر، بلکه تقسیم‌بندی خود غربی‌ها بود که با پذیرش مهاجر، صدور اجازه اقامت و کار و ...، به مرحله اجرا درآوردند. در حالی که از دیرباز ایتالیا و آلمان، پناهنده و یا مهاجر ایرانی و یا حتی متقاضی اجازه اقامت و کار را نمی‌پذیرفتند و یا به سختی می‌پذیرفتند، انگلیس و آمریکا، رویکرد مثبتی داشتند - در حالی که آلمان ترک‌ها را در کثرت گسترده‌ای می‌پذیرفت، عرب‌ها را نمی‌پذیرفت و ... .

**ب -** چرا در میان همین مهاجرت‌ها و پذیرش‌ها، ملت‌ها به تناسب ثروت و یا تخصص‌شان تقسیم شدند؟! عرب‌ها به فرانسه رفتند، اما ثروتمندان آنها در سوییس سکنا گزیدند - افغانی‌ها به ایران آمدند، اما ثروتمندان آنها در انگلیس و آلمان اقامت گرفتند - بیش از ۸۰ درصد از رؤسای بخش‌های متفاوت بیمارستان‌های آلمان، ایرانی هستند، اما مغزهای ریاضی و فیزیک ایرانی‌ها در آمریکا پذیرش شدند و ... - پس همه حساب شده و طبق سیاست و برنامه‌ریزی پیش می‌رود.

**ج -** آیا پزشکی در آلمان، فرانسه و انگلیس با یک دیگر متفاوت است و فاصله بسیاری دارند؟! خیر، پس چرا مجروحین جنگی و شیمیایی ما را آلمان پذیرش می‌کرد، اما انگلیس و فرانسه رویکرد دیگری داشتند؟! آیا آلمانی‌ها دلشان برای مجروحین ما سوخته بود؟! یا این که از سویی بمب‌های شیمیایی را به رژیم بعث صدام می‌فروختند و از سوی دیگر آزمایشات خود را برای بررسی چگونگی آثار و نتایج، با پذیرش مجروحین شیمیایی و ... انجام می‌دادند؟!

### مهاجرت‌های کنونی:

می‌دانید که جمع مهاجرت‌های کنونی به سرتاسر کشورهای اروپایی، به دو میلیون نفر نیز نمی‌رسد و این همه جنجال بین‌المللی و رسانه‌ای به راه افتاده است! این در حالی است که [شاید نسل جدید کمتر بدانند]، وقتی انقلاب اسلامی ما در ایران به پیروزی رسید، همزمان با به راه انداختن جنگ داخلی در کردستان و برخی دیگر از نواحی مرزی، و نیز تمایل جنگ خارجی از سوی عراق با پشتیبانی تسلیحاتی و مالی اغلب کشورهای اروپایی و عربی، دو میلیون مهاجر افغانی و دو میلیون مهاجر عراقی (معاودین) را به ایران ریختند. یعنی کشور بحران زده به واسطه انقلاب، جنگ زده به واسطه جنگ‌ها، با وضعیت بد اقتصادی، و کشور ۳۵ میلیونی، با چهار میلیون مهاجر بدبخت و بیچاره و آواره مواجه شد!

در آن دوران، به رغم قوانین بین‌المللی، نهادها و سازمان‌های اجتماعی (سازمان ملل و ...) حتی حاضر نشدند یک دلار و یا یک پتو به ایران بدهند، چه رسد به ارسال مواد غذایی، دارویی، چادر و ...؛ اما اکنون اتحادیه اروپا، به رغم بحران اقتصادی و پولی و ورشکستگی آشکار و پنهان، سیصد میلیارد دلار بودجه به مقوله مهاجرت اختصاص می‌دهد! اتحادیه اروپا مصوب می‌کند که به ترکیه صد میلیارد دلار بدهد، تا مهاجرین سوری را بپذیرد! این در حالی است که ایران در تحریم اقتصادی به سر می‌برد و به رغم نابود کردن زیرساخت‌های انرژی هسته‌ای و

... معلوم نیست که حتی بخشی از پول‌های بلوکه شده‌ی خودمان در آمریکا و اروپا را مسترد کنند. بحث صدها میلیارد دلار مطالبات، به پنج میلیارد می‌رسد! آن را هم نمی‌دهند؛ و ما باید خوشحال باشیم که هواپیماهای ما می‌توانند در مسیر پروازی "سوخت‌گیری" کنند و یا چند قطعه را از آنان بخرند! و البته از سوی دیگر، با طرح شکایات و برپایی دادگاه‌های گوناگون، ایران را محکوم به پرداخت ضرر و زیان و جریمه‌های چند میلیاردی نموده و از همان ثروت هنگفت بلوکه شده کسر می‌کنند!

پس همه حساب‌شده است. همه بر اساس اهداف و سیاست‌های جهان استکباری پیش می‌رود، اگر چه اختلال‌هایی نیز رخ دهد، که قابل کنترل است.

\*- از سوی هفت هزار تروریست اروپایی به سوریه اعزام می‌شوند که با داعش کار کنند، از سوی دیگر راه بازگشت آنها به کشورشان را مسدود می‌کنند تا راهی جز ادامه نداشتن باشند، از سوی دیگر مردم سوریه را در مهلکه قرار می‌دهند، از سوی دیگر راه مهاجرت آنها به اروپا را باز می‌کنند، از سوی دیگر آمریکا پس از رسوایی‌اش در به وجود آوردن داعش، سخن از آموزش ۵ هزار نیروی دیگر بومی دارد و ...، خب اینها را قرار است کجا آموزش دهند؟ در سوریه، عراق، ایران و یا کشورهای اروپایی و ترکیه؟ مگر جمعیت سوریه چند نفر است که یک میلیون یا بیشتر از آن آواره شده و مهاجرت کنند و این کشور بتواند هم چنان با بحران تروریستی ایجاد شده از سوی غرب و با حمایت ترکیه و کشورهای خائن عرب، سرپا بماند؟

در سیاست آنها، رژیم بشار اسد، باید حتماً سقوط کند؛ البته مشکل آنها شخص اسد نیست، بلکه سوریه باید به دو یا سه قسمت تجزیه گردد و عراق به چهار قسمت و ایران به پنج قسمت و ...؛ پس همه هدفدار، برنامه‌ریزی شده و محاسبه شده است.

اگر به خاطر داشته باشید، تراژدی غرق شدن مهاجرین از طریق دریای آرام، به سواحل ایتالیا، حدوداً از سه سال پیش شروع شد. در حالی که این نوع از مهاجرت به ایتالیا برای توزیع در فرانسه و سایر کشورهای اروپایی، ده‌ها سال است که قدمت دارد.

کشتی‌های حامل مهاجرین، روز به روز بیشتر غرق شدند! تلفات دویست، چهارصد و هزارتایی داشتند، و سپس فرانسه از پذیرش خودداری کرد، و بین ایتالیا و فرانسه تنش به وجود آمد، سپس انگلیس برای پذیرش سهمیه خود، برای اتحادیه اروپا شرط و شروط گذاشت ... و بالاخره فرانسه و انگلیس تصمیم گرفتند (به رغم قوانین بین الملل)، برای حمله به این کشتی‌ها در مبدأ، لشکرکشی نظامی کنند و ناوهای خود را گسیل داشتند و بعداً یک پرونده نیز به اتحادیه اروپا و شورای امنیت سازمان ملل فرستادند تا شکل قانونی هم بگیرد. پس غرق شدن این کشتی‌ها، زمینه‌سازی در اذهان عمومی [متأثر شده از غرق شدن هزاران نفر] برای لشکرکشی ناوهای جنگی به منطقه بود.

چرا به رغم غرق شدن هزاران مرد، زن، کودک، پیر و جوان، ناگهان جسد غرق شده یک سوری، در سواحل ترکیه پیدا می‌شود و به یک تراژدی خبری جهانی مبدل می‌گردد؟! پس همه حسابشده است که توضیح بیشتر، مفصل و مشروح آن، از امکان این بحث خارج است.

\*\*\*

این جمله از آیت الله مصباح یزدی یعنی چه؟ «در حکومت اسلامی رای مردم هیچ اعتبار شرعی و قانونی ندارد»

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):** ابتدا باید دقت کنید که آیا اصلاً ایشان چنین جمله‌ای گفته‌اند؟ کی و کجا؟ ثانیاً حتی اگر آیات قرآن کریم و یا فرمایشات اهل عصت علیهم السلام و یا سایر حکیمان را تجزیه و منقطع کنند و سپس یک بخش مورد نظر را که می‌تواند منفی یا مثبت باشد مورد بحث قرار دهند، نه تنها معنا و مفهوم درستی ندارد، بلکه چه بسا معانی و مفاهیم نادرسی را حمل و القا نماید. مثل معروفی از گذشتگان وجود دارد که می‌گویند: از شخصی پرسیدند: «تو چرا نماز نمی‌خوانی؟!» گفت: «به حکم قرآن!» پرسیدند: «در کجای قرآن کریم آمده است که نماز نخوانید؟» گفت فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ - این مؤمنین به نماز نزدیک نشوید!» و مابقی آیه را نخوانده بود: «وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ - هنگامی که مست هستید، تا بدانید که چه می‌گویید / النساء، ۴۳».

یکی گفت: حافظ شیرازی، نه تنها از فقها، حافظ قرآن، حکیم و عارف نبوده، بلکه بسیار هم شرابخوار و شهوت‌گرا بوده است! پرسیدند: «به چه دلیل؟» گفت: هم بسیار از ساقی، جام و شراب گفته است و هم مستقیماً اقرار کرده که «دستم اندر ساق سیمین ساق بود!»

با مباحث مطروحه توسط آیت الله مصباح یزدی، در موضوع "حکومت اسلامی - ولایت فقیه و ...» نیز به منظور ضد تبلیغ، به ویژه در کوران انتخابات همین کار را کردند.

**الف - حکومت و هم چنین تمامی قوانین و احکام (چه در اسلام و چه در غیر اسلام)؛ از دو وجهی «مشروعیت = قانونی بودن» و «مقبولیت = مورد پذیرش مردم یا اکثریت بودن»، برخوردار می‌باشد.**

**ب - وجهی "مشروعیت" یا اعتبار قانونی، باید مبنایی داشته باشد. در یک نظام یا اجتماعی، حکم پادشاه مبنای قانون است (انگلیس) - در یک نظامی رأی اکثریت (مردم، مجلس و ...) مبنای می‌باشد، حال هر چه تصمیم گرفتند؛ و البته در دین خدا، هیچ کدام مبنای نیستند، بلکه "حکم خدا" تنها مبنای مشروعیت می‌باشد؛ چرا که خالق اوست، مالک اوست، ربّ اوست، هادی اوست و بازگشت نیز به سوی اوست؛ پس حقوق و بالتبع "بایدها و نبایدها" را نیز او وضع، تبیین و ابلاغ می‌نماید.**

بدیهی است که خداوند علیم، حکیم، قادر، سلطان و سبحان، در تبیین حقوق و صدور احکام، نه با رأی و نظر سلاطین کاری دارد و نه با رأی اکثریت مردم در یک جامعه، یا حتی کل جهان.

**ج -** وجهی "مقبولیت"، یعنی پذیرش مردم یا اکثریت آنها، که به هیچ وجه تطهیر یا توجیه کننده نمی باشد، بلکه فقط شرایط مساعد را برای اجرا یا امتناع از اجرا فراهم می آورد. به عنوان مثال: اگر اکثریت مردم کافر و بت پرست شدند، همان بت پرستی بر فرهنگ آنان حاکم می شود - اگر اکثر مردم بندگی طاغوت را پذیرفتند، همان طاغوت بر آنان مسلط شده و حکم می راند - اگر اکثریت مردم در جامعه ای، زنا، لواط، همجنس بازی، شرابخواری، قمار و ... را بر خود جایز دانستند، حکومت تمامی این مفاصد را قانونی اعلام کرده و به آن مشروعیت می بخشد (مثل امریکا و اروپا) - اگر اکثریت مردم با حمله نظامی حکومت و دولت شان به کشوری دیگر و کشتار، ویرانی و اخراج مردمانش موافق بودند (مانند فلسطین)، زمینه و شرایط برای انجام مساعد می گردد.

اما، اینها هیچ دلیل بر آن نیست که این گزینه ها و رفتارها، الزاماً کار درستی باشد و نزد حق تعالی نیز مشروع باشد، (آن هم فقط به این دلیل که اکثریت خواسته اند یا موافقت).

**د -** خداوند متعال آن گاه که اراده کرد بر ملتی پیامبری بفرستد، نه از کسی اجازه گرفت، نه با کسی مشورت نمود و نه به رأی اکثریت [که کافر و مشرک بودند]، وقعی نهاد؛ و آن گاه که اراده و مشیت اش بر ظهور قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف تعلق گیرد، با رأی و نظر هیچ اقلیت یا اکثریتی کاری ندارد. اگر چه وقتی امر واقع شد، به مرور "مشروع الهی"، مقبول عده ی کثیری نیز واقع می شود.

« هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ » (التوبة، ۳۳)

**ترجمه:** او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

### عدم پیروی از اکثریت:

اگر به مردم جهان بگوئید که اکثریت مردم، پزشکی، فضاوردی، کشاورزی، تجارت، حقوق ... و حتی خیاطی یا نانوائی نمی دانند، تصدیق می کنند و می گویند: "البته که چنین است"؛ اما اگر بگوئید: اکثریت خداشناسی، دین شناسی، حقوق تبیین شده الهی در تکوین و تشریع و نیز راه رشد و سعادت را نمی دانند، موضع می گیرند که مگر ما خودمان عقل نداریم؟! اما این یک شعار دروغ و القایی می باشد و واقعیت این است که در هر امری، اکثریت مردم نمی دانند [أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ]، و نسبت به عموم مردم، تعدا بسیار اندکی به آن امر یا موضوع، علم دارند.

از این رو، خداوند خالق، علیم، حکیم، هادی و سبحان، همیشه دعوت به حق و تبعیت از حق می‌کند؛ و نه تنها هیچ‌گاه توصیه به پیروی از "اکثریت" نکرده است، بلکه به شدت از آن پرهیز داده و فرموده که "تبعیت از اکثریت"، سبب گمراهی می‌گردد.

« **اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ** » (الأعراف، ۳)

- آنچه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است، پیروی کنید و جز او از معبودان [دیگر] پیروی نکنید. چه اندک پند می‌گیرید!

\*\*\* - اگر "اکثریت" مبنای درستی برای "مشروعیت = حق و قانونی بودن" باشد، این اکثریت محدود به مردم یک شهر، یا کشور یا قاره نمی‌باشد، بلکه باید مردمان جهان را شامل شود، لذا خداوند متعال به (أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ - اکثریت روی زمین) تصریح می‌نماید؛ و می‌دانیم اکثریت مردم در جهان، کافر، مشرک، بت‌پرست، طاغوت‌گرا، تابع هوای نفس و درگیر فساد و تباهی می‌باشند. از این رو تأکید نمود که تبعیت از اکثریت مردم روی زمین، سبب گمراهی می‌گردد و سببش نیز این است که به جای تبعیت از حق، تابع نظریه، فرضیه، ظن، گمان، تخیلات و اوهام خویش هستند؛ پس آن چه به عنوان حقیقت می‌گویند، همه دروغ است.

« **وَإِن تَطَّعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ هُمُ إِلَّا يُخْرَصُونَ** » (الأنعام، ۱۱۶)

- و اگر از بیشتر مردم روی زمین (در امور دینی) پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند، آنها جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند و جز این نیستند که به تخمین می‌پردازند.

### بحث آیت الله مصباح یزدی:

بحث ایشان در خصوص "مشروعیت" است و نه "مقبولیت"؛ و در این بحث مطرح می‌نمایند که در علم، حکمت و مشیت الهی و بالتبع در حکومت اسلامی، مبنای تمامی حقوق و بالتبع تمامی قوانین، "حکم خداست"، نه آرای مردم.

به عنوان مثال: چنین نیست که فقه (حقوق، احکام و قوانین) اسلامی، که توسط "فقیه" بیان می‌شود، در جامعه اسلامی بگوید: «نوشیدن شراب حرام است»، اما اگر فقیه رفت در امریکا و یا اروپا زندگی کرد، بگوید: «چون اینجا اکثریت شرابخوارند، پس اینجا اشکالی ندارد».

از این رو، رأی مردم در حکومت اسلامی، فقط تا جایی "اعتبار" و مشروعیت دارد که در چارچوب احکام اسلام باشد، و اگر از این چارچوب خارج شد، دیگر هیچ اعتبار و مشروعیتی ندارد [هر چند که نزد مردم مقبول باشد و اکثریتی بدان عمل نمایند]. این همان معنایی است که مقام معظم رهبری، از آن به «مردم سالاری اسلامی»، تعبیر نمودند.

\*\*\* - بدیهی است که اگر رأی اکثریت مردم این باشد که به جای حکومت اسلامی، حکومت دیگری بر آنان مسلط گردد، هیچ مشروعیتی نزد خداوند متعال ندارد، اگر چه نزد مردم مقبول است و همان خواهد شد.

\*\*\* - اگر اکثریت مردمانی (مثل صدر اسلام)، موافق خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام، یا حاکمیت معاویه لعنة الله علیه، ولو به صورت مقطعی (معاهده با امام حسن)، یا حتی قتل امام حسین (علیهم السلام) باشد، این امر واقع می شود، اما هیچ مشروعیتی ندارد.

\*\*\* - اگر مفاسدی چون: زنا، شرابخواری، قمار، رشوه، رانت، تحمل گرایی، اختلاف طبقاتی سران قدرت و ثروت و ...، نزد مردمانی عادی و حتی مقبول شده باشد، دلیل بر آن نمی شود که از نظر حکومت اسلامی (نزد خدا و در دین خدا)، مشروع باشد، بلکه همه خلاف قانون الهی می باشند، اگر چه مردمان و تمامی مجلس های قانونگذاری دنیا به آن رأی مثبت دهند.

\*\*\*

در دهه فجر، شبهات بسیاری در مورد عدم تحقق وعده های اول انقلاب - شاه مثل اینها ادعای اسلامیت نداشت - آیا اگر امام بود، وضع به همین شکل بود، اگر مردم سی سال بعد را می دیدند، باز هم انقلاب می کردند و ...؟! طرح و شایع شد و ما جوانان اطلاعات زیادی نداریم؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به هیچ وجه انتظار نداشته باشید که دشمنان داخلی شما، که عمدتاً نقش ستون پنجم را ایفا می کنند و جبهه ی جنگ نیابتی از طرف امریکا و متحدانش را اداره می کنند، به جز عداوت، دشمنی، سیاه نمایی، ضد تبلیغ و شبهه پراکنی علیه اسلام و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران و این مردم، کار دیگری بکنند. اگر آنها سخن حقی نیز بگویند، مصداق «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ» - گفتار حقی که از آن اراده ی باطل شده است - می باشد که امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد خوارج فرمودند.

**الف -** انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران و تحقق شعاری چون «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» و ...، یک جسمی مثل سنگ، یا رعد و برق و یا بارانی نبود که از آسمان نازل شده باشد، بلکه حرکت همین مردم بود، به رهبری امام امت. از این روست که وقتی همین عده در همان سال های اول و دوم انقلاب، سیاه نمایی می کردند که «انقلاب برای ما چه کرد؟»، امام پاسخ فرمودند: «بگویند شما برای انقلاب چه کردید؟»

**ب -** مردمی که انقلاب کردند، به ظاهر در قفس نبودند. پادشاه کشورشان، چون برگزیده، دست نشانده، منتخب و نوکر انگلیس و امریکا بود، دوست حساب می شد - کشورشان چون مرزهای گسترده با شوروی سابق داشت، به یک پادگان مبدل شده و ژاندارم منطقه نام گرفته بود - چون دولت شان از نخست وزیر و کابینه ی (عمدتاً



بهای و بقیه فراماسون و صیهونیست) تشکیل شده بود، دوست و حامی اسرائیل بود - چون ثروت و اقتصادشان تماماً متعلق به امریکا و انگلیس بود، دلارشان هفت تومان بود ... و بالاخره کشور و حکومتشان، با تأسیس فاحشه‌خانه‌ها، کازینوها، کاباره‌ها و سایر مراکز و مظاهر فساد، به سرعت به سوی «دروازه‌های تمدن» پیش می‌رفت.

پس مردم دیگر نمی‌خواستند که هویت دینی و ملی خودشان و نیز استقلال و تمامیت ارضی کشورشان و ثروت‌های مادی و معنوی مملکت و ملت‌شان، و بالاخره دنیا و آخرت خودشان را به این ارزانی بفروشند و ذلت را به جای عزت برگزینند، پس، انقلاب کردند.

**ج -** هنگامی که این ملت بپا خواستند، به خوبی می‌دانستند که نه رژیم سفاک پهلوی آنها را راحت خواهد گذاشت و نه پس از پیروزی، امریکا و انگلیس به این راحتی کشور غنی ایران را از دست خواهند داد؛ پس همان‌طور که حکومت نظامی و کشتارهای وحشیانه‌ی رژیم پادشاهی را پیش‌بینی و البته تجربه می‌کردند، از آینده نیز بی‌خبر نبودند.

**د -** شاه نیز بیش از آن چه نسل جدید می‌دانند و یا در فیلم‌ها و سریال‌ها نشان داده می‌شود، از یک سو [برای قشر غرب‌زده و بی‌دین] نمایش روشنفکری داشت و از سوی دیگر [برای قشر متدین و عوام] ژست مسلمانی می‌گرفت. خود را کمر بسته و نجات داده شده توسط حضرت عباس علیه السلام می‌خواند - عکس با لباس احرام در حج‌اش را در سرتاسر کشور توزیع می‌کرد - می‌گفت: چون پادشاه ایران شیعه است و اردن هاشمی نیز شیعه است، پس این دو کشور با هم برادرند (البته ملک حسین اردنی نیز فراماسونی چون شاه بود) - روحانی سیدی را انتخاب کرده بود که هر موقع به سفر خارجی می‌رود، در فرودگاه، در گوشش یاسین بخواند، او نیز چون سایر پادشاهان، سلطنت خود را موهبت الهی می‌خواند و ...، آخوندها و روضه‌خوان‌های درباری بسیاری را تربیت و اجیر کرده بود، گاه حتی در ماه مبارک رمضان، پس از صرف مشروب، در رادیو برای مردم دعای افتتاح یا افطار می‌خواندند و در خاتمه شاه را دعا می‌کردند. یک روز را، روز نیایش نام نهاده بودند که تمامی مردم، از جمله دانش‌آموزان، کارگران، کارمندان و ...، باید آن روز با نیایش شروع می‌کردند و خدا را شکر می‌کردند که شاه از ترور جان سالم به در برد.

### وعده‌ها:

حتی وعده‌های خداوند متعال در قرآن کریم نیز «مشروط» است، چنان که وعده‌های ما به یک دیگر مشروط می‌باشد؛ چرا که اساساً "تحقق هر وعده‌ای"، منوط به فراهم آمدن سلسله علل و مشروط به مساعد شدن زمینه و برخورداری از امکانات لازم می‌باشد.

خداوند متعال به مؤمنین وعده‌ی نصرت داد، اما مشروط، و فرمود: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد / محمد صلوات الله علیه و آله، ۷ ». چنان که ما می‌گوییم: اگر کشاورزی و آبیاری مکانیزه شود، هم صرفه‌جویی در مصرف آب می‌شود و هم محصول بیشتری به دست می‌آید - یا می‌گوییم: اگر نگاه اقتصادی به امکانات داخلی و برنامه‌ی اقتصاد مقاومتی باشد، و نگاه‌مان به دست خارجی‌های نباشد، تهدیدها و تحریم‌های خارجی، ما را از پای در نمی‌آورند.

پس، استقرار و تداوم خود نظام نیز مشروط است، چه رسد به تحقق وعده‌ها یا آرمان‌ها. آرمان (وعده‌ها)، یعنی هدف این است که تلاش کنیم تا به این نقطه برسیم، نه این که کسی آن را از آسمان برای ما فرود می‌آورد.

### اگر امام بود:

به هیچ وجه گمان نکنید که این سربازان بی‌جیر و مواجب در جبهه ضدتبلیغ، کمترین شناخت، محبت و باوری نسبت به امام خمینی رحمة الله علیه داشته و دارند، چنان که از انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران نیز بیزارند و چنان که حتی از اسلام و قرآن بیزارند، بلکه این هم یک روش در ضد تبلیغ است که بگویند: «اگر امام بود، شرایط گونه‌ی دیگری بود.»

اگر امام حسین علیه السلام در عصر امام صادق علیه السلام بودند، همان کاری را می‌کردند که ایشان کردند و همین‌طور بالعکس. اهل عصمت علیهم السلام، همه نور واحد بودند، پس تحولات گوناگون، به خاطر تغییر و تحول "مردم" بود. ساختار، چارچوب، اهداف و برنامه‌های این نظام نیز مشخص است، مابقی به عهده‌ی مردم می‌باشد.

### مردم:

اکنون نیز همین‌طور است. خداوند متعال نه تنها هیچ وعده‌ی غیر مشروطی نداده است، بلکه فرموده تا مردم خودشان را تغییر ندهند، من تغییری در سرنوشت آنها ایجاد نمی‌کنم.

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...» (الرعد، ۱۱)

ترجمه: در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.

این معنا را به خوبی تجربه کرده‌ایم. چنان که وقتی مردم انقلاب کردند، مقابل رژیم سفاک شاه و ارتش و ساواک او هیچ نداشتند - وقتی انقلاب به پیروزی رسید، جز ویرانی چیزی باقی نمانده بود - وقتی جنگ داخلی با حمایت خارجی واقع شد، حتی یک دولت با ثبات نیز نداشتیم - وقتی جنگ خارجی تحمیل شد، نه تنها سلاحی برای مقابله با تسلیحات، پول و حمایت‌های بیش از ۶۰ کشور نداشتیم، بلکه رئیس جمهور خودمان نیز وابسته و خائن

بود و ...، اما چون مردم اراده کرده بودند، مشمول رحمت و نصرت الهی گردیدند و امروز یک کشور مستقل، با ثبات، قدرتمند و رو به رشد هستیم.

اکنون نیز همین طور است. هیچ کس مردم را مجبور نکرده است که در تظاهرات ۲۲ بهمن و یا انتخابات‌ها، اینگونه گسترده شرکت کنند. پس این حضور، یعنی مردم می‌گویند: «ما هم چنان در صحنه هستیم». همین تحمل رنج‌ها و مشقت‌ها، استقامت‌ها، حضور به موقع در صحنه‌ها و ... پاسخ قاطعی برای این شبهات می‌باشد؛ و البته دشمنان داخلی و خارجی از همین رویکرد مردم رنج می‌برند.

\*\*\*

WWW.X-SHOBHE.IR



## تاریخ - اسفند ۱۳۹۴

طبق تحقیقات تاریخی قاره‌های دیگر (اروپا - آمریکا) جز خاورمیانه هم در زمان قبل از اسلام زیست داشته‌اند. اما چرا قرآن محدود به خاورمیانه است؟ قطعاً آنها هم پیامبر داشته‌اند؛ اما در قرآن راجع به آن اقوام و پیامبران‌شان صحبتی نشده. پس خیلی خوب بوده‌اند که در قرآن مثل عبرت سایرین نشده‌اند؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبیه):

این همان سؤال قدیمی و تکراری مبنی بر این که «چرا برای اقوام دیگر پیامبر نیامده، و انبیا فقط در خاورمیانه بوده‌اند» می‌باشد، که حالا با ساختار و انشای دیگری مبنی بر این که «چرا قرآن محدود به خاورمیانه است؟!» مطرح شده است.

مکرر متذکر شدیم که اگر دقت نمایید، معمولاً ابتدا یک حکم غلطی به صورت قطعی صادر شده و بر اسلام و قرآن تحمیل می‌شود، و سپس سؤالات، شبهات و چون و چراها، بر اساس همان حکم غلط طرح می‌گردد!

\* چه کسی گفته «قرآن محدود به خاورمیانه است؟!؟»؛ این یک حکم غلطی است که به شکل سؤال و در ضمن سؤال به ذهن مخاطب القا می‌گردد! یعنی مخاطب ابتدا [ناخودآگاه] می‌پذیرد که «قرآن محدود به خاورمیانه است» و بعد فکر یا سؤال می‌کند که چرا چنین است؟! در حالی که اصلاً چنین نیست.

\* وقتی حکمی صادر می‌شود و یا اصلی به صورت قطعی فرض می‌گردد، باید دید که منبع‌اش کدام است و استدلالش چیست؟ آیا خداوند متعال فرموده که قرآن محدود به خاورمیانه است؟ آیا پیامبرش و ابلاغ کننده قرآن فرموده که قرآن محدود به خاورمیانه است؟ آیا در خود قرآن چنین آمده است؟! پس این حکم غلط، بر چه مبنایی «به جز القای یک معنای غلط»، صادر شده است؟!؟

**الف -** در آیات بسیاری متذکر شده است که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، آخرین انبیای الهی است و قرآن کریم نیز برای تمامی عالمیان، در هر مکان جغرافیایی و نیز هر برهه‌ی زمانی نازل شده است.

« تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا » (الفرقان، ۱)

**ترجمه:** بزرگ [و خجسته و پایدار] است کسی که بر بنده خود، فرقان [کتاب جداسازنده حق از باطل] را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد.

**ب -** این که مردمان، ملت‌ها و حتی تمدن‌های بزرگی قبل از اسلام در سایر نقاط جهان، از جمله اروپا می‌زیسته‌اند، تحقیقات تاریخی زیادی نمی‌خواهد؛ بالاخره از عمر اسلام عزیز، بیش از چهارده قرن نمی‌گذرد، اما تمدن‌های ایران، روم (ایتالیا)، یونان، چین و ... قدمتی چند هزار ساله دارند.

افلاطون، با نام اصلی «آریستو کلس»، در سال ۴۲۷ قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام، متولد شد و سقراط قبل از او بود. افلاطون در سن بیست سالگی با سقراط ملاقات کرد و سپس در حکمت و فلسفه، نظریه عشق، نظریه دیالکتیک، نظریه مثل و ... را به عالم فکر و اندیشه عرضه نمود.

**ج -** اکثریت قریب به اتفاق مردم در اروپا و امریکا، مسیحی بوده و هستند، عده‌ی قلیلی نیز یهودی بوده و هستند، و حال آن که حضرات موسی و عیسی علیهم السلام، هر دو اهل خاورمیانه (فلسطین) بوده‌اند؛ اما به "اسلام" که می‌رسد، روی ملیت و مرزهای جغرافیایی پیامبرش تکیه کرده و مانور [ضد تبلیغی] می‌دهند! چطور شد که پیامبران بنی اسرائیل، جهانی محسوب می‌شوند [نه حضرت موسی در سانفراسیسکو متولد شد و نه حضرت عیسی در لندن]، اما آخرین انبیا، که به تبع خاتمیت‌اش، رسالت جهانی دارد، خاورمیانه‌ای محسوب می‌گردد و برای کتابش محدودیت جغرافیایی فرض می‌شود؟!!

**د -** اگر چه در قرآن کریم به برخی از اقوام اشاره شده است، اما قرآن کریم کتاب "تاریخ ملل و اقوام" نیست که گفته شود، چرا اقوام دیگر را ذکر نکرده است؟ در دنیا، صدها هزار قوم و قبیله بوده و هستند که نام هیچ یک در قرآن کریم نیامده است؛ همان گونه از یکصد و بیست و چهار هزار نبی، فقط نام کمتر از چهل نفر آنان در مجموع آیات و روایات آمده است.

### **خوب یا بد بودن بودن اقوام گذشته:**

باز یک حکم غلط صادر شده است مبنی بر این که چون نام آنها به عنوان عبرت در قرآن نیامده، لابد اقوام خوبی بودند؟!!

این که در قرآن کریم نامی از اقوام گذشته در آسیا، اروپا و امریکا نیامده است، دلیلی بر خوب بودن آنها نیست، چنان که دلیلی بر بد بودنشان نیز نمی‌باشد. آیا واقعاً این یک میزان و ملاکی برای علم تاریخ در شناخت اقوام و سپس قضاوت در مورد خوب یا بد بودنشان می‌باشد؟!!

تاریخ فرهنگ، تمدن، جنگ‌ها، صلح‌ها، صعود و یا رشد ملت‌ها و اقوام، همه مبثوث است و با مطالعه آنها می‌توان دانست که ملل متفاوت در کدام برهه‌هایی از تاریخشان، چه طلوع و افول و یا فراز و فرودی داشته‌اند.

در قرآن کریم نیز نفرموده است که اگر از قومی نامی آورده شد، حتماً خوب یا بد بوده‌اند، بلکه فرموده است، روی زمین سیر (علمی، سیاحتی و بصیرتی) کنید تا از اقوام و سرنوشت‌شان، شناخت حاصل کنید و درس و عبرت بگیرید - چه خوب و چه بد.

« أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُوا هُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ » (الحج، ۴۶)

- آیا در زمین گردش نکرده‌اند، تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت، چشم‌ها کور نیست (ظواهر را می‌بیند) لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است.

\*\*\*

### چرا در صلح نامه امام حسن (ع) آمده که پس از معاویه هر کس را که مردم انتخاب کردند امام باشد؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):** همیشه ابتدا از صحت یک گزاره یا خبر مطمئن شوید و سپس پرسید: «چرا؟»؛ در کجای این معاهده آمده است که «هر کس را مردم انتخاب کردند، او امام باشد»؟!؛

\*\* - در مطالعه متون (به ویژه متون دینی)، توجه به این مهم لازم است که واژگانی چون: الوهیت، ربوبیت، ولایت، امامت و حکومت، گاه در معنای عام به کار می‌روند و گاه در معنای خاص خود؛ و در معنای خاص، «ولایت، امامت و حاکمیت»، انتصابی از جانب خداست و قابل واگذاری نمی‌باشد، اما در معنای "عام" حتی در قرآن کریم نیز به "ولایت شیطان" و امامت «ائمه‌ی باطل» نیز تصریح شده است. چنان که الهی جز "الله جلّ جلاله" وجود ندارد، اما برخی به غیر از او را "إله" گرفته و بندگی می‌کنند، لذا فرمود: «لا إله الاّ الله» - و چنان که در قرآن کریم، به ادعای ربوبیت فرعون و یا گوساله پرستی قوم موسی علیه السلام تصریح شده است.

**نکته:** موضوع معاهده‌ی امام حسن مجتبی علیه السلام [که لازم است هر مسلمان و شیعه‌ای از آن مطلع باشد]، به تازگی و پس از جنجال‌های تبلیغاتی در مورد «مجلس خبرگان» و نیز فرافکنی درباره تغییر رهبری، در فضای مجازی منتشر شد و جالب آن که اغلب مطالب منتشره، با تکیه بر همین موضوع (انتقال امامت) طرح شده است!

**معاهده:**

در ابتدای متن این معاهده آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما صالح عليه الحسن بن علي عليه السلام معاوية بن أبي سفيان:

صالحه: علی آن یسلم [الیه] ولایة المسلمین، علی آن یعمل فیهم بکتاب الله، و سنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و سیره الخلفاء الراشدين، و لیس معاویة [بن ابی سفیان] آن یعهد الی أحد من بعده عهدا، بل یكون الأمر من بعده شوری بین المسلمین و علی آن الناس آمنون حیث كانوا من أرض الله تعالی فی شامهم و عراقهم و حجازهم و یمنهم و علی آن اصحاب علی و شیعتہ آمنون علی أنفسهم و نسائهم و اولادهم حیث كانوا و علی معاویة [بن ابی سفیان] بذلک عهد الله و میثاقه و [آن] لا یتغی للحسن بن علی، و لا لأخیه الحسین، و لا لأحد من أهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غائلة، سرا و لا جهرا، و لا یخاف أحد منهم فی أفق من الآفاق. (ینایع المودة، ج ۲، ص ۴۲۵ - الغدير، ج ۱، ص ۶ و ...)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

«این نوشته‌ای است که حسن بن علی بر پایه‌ی آن با معاویة بن ابی سفیان صلح کرده است: با او صلح کرد که سرپرستی مسلمانان را به او واگذار کند، بر این اساس که در میان مسلمانان با کتاب خداوند و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سیره‌ی خلفاء راشدین رفتار کند. معاویة [بن ابی سفیان] حق ندارد که برای کسی پس از خود بیعتی بستاند، بلکه پس از وی تصمیم، با شورای مسلمانان خواهد بود. و اینکه مردم در امان خواهند بود، در هر نقطه‌ای از زمین خداوند [بزرگ] که باشند، در شام، عراق، حجاز و یمن. و اینکه یاران علی و شیعیان او، با جان و مال و زنان و کودکان خود، در امانند، هر کجا که باشند. و با این [پیمان] عهد و میثاق خداوند بر معاویة است و اینکه نه برای حسن بن علی و نه برای برادرش حسین و نه برای احدی از خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توطئه‌ای، چه آشکار و چه پنهان برپا نکند و کسی از آنها در نقطه‌ای از سرزمین‌ها در بیم و هراس نباشد.

**الف -** در این صلح‌نامه آمده است: « یسلم [الیه] ولایة المسلمین », یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام که پس از ترور و شهادت امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام به حکومت رسیده بودند، سرپرستی و حکومت را [با شرایط مورد توافق] به معاویة تسلیم نماید. پس در این معاهده هیچ بحثی در مورد "انتقال منصب الهی امامت" به میان نیامده است.

**ب -** در این معاهده تصریح شده است که "معاویة حق ندارد از مردم برای کسی پس از خود بیعت بگیرد."

**ج -** در این معاهده تصریح شده است که "پس از معاویة، تعیین حاکم، به شورای مؤمنین واگذار گردد."

**د -** معاویة پس از رسیدن به قدرت (همچون دیگر مستکبرین مکار)، معاهده را پاره کرد و زیر پا قرار داد و به ترور امام حسن علیه السلام توسط همسرش "جعه" اقدام نمود.

**توجه:**

اگر چه ولایت و حکومت بر جامعه، حق معصومی است که از جانب حق تعالی به "امامت" تعیین شده است، اما در عین حال، تحقق و اجرای آن، منوط به خواست مردم است. بدیهی است که اگر مردم نخواهند، امیرالمؤمنین علیه السلام نمی تواند حکومت بکند و اگر مردم بخواهند، ولایت شیطان را می پذیرند و کفار و مستکبرین بر آنها مسلط شده و حکم رانی خواهند کرد. شخص "امام معصوم"، دو شأن دارد، یکی "امامت و ولایت حقه الهی است" که مردم بخواهند و یا نخواهند، او «ولی الله، خلیفه الله، حجت الله و امام برحق است»، اما دیگری شأن "حکومت" است که اگر مردم نخواهند، محقق نمی گردد؛ چنان که امام زمان حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف، حکومت ندارند و سایر اهل بیت علیهم السلام نیز پس از امام حسن مجتبی علیه السلام، حکومت نداشتند.

\*\*\*

اعتبار کتاب "تاریخ طبری" سوال کنم و بدانم روایات این کتاب تا چه حد معتبر بوده و آیا روایات این کتاب درباره اینکه حضرت امام حسن عسکری (ع) نمی توانست بچه دار شود و ... .

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"تاریخ طبری یک کتاب روایی نیست" و اقوال تاریخی اش نیز حدیث و روایت نمی باشد؛ و چنین روایتی نیز نوشته است.

تا چند سال پیش، کسی نام "طبری" را نشنیده بود و از "تاریخ طبری" نیز چیزی نمی دانست، اما ضد تبلیغ علیه تشیع، آن قدر ظریف و گسترده کار کرد که امروزه برخی روایات را نیز مستند به "تاریخ طبری" می نویسند، گویی یکی از کتب مرجع روایی در شیعه یا سنی است! هر چند که بسیاری نیز سخنان خود را به طبری استناد می دهند و در فضای مجازی منتشر می کنند! آنها می گویند: ما این دروغها را می گوئیم و به کتب متفاوت استناد می کنیم، حالا کیست که برود تمام آنها را بخواند و به ما بگوید که دروغ گفتید؟! و البته باید اذعان داشت که برای برخی، پیامکها و نوشته های در فضای مجازی، مانند وحی مُنزل، قطعی و حتمی و درست قلمداد می گردد!

**الف -** محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب ابو جعفر طبری؛ در سال ۲۲۴ ه.ق، طبرستان (مازندران فعلی) به دنیا آمد، سپس به بغداد رفت و تا آخر عمر همانجا ماند.

**ب -** طبری از فقهای اهل تسنن بود، اما تعصب نداشت، در اواخر عمر نیز تمایل و گرایش بیشتری به تشیع پیدا کرده بود. (مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم، ج ۵، ص ۱۴۲)

**ج -** از مباحث فقهی او چیز زیادی باقی نمانده است، اما چند تألیف از او باقی مانده است و از جمله کتاب ارزشمند «تاریخ الامم و الملوک، مشهور به تاریخ طبری» می باشد و بیشتر به همین نام معروف شده است.



**د -** کتاب تاریخی، از هر کس که باشد، سراسر نقل قول و مبتنی بر شنیده‌هاست، خواه درست باشد و یا غلط. مورخ که خودش در تمامی اعصار نزیسته و شاهد تمامی وقایع نبوده است. پس با آیندگان و محققین و خوانندگان است که تحقیق کنند و بر اساس شواهد و مدارک و اقوال معتبرتری، بفهمند که کدام فرازش درست است و کدامش درست نیست. [حتی در کتب روایی و سایر متون نیز همین‌طور است؛ علم حدیث، علم رجال، علم تاریخ و ...، برای جدا کرده درست و غلط گزاره‌ها و اقوال می‌باشد].

### طبری خود در ابتدای کتابش می‌نویسد:

« خواننده این کتاب بداند که استناد ما بدانچه در این کتاب می‌آوریم به روایات و اسنادی است که از دیگران، یکی پس از دیگری، به ما رسیده و من نیز خود از آنان روایت می‌کنم و یا سند روایت را به ایشان می‌رسانم، نه آن که در آوردن مطالب تاریخ استنباط فکری و استخراج عقلی شده باشد... » (تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۷)

### محک اعتبار اقوال (به ویژه در معارف دینی):

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: «اگر از من حدیثی به شما نقل شد که با عقل و وحی مطابقت نداشت، به سینه دیوار بزنید و نپذیرید»؛ وقتی نسبت به حدیث چنین گفته شود، تکلیف ما بقی بیان‌ها و نقل قول‌ها، روشن است.

● - پس ملاک اصلی و محک دقیق یک بیان نقلی، این است که اولاً با «عقل» و ثانیاً با «وحی»، منافات یا تضاد نداشته باشد؛ و طبری خود اذعان دارد که فقط جمع‌آوری کرده و هنوز به «استنباط فکری و استخراج عقلی» نپرداخته است.

● - "منبع" نقل قول نیز (اگر به صحتش یقین حاصل شود)، ملاک و محک بعدی است. پس اگر ما حدیثی یا نقل گزاره‌ی تاریخی را از منبع موثقی چون معصوم علیه السلام دریافت نماییم و اقوال دیگری مغایر با آن باشد، مشخص است که کدام مورد اعتماد و پذیرش قرار می‌گیرد.

● - گاهی یک گزاره‌ی تاریخی، با اصول یک مبحث قطعی و محکم اعتقادی، وصل شده و یا مغایرت پیدا می‌کند، در اینجا ملاک و محک سنجش صحت یا سقم گزاره تاریخی، همان اصول اعتقادی می‌باشد. مثل همین نقل که با اصل امامت و تداوم آن در سلاله امیرالمؤمنین و امامان علیهم السلام و بالاخره با مقوله "انتظار و ظهور" مغایرت دارد.

پس، کتاب تاریخ طبری، وحی مُنزل نیست که هر چه در آمده باشد، صحیح باشد. اگر چه چنین مطلبی در آن نیامده است. (توضیح داده خواهد شد).

### چند نقل قول تاریخی از میلاد، در منابع اهل سنت:

● **ذهبی:** شمس الدین ذهبی، برترین دانشمند علم رجال در میان اهل سنت است، در چند کتاب خود به ولادت آن حضرت تصریح کرده است. او در "تاریخ الإسلام" سال تولد آن حضرت را ۲۵۸ یا ۲۵۶ دانسته و می گوید: «ابو محمد هاشمی حسینی، یکی از ائمه شیعه است که آن‌ها اعتقاد به عصمت آنان دارند و به او حسن عسکری می گویند؛ چون در سامرا ساکن بوده و به سامرا «عسکر» می گویند، او (امام عسکری) پدر همان کسی است که رافضه منتظر او هستند... اما فرزندش م ح م د بن الحسن که رافضی‌ها او را قائم، خلف و حجت می نامند، در سال ۲۵۸ به دنیا آمده است، برخی گفته‌اند که در سال ۲۵۶ به دنیا آمده...» (الذهبی، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج ۱۹، ص ۱۱۳)

● **ذهبی:** او هم چنین نوشته است: در سال ۲۵۵ هـ. م ح م د بن الحسن العسکری [علیهما السلام] به دنیا آمد، رافضی‌ها او را خلف، حجت، مهدی، منتظر و صاحب الزمان لقب داده‌اند، او آخرین امام از امامان دوازدهگانه است. (الذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۱، ص ۳۸۱)

● **صلاح الدین صفدی:** صلاح الدین صفدی، یکی دیگر از بزرگان اهل تسنن، در باره حضرت مهدی علیه السلام نوشته است: «حجت منتظر م ح م د بن الحسن العسکری .... دوازدهمین امام از ائمه دوازدهگانه شیعه است ... آن حضرت در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ به دنیا آمده است. (الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۴۹)

● **فخر رازی:** فخر رازی که مشهورترین و نامی‌ترین مفسر اهل سنت می باشد، نه تنها به تولد ایشان، بلکه به تولد فرزندان دیگری از امام حسن عسکری علیه السلام تصریح کرده است. او نوشته است:

«اما امام حسن عسکری علیه السلام، دارای دو پسر و دو دختر بود، اما پسران آن حضرت؛ پس یکی از آن‌ها صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است» (الشجرة المباركة فی أنساب الطالبية، ص ۷۸ - ۷۹)

### **وهابیت به طبری نیز دروغ بسته است:**

حال که روشن شد اکابر اهل تسنن، همه بر فرزند داشتن امام حسن عسکری علیه السلام و میلاد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، تصریح کرده‌اند، خوب است بدانیم که "وهابیت" این دروغ (فرزند نداشتن) را به "طبری" نسبت داده است.

وهابی‌ها [که نه شیعه هستند و نه سنی، بلکه یک فرقه ماسونی می باشند]، این ادعاهای خود را به کتاب «کتاب منهاج السنه، ابن طینیه» مستند می کنند که چند بار مدعی شده که ایشان فرزند نداشته‌اند. اما ابن طینیه نیز ادعای خود را بدون ذکر هیچ سندی، به طبری نسبت داده است، در حالی که تألیفات طبری در اختیار همگان قرار دارد و چنین ادعایی در هیچ یک از آنان نیامده است.

ابن طینیه، این کتاب را در قرن هشتم نوشت، عبدالوهاب نیز از مریدان نظریات او (به ویژه در مواضع ضد تشیع) بود، اما بسیاری از علمای اهل تسنن، او را تکفیر کرده و می‌کنند و حتی افکارش را همان افکار القایی (فراموش خانه = فراماسون) می‌دانند.

\*\*\*

www.x-shobhe.ir



## گوناگون - اسفند ۱۳۹۴

به سائیتی برخوردارم که از تاثیر اسم بر سرنوشت بحث می کرد. اسامی خود، همسر و فرزند را فرستادم؛ مرا در ردیف حادثه آفرین؛ همسر را در مدار اشرافی متضرر و پسر را هم در مدار کم درآمد عنوان نمود و گفت سریعاً نام‌ها خود را تغییر دهید. اینک مدتی است که از دعا کردن زده شدم و همش می گویم من که سرنوشتم چنین رقم خورده! خواهش مندم راهنماییم بفرمایید چون بسیار نا امید شدم.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همین باورهای غلط است که سرنوشت شما را نامطلوب رقم می زند، نه اسم شما.

**یک -** باید بیاندیشید و ببینید که چطور شد به یک سایت بی هویت، مانند وحی منزل معتقد شدید و باور کردید، اما متقابلاً از رحمت و واسع‌ی خداوند متان ناامید و از دعا زده شدید؟!

**دو -** [به ویژه شما که تحصیل کرده هستید]، ببینید که علل اصلی گرایش به خرافات چیست؟ چرا افراد به استقبال سخن بی منطق، ادعای بی دلیل و به تعبیر قرآن کریم «سخن لغو = حرف مفت» می روند، در حالی که در مقابل سخن حق، عالمانه، حکیمانه و منطقی، حتی نوعی مقاومت ادراکی نیز نشان می دهند؟!

**سه -** چه شده که برخی در برابر هر منطق روشنی، چون و چرا می کنند و می پرسند: «به چه دلیل؟»، اما خرافه و شایعه را سریع جذب می کنند و متعصبانه به آن وصل می شوند؟!

**چهار -** آیا تا کنون دقت کرده اید که "سایت"، جای قرآن، حدیث، مفاتیح، عقل، منطق، علم و ... را برای برخی گرفته است و چنان می گویند: «در سائیتی چنین نوشته بود» که گویا وحی نازل شده است؟!

**\*\*\* -** اینها همه دردهایی است که متأسفانه باید اذعان داشت بسیاری از نوجوانان، جوانان و حتی قشر تحصیل کرده و دانشگاهی ما را مبتلا کرده است!

**الف -** این که "اسم" روی شخصیت صاحب آن تأثیر می گذارد، سخن پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله است و کشف علمی این و آن، یا این سایت و آن سایت نمی باشد، اگر چه امروزه بشر با عصای علم به حقیقت آن

پی برده است. در احادیث و روایات بسیاری بر آثار و تبعات نام نیکو، تصریح شده است، از این رو ایشان، از وظایف پدر را انتخاب نام نیکو برای فرزند بیان نمودند. چنان که فرمودند:

« وَ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَ يُحَسِّنَ أَدَبَهُ » (کنز العمال - جلد ۱۶)

حق فرزند بر پدر آن است که نام خوبی بر او بنهد و به بهترین شکل تربیتش نماید.

**ب -** اما این بدان معنا نیست که فقط نام انسان، تقریر کننده‌ی تمامی سرنوشت او باشد؛ چنان که در همین حدیث، پس از نامگذاری نیکو، به تربیت نیکو تصریح نمود. بلکه هدف اصلی این سایت‌ها، به سخره گرفتن آموزه‌های اسلام عزیز است که اکنون عرصه علم نیز بدان واقف شده است. چه بسا شما نام‌های نیکویی را برای آنها ارسال کنید و آنها سریعاً یک سرنوشت شوم را برای شما ترسیم کرده و بگویند: سریعاً نام خود را تغییر دهی!

**ج -** اگر قرار بود که تمام سرنوشت بشر، معلول و محکوم اسم او باشد که دیگر پیامبر و کتابی برای آگاهی بخشی، تعلیم علم و حکمت، تأدیب و تہذیب، راهنمایی و کمال‌زایی نمی‌آمد، این همه معارف در عرصه شناخت و باید و نباید در عرصه‌ی حقوق و احکام بیان نمی‌شد، بلکه فقط می‌گفتند اسم خوب بگذارید و چندتا اسم هم می‌دادند و می‌گفتند: اینها خوب است.

**د -** منظور از اسم خوب، این نیست که اسمی بگذارید تا سرنوشت خوبی در پی داشته باشد! چه کسی می‌داند که سرنوشت هر کسی چیست؟ و یا مگر برای هر اسمی سرنوشتی قطعی رقم خورده است؟! چه بزرگانی داریم که نام‌هایی چون "یزید" داشته و دارند و چه افراد ناصالح و حتی ظالمی داشته و داریم که نام‌هایی چون "حسن و حسین" داشته و دارند. مثل حسن مراکشی (پادشاه ظالم مراکش) - یا حسین اردنی - یا صدام حسین و ... . بلکه منظور این است که فرد را همیشه با نامش صدا می‌زنند، پس مهم است و روی شخصیت او تأثیر دارد که دائماً به چه نامی خوانده شود؟ فرض کنید به یکی از کودکی بگویند: «آشوب»، یا بگویند: «سفاک» ... و یا نام حیوانات! به عنوان مثال از مشهورترین و رایج‌ترین اسم‌های پسر در آلمان (Wolfgang) می‌باشد، یعنی "گرگ دونده"!

### سرنوشت:

- \* - سرنوشت انسان را ابتدا جهان‌بینی [اعتقادات] و سپس حدود و تقیدات او در اعمال و رفتارها تقریر می‌کند.
- \* - سرنوشت انسان را به کارگیری نیروی شگرف "عقل" که حجّت درونی می‌باشد و پیروی از حکم عقل تعیین می‌کند.
- \* - سرنوشت انسان را میزان در حجاب قرار گرفتن یا نگرفتن "قلب" تعیین می‌کند.

\*- سرنوشت انسان را تفکر و بصیرت تعیین می کند. لذا فرمود: دو ساعت فکر کردن، از هفتاد سال عبادت (بدون فکر) بالاتر است.

سرنوشت انسان را عبودیت او تعیین می کند، که آیا خداوند واحد، رحمان و رحیم را بندگی می کند، یا انواع رب النوع های بشری و طواغیت بندگی می کند و یا هوای نفس خودش و دیگران را بندگی می کند؟ یک رب (صاحب اختیار و تربیت کننده امور) دارد که او رب حقیقی و رب العالمین است، و یا ده ها و هزاران رب را گردن نهاده و هر کدام را اطاعت کند، از مابقی چوب می خورد؟! چنان که حضرت یوسف علیه السلام برای هم سلولی های خود، یک سؤال عقلی مطرح کرد و فرمود:

« يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَرَأَيْتَ أَتَمَرِقُونَ خَيْرَ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ » (یوسف علیه السلام، ۳۹)

ترجمه: ای دو یار زندانی من، آیا خدایان (ارباب های) متعدد و پراکنده بهترند، یا خدای یکتای غالب و چیره (بر جهان هستی)

\*- سرنوشت انسان را امیدهای حقیقی (نه واهی) و تلاش برای تحقق و رسیدن تعیین می کند.

\*- سرنوشت انسان را "انتخاب" هایش تعیین می کند.

\*- سرنوشت انسان را گزینش ها تعیین می کند. گزینش دوست حقیقی و واقعی، دشمن به جای دوست، گزینش راه و روش زندگی ... و بالاخره انتخاب و گزینش مریی (رب) برای پرورش.

\*- سرنوشت انسان را میزان توکل او به خداوند متعال، امید به رحمت واسعه الهی، حرکت در مسیر درست، اقدام به موقع ... و بالاخره کار و تلاش در رشد، خودسازی، کسب علم، رعایت حدود ... و بالاخره میزان تقوا و اخلاص تعیین می کند.

\*\*\*- و خلاصه آن که عوامل مؤثر در تقریر سرنوشت بسیار است و محدود به اسم نمی باشد.

### توجه:

همگان می دانند که بسیاری از این سایت ها، برای ایجاد انحراف در افکار عمومی - ایجاد اعوجاج در مسیر رشد مردم - دشمنی با عقلانیت - عوامفریبی - شبهه پراکنی - سیاه نمایی - القای یأس و ناامیدی ... و مهم تر از همه، دشمنی با فرهنگ غنی اسلام و تشیع ایجاد شده اند. پس چرا بسیاری اعتماد می کنند؟!

جالب این است که چنین سایتی، پس از دریافت نام کاربر و خانواده اش، نه تنها پیشگویی سرنوشت می کند، بلکه توصیه می کند که سریع نام خود را تغییر دهید!!

فرض کنید که یکی عوامی کرد و باور نمود، حالا باید تک تک اسامی را برای این سایت بنویسد تا او بگوید کدامش خوش فرجام بوده و سرنوشت خوبی را تقریر می کند؟!

آیا روشن و آشکار نیست که اینها همه "شیطنت" است و حاصل اندک توجه و باور آنها این است که انسان را از خدا، امید، دعا، تلاش، نگاه خوب به خودش، همسرش، فرزندش، خانواده و ملتش ... و نیز هر اندیشه، باور و کار درستی باز می‌دارد؟! \*\*\*

به جز انجام واجبات؛ در مواقع بیکاری، آیا همین‌طور ذکر بگوییم، يك چیز تکراری را بیان کنیم بهتر است یا بنشینیم کتابی بخوانیم تا علم‌مان افزوده شود؟ مثلاً کتاب زبان، رومان، نهج البلاغه و... اینها بهترند یا یادگیری علم؟

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

**عقل حجت درونی است، عقل خودتان چه می‌گوید؟**

عمده مشکل مردم [به ویژه مسلمانان که اهل توحید و عبادت پروردگار عالم هستند] این است که مفهوم واقعی و مقصود حقیقی «عبادت» و برخی از مصادیق آن «انجام واجبات و ترک محرمات» و نیز «ذکر» را درست و آن طور که باید درک ننموده‌اند.

"عبادت" به معنای "بندگی" می‌باشد که ناشی از وابستگی کامل است؛ عبادت صرفاً نماز و روزه و ... نیست، بلکه "بندگی" به تمام معنا می‌باشد. مگر در حدیث نیامده است که "خواب روزه دار عبادت، و تنفس او تسبیح است؟" و مگر نفرمودند: «دو ساعت فکر کردن، از هفتاد سال عبادت بالاتر است؟». پس اگر کسی یک میلیون رکعت نماز بخواند، اما وابستگی او از دنیا و نفس خودش قطع نشود و به خدا وابسته نگردد [لا إله إلا الله در او محقق و متجلی نگردد]، بهره‌ای از نمازش نبرده است.

«ذکر»، یعنی یادآوری؛ قرآن کریم سراسر ذکر است، چون انسان را متوجه می‌کند و رهنمود می‌گردد تا دچار خود فراموشی و خدا فراموشی نگردد. پس هر کس یاد خدا بود، همان ذکر است و هر کس دائم یاد خدا بود، «دائم الذکر» است.

تمامی اصول اعتقادات و نیز احکام [از واجبات و محرمات گرفته تا مستحبات و مکروهات]؛ همه برای این است که انسان دچار غفلت نشود و یاد معبود و محبوب را لحظه‌ای فراموش نکند.

مگر به حضرت موسی علیه السلام نفرمود که برای "یاد من" نماز بگذارد؟

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

**ترجمه:** به یقین این منم خدای یکتا که جز من معبودی نیست، پس مرا پرستش کن و نماز را به یاد من برپا دار.

**پاسخ خداوند سبحان به این سؤال:**

خداوند علیم، حکیم و مَنّان، خود به این سؤال پاسخ داده است؛ می‌فرماید که کتاب قرآن و هر چه در آن است، و نیز دستور به نماز با تمامی آثارش در کمال و تقرب را برای «ذکر = یاد خدا» فرستادم؛ پس ذکر خدا بزرگ‌تر است، چون هدف از تمامی عبادات همین ذکر است.

« اَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ » (العنکبوت، ۴۵)

**ترجمه:** آنچه را از این کتاب به سوی تو وحی شده تلاوت کن، و نماز را برپا دار، زیرا نماز از گناهان بزرگ و آنچه (در شرع و عقل) ناپسند است بازمی‌دارد، و البته در یاد خدا بودن انسان، و یادکردن خدا انسان را بزرگتر است، و خدا می‌داند چه می‌کنید.

### نکته:

چنان که از آیه مشهود است، راه و چگونگی تفکر و ذکر را نیز بیان نمود تا کسی نرود یک گوشه بنشیند و یک دست را زیر چانه بگذارد و در دست دیگر تسبیح بگیرد و کلمه‌ای را تکرار کند، بعد بگوید: من در حال «یاد و ذکر خدا» هستم! بلکه فرمود: تلاوت قرآن کن [تلاوت یعنی قرائت با تأمل و تفکر] و نماز هم اقامه کن، اما یادت باشد که همه برای "ذکر = یاد" خداست که برتر است، چون هدف از عبادات همین است.

### پاسخ عقل:

عقل چه می‌گوید؟ آیا می‌گوید: واجبات را انجام دهید، محرمات را ترک کنید، بعد بروید صد یا هزار بار یک کلمه را تکرار کنید؟! یا می‌گوید: تفکر کنید، تعقل کنید، تأمل کنید، تدبر کنید، کسب علم کنید، در راه خدا به خلق خدا کمک کنید، با دشمنان اسلام و مسلمین مخالفت و مقابله کنید، قیام به قسط کنید...؟! و اگر اینها برای خدا باشد، همه عبادت و ذکر است و اگر نباشد، حتی نماز هم بالا نمی‌رود و ذکر نیست.

### کسب علم برای خدا:

اگر کسی قرائت و حفظ قرآن را برای خدا یاد بگیرد و یا با این مقصد، سایر علوم قرآنی را بیاموزد، سراسر ذکر است و اگر هدف خدا نباشد، کار برای او نباشد، نه تنها ذکر نیست، بلکه موجب غفلت نیز می‌گردد. خوارج در گذشته و وهابی‌ها و داعشی‌ها در امروز، قرآن می‌خوانند، نماز می‌خوانند و خوب هم می‌خوانند، اما ضد خدا، ضد دین، ضد قرآن و ضد عقل عمل می‌کنند و مسلمان گش می‌شوند.

اگر کسی خدا را هدف گرفت و در راه خدا، فارسی، عربی، انگلیسی، آلمانی... یا ریاضی، فیزیک، شیمی، آشپزی، خیاطی، نجاری و... یاد گرفت، همه ذکر است، و اگر مقصد خدا نباشد، علم به تفسیر قرآن و نماز شب نیز ذکر و عبادت نمی‌باشد.

\*\*\*



من از خدا فرزندی زیبا می‌خواستم. همه کارهایی هم که برای زیبایی فرزند ذکر شده در بارداری انجام دادم، ولی خدا دعایم را مستجاب نکرد! من قبلاً خیلی ارتباط خوبی با خدا داشتم و همه داده‌ها و نداده‌ها را قبول می‌کردم؛ ولی حالا به شدت نا امید شده‌ام و توان پذیرفتن چیزی را ندارم. حس می‌کنم پسر من حتی چهره‌ی معمولی هم ندارد؛ چه کنم؟!

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):** اگر به شما و نیز سایر کاربران محترمی که چنین مطالبی ارسال نمودند، بر نمی‌خورد و نمی‌فرمایید که «چرا تند گفتید»، مطالب ذیل را به عنوان "تذکر" و توجه دادن مطالعه نمایید.

\*\*\*- یعنی در این قضاوت و داوری، هیچ مشکلی در خودتان، طرز تفکرتان، خداشناسی و بندگی‌تان ... و نگاه‌تان به زندگی نمی‌بینید و مشکل را تنها در شکل صورت فرزند خود می‌بینید؟!

### ادعا و امتحان:

بیان داشتید که « من قبلاً خیلی ارتباط خوبی با خدا داشتم و همه داده‌ها و نداده‌هایم را قبول می‌کردم »؛ به همین لحن دقت کنید که اولاً چه ادعای بزرگی دارید و ثانیاً چه منتهی بزرگی بر خدا می‌گذارید! گویی که خداوند مَنان به شما بدهکار است و شما به او لطف کرده و داده و نداده‌اش را قبول کرده‌اید؛ و لابد باید به خاطر این نظر لطف و کرامت شما، او نه تنها شاکر شما باشد، بلکه عبد و فرمانبر شما نیز باشد و هر چه از پایین سفارش و دستور دادید، او از بالا اجرا و تقدیم کند؟!

\*- در این عالم، هر ادعایی، امتحان و امتحاناتی دارد؛ اگر کسی بگوید: من کارگر خوبی هستم، حتماً سرکار امتحانش را پس می‌دهد - اگر کسی مدعی شود که من رفیق با وفایی هستم، حتماً در رفاقت امتحان می‌شود - اگر کسی بگوید که من همسر خوبی هستم، حتماً در همسری امتحان می‌شود و ... و البته ادعا به لفظ نیست و صد البته که ادعایی هم نباشد، باز امتحان می‌شود که معلوم گردد چگونه انسانی است و در هر موقعی، چه موضعی دارد؟

### امتحان دوست داشتن و ارتباط خوب با خدا:

از جمله اهمّ این امتحانات، پس از ادعای معرفت، مهر، وفا، محبت و دوست داشتن می‌باشد، به ویژه نسبت به پروردگار عالم و آن عزیز مَنان، که نمودش نیز در همان «ارتباط خوب» می‌باشد. هر چه خواستید و نخواستید به شما داده و شما نیز لطف کرده و منت گذاشته و داده و نداده‌اش را قبول کرده‌اید، اما در یک امتحان بسیار کوچک، باختید. به قول خودتان فرزند زیبا می‌خواستید، و به نظر خودتان فرزندتان زیبا نیست، پس به سرعت دچار کفران نعمت و بدتر از آن ناامیدی از رحمت واسعه‌ی الهی شدید، تا جایی که بسیار

مدعیانه می گویند: «توان پذیرفتن چنین چیزی را ندارم!» خب حالا توان پذیرفتن چنین چیزی را نداشته باشید، می خواهید چه کنید؟ او را بکشید و یا نظام خلقت را تغییر دهید؟ به قول حافظ: «گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را».

آیا گمان می کنید که شما در گذشته رابطه‌ی خوبی با خدا داشتید؟! خب اگر رابطه‌ی شما خوب و مبتنی بر معرفت و محبت و نیز خداشناسی و اصول بندگی بود که به این سرعت، تغییر موضع نمی دادید. حالا اگر او بگوید: «بنده من! مگر به هنگام خلقت تو، یا پدر و مادرت، یا سایر انسان‌ها، با شما مشورت کرده و از ذوق و سلیقه شما پرسیده بودم؟» چه خواهید گفت؟! اگر بگوید: «این بنده‌ام، از نظر من زیباست، هر چند که از نظر تو زیبا نباشد؛ اما چرا گمان کردی که من باید بر اساس نظر و سلیقه‌ی تو بیافرینم؟» چه خواهید گفت؟! اگر بفرماید: «بنده‌ی من! به فرض که این خلق من از نظر تو زیبا نباشد، به رابطه تو با من چه ربطی داشت و چه زود باختی؟!» چه خواهید گفت؟!

### فرزند زیبا:

حال پس از قدری تأمل عاقلانه و عاشقانه در خدا شناسی، خدا پرستی، خدا دوستی و بندگی و ارتباط خوب با خدا، کمی درباره "فرزند زیبا" تفکر کنید:

\*- باید از خداوند متعال، فرزند "سالم و صالح" می‌خواستید و بخواهید، اما آنقدر غرق ظاهر بوده و هستید که فقط فرزند زیبا خواستید و حالا ناراحتید! و البته ناشکر!

\*- زیبایی صورت فرزندان، به چه درد دنیا و آخرت شما می‌خورد؟!

\*- زیبایی چیست؟ چشم‌های درشت و کشیده و لب‌های قله‌ای و...؟!!

\*- بالاخره هر فرزندی، شبیه پدر، مادر، یا ترکیب آن دو، و یا هم خون‌هایش می‌شود. از این رو در نظام قانونمند آفرینش، بیان نشده که اگر کسی در دوران بارداری، سیب، به و گلابی خورد و دعا هم کرد، حتماً فرزندش شبیه حضرت یوسف، حضرت ابوالفضل یا حضرت علی اکبر علیهم السلام خواهد شد.

\*- آیا می‌دانید که نوزادان به تناسب تغییر شکل می‌دهند؟ نه تنها در کودکی، بلکه در نوجوانی و جوانی نیز با تغییر شکل استخوان‌بندی‌ها، شکل صورت‌شان نیز متغیر می‌شود؟

\*- آیا می‌دانید که بسیاری از کودکان به ظاهر زیبا، وقتی بزرگتر شدند، دیگر آنقدر هم زیبا به نظر نمی‌آیند و همین‌طور بالعکس؟!!

\*- حالا اگر صورت زیبا شد و خدایی ناکرده قدش کوتاه ماند، یا دچار چاقی مفرط شد چه؟! آیا کم هستند کودکان زیبایی که به خاطر نادانی والدین در نحوه‌ی تغذیه، و بستن آنها به شکلات و بستنی و شیرینی و تنقلات مضر، چنان چاق شده‌اند که هر کس می‌بیند، ناراحت می‌شود؟!!

## تذکرات مهم:

\* - صورت و سیرت انسان را باید خدا پسندد، که او نیز مانند برخی از بندگانش، ظاهرین نیست، بلکه «بصیر و خبیر» است.

\* - پس باید به جای نگاه منتقدانه به صورت فرزند دل‌بند خود، نگاه منتقدانه‌ای به نوع بینش و دانش خود نمود. یک مادر، از فرزند و مادری چه می‌داند که به صورت نوزادش نگاه می‌کند و می‌گوید: «توان پذیرفتن چنین چیزی را ندارم؟!»، مهر و عواطف مادریش کجاست؟! آیا قلب او زشت‌تر از صورت بچه‌اش نمی‌باشد؟!!

\* - پس باید برای آموزش و پرورش فرزند، وقت گذاشت و اهتمام ورزید که البته مستلزم بازنگری و اصلاح خود است. کسی نمی‌تواند آن چه را ندارد به دیگری ببخشد. باید انسان فضل، کمال، دانش، بینش، ایمان، تقوا و روح خود را ارتقا بخشد تا از او به وجود فرزندش سرریز گردد.

## نکات:

\* - معلوم نیست که زیبایی صورت کسی، به نفع او تمامی شود، چه بسیارند کسانی که به خاطر همین زیبایی ظاهری، پس از مبهوت خود شدن و مشغولیت دائم به خود، به انواع گرفتاری‌ها و بدبختی‌های جبران ناپذیر دچار گردیدند، و چه بسیارند افرادی که [چه به ظاهر زیبا یا غیر زیبا]، به واسطه تعلیم و تربیت صحیح، از مراحل زندگی نباتی و حیوانی عبور کردند و انسان‌های والا مقام و خوشبختی شدند.

\* - امروزه بسیارند دخترانی که به ظاهر بسیار زیبا و دل‌ربا به نظر می‌آیند، یا پسرانی که به ظاهر بسیار خوش تیپ و خوش قد و قامت هستند، اما وقتی نزدیک می‌شوید و دهان باز می‌کنند تا دو جمله حرف زده و ارتباط بگیرند، یا بلد نیستند، یا حتی مخاطب را به خاطر بی‌فرهنگی، بی‌ادبی، بی‌تربیتی و حالت تهاجمی و ...، مشمئز می‌کنند.

\* - دختر می‌گوید: «این پسر جوان به ظاهر بسیار جذاب بود، ظاهری آراسته داشت، دخترها همه به او نظر داشتند، من را هم می‌خواست، اما پس از چند جلسه، یا کمی بعد از ازدواج، متوجه شدم که بی‌تربیت، بد دهن، پرخاشگر، فحاش، خسیس، بی‌غیرت ... و با دست بزنی می‌باشد!

پسر می‌گوید: زیبایی این دختر مرا شیفته‌ی خود کرد؛ هر چه پدر و مادر گفتند که به درد تو نمی‌خورد، نمی‌شنیدم، نمی‌فهمیدم و قبول نمی‌کردم؛ اما حالا می‌بینم که دو جمله نمی‌توانم با او صحبت کنم؛ بی‌تربیت است، نُتر است، پرخاشگر است، لوس است، زود قهر می‌کند، بسیار مدعی و متوقع است، هیچ قید و بندی ندارد، محرم و نامحرم را به حد اعلا نمی‌فهمد، یا می‌فهمد اما شعور ندارد و چنان در کوچه و بازار و دانشگاه و محل کار می‌گردد که گویی کاری جز جذب چشمان مردان حریص و شهوت‌ران ندارد و ... !

\*\*\* - پس، به فرزندان خود ظلم نکنیم، و در تعلیم و تربیت آنها بکوشیم. فرزند، عروسک نیست، اسباب بازی نیست، وسیله‌ی تفریح و فخر فروشی نیز نیست، بلکه یک انسانی است که به امانت دست ما سپرده شده است.

\*\*\*

www.x-shobhe.ir



## حقوقی و احکام - اسفند ۱۳۹۴

فضای مجازی) آیا دقت کرده‌اید اکثر احکام اسلام قابل خرید و فروش هستند؟ بطور مثال: اول، آیا اینکه اسلام بیاور یا اینکه جزیه (غرامت) بده دوم، آیا اینکه قصاص شو یا اینکه دیه پرداخت و کن. سوم، آیا روزه بگیر، یا کفاره بده، یا نماز بخوان یا ... - و اگر پول نداشتی باشی میری جهنم!

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چه کسی می‌تواند احکام اسلام را بفروشد؟! چه کسی می‌تواند احکام اسلام را بخرد؟! احکام را چه اجرا بکنند و یا نکنند، سرجایشان هستند. اگر احکام اسلام قابل خرید و فروش بودند، کفار و مستکبرین، چهارده قرن به خود زحمت مسلمان‌گشی نمی‌دادند، بلکه یک جا احکام را می‌خریدند.

بی‌تردید بسیاری از انسان‌ها، چه نماز بخوانند و چه نخوانند - و چه پول داشته باشند یا نداشته باشند و چه هزینه بکنند و یا نکنند، همین الان نیز در جهنم هستند [وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ - همانا دوزخ کافران را فرا گرفته است / التوبة، ۴۹] و بلافاصله و بدون وقفه پس از مرگ به جهنم برزخی تشریف می‌برند و در قیامت نیز جایگاه‌شان آتشی است که از دل خودشان برافروخته شده، چنان‌که در دنیا نیز سعی‌شان به آتش کشاندن و به آتش بردن مردم بود.

پس، اگر اسلام و احکامش قابل خرید و فروش بود، کفار لحظه‌ای درنگ نمی‌کردند و در عین انکار و عناد، احکام را می‌خریدند تا خیال‌شان از معاد احتمالی (که عقل و قلب بر آن گواهی می‌دهد) نیز راحت باشد. این عده کسانی هستند که در ضد تبلیغ علیه السلام، با چند و چون هیچ موضوعی کاری ندارند، بلکه با عناد، لجاج، حرص و کینه‌ی تمام، علیه اسلام و مسلمین شمشیر کشیده‌اند - هدفی به جز ایجاد اعوجاج [بدون علم] در راه مردم ندارند - و البته ابزاری نیز به غیر از "سخن بیهوده" ندارند، لذا تمام انرژی و فعالیت‌شان را صرف شایع و رواج ساختن "حرف مُفت" می‌کنند، البته چنان‌که بیان شد، بدون علم.

« وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي هُوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ بِعَرِّ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُؤًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ »

(لقمان، ۶)

**ترجمه:** بعضی از مردم گفتار بازیچه (سخن بیهوده، حرف مفت) را می‌خرند، تا بدون علم مردم را از راه خدا گمراه کنند، و راه خدا را مسخره گیرند، آنان عذابی خفت‌آور دارند.

**الف -** همان‌طور که خودش هم قید کرده، برخی از معوض‌ها در "احکام" می‌باشد، اما اصل در اسلام اعتقادات است که قابل خرید و فروش و حتی اکراه و اجبار نیز نمی‌باشد. پس آن که اعتقادی به توحید و معاد و اسلام ندارد، هیچ فرقی نمی‌کند که روزه بگیرد یا کفاره بدهد، در هر دو حال کارش باطل است.

**ب -** اگر کسی بر اثر طغیان نماز را ترک نموده باشد، قضای آن بر پسرش واجب نمی‌باشد.

**ج -** اگر کسی اهل طغیان نباشد، ولی نماز قضا داشته باشد، ادای آن بر پسرش واجب می‌شود؛ پس با پول دادن، نماز ادا نمی‌شود، بلکه باید قضای آن به جای آورده شود.

**د -** اگر کسی نتواند نماز قضای پدر را خودش ادا کند، می‌تواند این کار را به دیگری بسپارد. الزامی به پول نیست، ولی اگر او بابت زمانی که گذاشته، اجر و مزدی بخواهد، جایز است. اما باز هم نماز قضایی که او می‌خواند، جایگزین شده است، نه پول. اگر کسی یک میلیون تومان نیز برای دو رکعت نماز قضا شده بدهد، تا آن نماز اقامه و ادا نشود، پول جایگزین آن نمی‌گردد.

**ه -** قضای روزه‌ی کسی که بر اثر طغیان روزه گرفتن را ترک کرده بود، بر فرزندش واجب نیست.

**و -** کفاره‌ی روزه‌خواری عمدی، برای هر روز، معادل شصت روز کفاره می‌باشد. البته مجبور نیست که الزاماً کفاره دهد، بلکه می‌تواند روزه‌های قضایش را بگیرد؛ برای کسی که عمداً روزه‌خواری نمی‌کند، بلکه به هر دلیل مشروعی از این توفیق بازمانده است، عبادت جایگزین گذاشته‌اند، مثل سیر کردن گرسنه در راه رضای خدا. پس پول جایگزین روزه نشده است. بلکه عبادتی، جایگزین عبادت دیگری شده است.

**ز -** در این موارد، به صراحت قید شده که اگر نمی‌تواند روزه بگیرد و یا نمی‌تواند کفاره بدهد، استغفار کند. پس کسی به خاطر پول نداشتن به جهنم نمی‌رود. اما اگر صد میلیارد هم داشته باشد، اما اعتقاد نداشته باشد، خود را ملزم به احکام الهی نبیند، حتماً معذب می‌گردد؛ و اگر کسی روی به دشمنی و لجاج بیاورد، حتی اگر صدها میلیارد دلار نیز بدهد، جبران یک کلمه را نیز نمی‌کند. اما استغفار و توبه، پاک‌کننده و جبران‌کننده است.

**ح -** جزیه فقط از غیر مسلمانی که در حکومت اسلامی، تحت ذمه است اخذ می‌شود، چرا که اهل ذمه، بسیاری از زکات‌ها را نمی‌پردازند، بسیاری از شئون را رعایت نمی‌کنند، اما در عین حال از فضای امن ایجاد شده در سایه ایمان و اسلام مردم، بهره می‌برد. (و البته آن جزیه نیز اگر حاکم تشخیص دهد و لازم بیاید - چه بسیار اتفاق افتاده و می‌افتد که حکومت از بیت المال برای اهل ذمه هزینه کند).

پس به هیچ وجه، پول جایگزین اعتقاد و ایمان نگردیده است که گفته شود یا ایمان بیاور و یا پولش را بده! بلکه جایز است که گفته شود: یا از مملکت اسلامی بیرون برو، و یا مالیاتش را بده.

\*- در هر حال به هیچ وجه جزیه (پول)، جای اعتقاد، اسلام، ایمان، تقوا و ... را نمی‌گیرد، بلکه فقط بخشی از خسارات وارده بر جامعه اسلامی را جبران می‌نماید، و یا بخشی از دیون و هزینه‌های اضافی تحمیل شده بر جامعه اسلامی را جبران می‌نماید و ...

**ط -** قصاص و دیه، برای قاتل است. پس اصل این است که قاتل قصاص شود. اما دیه رحمتی است تا او قصاص نگردد و به خانواده‌ی دیگری نیز آسیب نرسد. خب این که خیلی خوب است. و البته باید توجه شود که "قصاص" نیز همیشه و همه جا نیست، چنان که اجباری نیز نمی‌باشد.

اگر کسی امنیت جامعه را بر هم زند، ایجاد خوف و وحشت کند، فساد در زمین کند (مثل مفسد اقتصادی) و ...، به اشد مجازات محکوم می‌گردد، اگر چه کسی را نیز نکشته باشد و اگر یک یا چند نفر را نیز بکشد، ممکن است حکم دیه به جای قصاص، برای او صادر نگردد.

#### نتیجه:

پس، نه اعتقادات قابل خرید و فروش هستند - نه احکام الهی قابل خرید و فروش هستند و نه بهشت و جهنم (مانند برخی از ادیان) قابل فروش می‌باشند. منتهی در برخی از احکام، مابه‌ازایی (نه جایگزین) به صورت جریمه تعیین شده است که در تمامی قوانین دنیا وجود دارد.

نتیجه دیگر آن که (به آنها بگویید): اگر ایمان و اعتقاد نداشتی باشی، اگر پیروی از احکام نفس حیوانی خودت و دیگران را جایگزین پیروی از احکام الهی کنی، اگر به غیر از کفر، انکار و تکذیب، دشمنی نیز بکنی، اگر به غیر از دشمنی، تحریف کنی و فریب بدهی، به اندازه قارون یا راکی فلر هم داشته باشی، جهنم حتمی است.

\*\*\*